



سیری در معارف اسلام

بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه شهدا - دهه سوم رجب - ۱۳۹۶ هـ ش



www.erfan.ir

بعث نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: مشاک‌زاده
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاء‌الدین پورمحمودیان
- ❑ ایستوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: هماهنگی دین، عقل و فطرت
۱۳	مقدمه
۱۳	فلسفه وجودی انبیا و ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۳	شیاطین باطن و ظاهر
۱۴	همراهی بیانات دینی با عقل و فطرت
۱۵	داستان مسلمان شدن یک لائیک
۱۶	عدم تعجیل خداوند در جریمه مخالفان
۱۶	برهان بر بطلان تثلیث
۱۷	بخشش کامل گذشته انسان تازه مسلمان
۱۸	ادامه داستان مسلمان شدن یک لائیک
۱۸	اثبات وجود خداوند توسط شگفتی‌های آفرینش
۲۰	روزی رسان بودن خداوند متعال
۲۰	رد نکردن دعوت به شرکت کردن در مجالس
۲۱	ضرر نرساندن گناهان انسان به خداوند
۲۲	احتیاج انسان به ایمان و عبادت
۲۲	اولیای الهی قطب نمای زندگی
۲۳	روضه حضرت موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>
۲۵	جلسه دوم: هماهنگی دین و عقل
۲۷	دل‌سوزی ائمه <small>علیهم السلام</small>
۲۷	وصیت امام علی <small>علیه السلام</small>
۲۸	وصیت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۲۹	انسان در محاصره هشت طلب‌کار
۲۹	مطابقت دستورات دینی با عقل
۲۹	نیکی به پدر و مادر
۳۰	احترام ویژه شیخ انصاری نسبت به مادر
۳۲	عدالت در فروش



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

۳۴	رعایت عفاف
۳۵	بهداشت
۳۵	توصیه‌های بهداشتی اسلامی
۳۷	عفو و گذشت
۳۸	ادامه بحث دل‌سوزی ائمه <small>علیهم‌السلام</small>
۳۸	توصیه امام حسین <small>علیه‌السلام</small> در لحظات آخر
۳۸	روضه امام حسین <small>علیه‌السلام</small>
۴۱	جلسه سوم: درمان گناهان
۴۳	صفات الهی
۴۳	علم بی‌نهایت
۴۳	علم بی‌نهایت و دین بدون نقص
۴۴	اسلام، دین مورد قبول خداوند
۴۴	منشا فساد در کشورهای اسلامی
۴۵	انحرافات نظام بدنی انسان
۴۶	طب بوعلی و رازی
۴۶	عمل کردن به نسخه پزشک
۴۷	گناهان و راه معالجه
۴۸	داستان عذاب وجدان از گناه
۴۹	دوری از زنا
۵۰	تاریک شدن انسان
۵۰	دست دادن به نامحرم
۵۱	طبابت الهی
۵۱	دین‌داری واقعی
۵۲	حل کردن مشکلات مردم
۵۴	مناجات
۵۴	وداع حضرت زینب <small>علیها‌السلام</small> با امام حسین <small>علیه‌السلام</small>
۵۵	جلسه چهارم: مشکلات انسانی و راه حل آن
۵۷	مشکلات عالم
۵۷	رعایت اعتدال در امور زندگی
۵۸	انسان، مسبب مشکلاتش
۵۹	زندگی سالم و عمر طولانی
۵۹	جهنم، مشکل غیرقابل حل آخرت
۶۰	بهشت، آسانی آخرت
۶۰	ادامه بحث انسان، مسبب مشکلاتش



فهرست مطالب

۶۰	داستان بخل ورزیدن
۶۱	پیشگیری از مشکلات
۶۱	داستان نهی امام صادق <small>علیه السلام</small> از شراکت با شارب الخمر
۶۲	گناهان زبانی
۶۳	دعا نکردن امام صادق <small>علیه السلام</small> برای حل مشکل فرزندشان
۶۴	توصیه‌های مالی دین اسلام
۶۴	دوری از سفیهان در مسائل مالی
۶۴	حکم پول‌هایی که در مراسم عروسی می‌ریزند
۶۵	ادامه بحث دوری از سفیهان در مسائل مالی
۶۵	طمع و مشکلات مالی
۶۶	حل مشکلات با اطاعت از دستورات اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۶۷	کار کردن استاد انصاریان در انگشترسازی
۶۸	روضه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۶۹	جلسه پنجم: راه کار مقابله با مشکلات
۷۱	مشکلات انسانی
۷۱	راه کار مقابله با دشمنان
۷۱	پیروزی، ثمره جهاد
۷۲	قیام گاندی
۷۲	روش مبارزه گاندی
۷۳	قیام امام حسین <small>علیه السلام</small> الگوی گاندی
۷۴	ظالمان و جنایت‌های آن‌ها
۷۴	حجاج بن یوسف ثقفی
۷۵	هیتلر
۷۶	یزید بن معاویه
۷۶	ادامه بحث حجاج بن یوسف ثقفی
۷۷	حل مشکلات به وسیله توبه
۷۷	بیماری‌های روابط نامشروع
۷۸	توبه راه حل مشکلات خود ساخته
۷۹	کلام امام کاظم <small>علیه السلام</small> درباره حل مشکلات انسانی
۷۹	معرفی کتاب کافی
۷۹	مقدم کردن خواسته‌های الهی
۸۰	برنامه الهی برای بنده مطیع
۸۱	حالت بی‌نیازی برای انسان
۸۱	داستان حاتم طائی و پیرمرد خارکن



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

- ۸۱..... جهت‌گیری به سوی آخرت.....
- ۸۲..... کفایت در روزی.....
- ۸۲..... سود رساندن به انسان.....
- ۸۲..... روضه امام کاظم علیه السلام.....
- جلسه ششم: دنیا و آخرت.....**
- ۸۵.....
- ۸۷..... علوم چهارگانه بشری.....
- ۸۷..... وجوب تحصیل عینی.....
- ۸۸..... فرهنگ‌ها.....
- ۸۸..... فرهنگ مرتاضان.....
- ۸۸..... فرهنگ غربی.....
- ۸۸..... گزارشی از فرهنگ انگلستان.....
- ۸۹..... فرهنگ اسلام.....
- ۹۰..... محتوای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله.....
- ۹۰..... تخطئه مرتاضان در قرآن.....
- ۹۲..... تطابق اسلام با عقل.....
- ۹۲..... دین و آبادی دنیا.....
- ۹۳..... پرهیز از حزبی شدن عالمان دینی.....
- ۹۳..... دین و آبادی آخرت.....
- ۹۴..... پرهیز از تفرقه.....
- ۹۴..... هم دنیا و هم آخرت.....
- ۹۵..... ممنوعیت حذف دنیا یا آخرت.....
- ۹۶..... ادامه بحث علوم چهارگانه بشری.....
- ۹۶..... رابطه عمل و جلب محبت.....
- ۹۷..... خداشناسی.....
- ۹۸..... خودشناسی.....
- ۹۸..... دین‌شناسی.....
- ۹۹..... خطرشناسی.....
- ۹۹..... روضه حضرت علی اصغر علیه السلام.....
- جلسه هفتم: بعثت نبوی (۱).....**
- ۱۰۳..... امام علی علیه السلام.....
- ۱۰۳..... جایگاه امام علی علیه السلام در کتاب‌ها.....
- ۱۰۳..... عبقات الأنوار.....
- ۱۰۴..... کثرت فضائل امیرالمومنین علیه السلام.....



فهرست مطالب

۱۰۴	الغدیر.....
۱۰۵	المراجعات.....
۱۰۵	الإمام علی بن أبی طالب <small>علیه السلام</small>
۱۰۶	صوت العدالة الإنسانية.....
۱۰۶	امام علی <small>علیه السلام</small> ، اتمام حجت الهی.....
۱۰۷	حضرت رسول اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۷	اشعار شعرا در وصف حضرت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۷	سنایی.....
۱۰۸	شاعر معاصر.....
۱۰۸	نظامی.....
۱۰۹	سعدی.....
۱۰۹	بعثت نبوی <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۰۹	بعثت در میان قوم بی سواد.....
۱۱۰	چگونگی آغاز بعثت.....
۱۱۱	معنای «علق».....
۱۱۱	چگونگی به وجود آمدن انسان.....
۱۱۲	توضیح آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ».....
۱۱۳	اولین زن مسلمان.....
۱۱۳	اولین مرد مسلمان.....
۱۱۳	دعا.....
۱۱۵	جلسه هشتم: بعثت نبوی (۲)
۱۱۷	دوران قبل از بعثت.....
۱۱۷	بی ارزش بودن زن.....
۱۱۸	یونان.....
۱۱۸	ایران.....
۱۱۹	جهان شمولی اسلام.....
۱۲۰	زنان، کالای شهوت.....
۱۲۱	چین.....
۱۲۱	هند.....
۱۲۲	اروپا و آمریکا.....
۱۲۲	فرهنگ و اقتصاد قبل از بعثت.....
۱۲۲	فرهنگ ایران قبل از بعثت.....
۱۲۳	فرهنگ کوروش.....
۱۲۳	ازدواج با محارم.....



۱۲۳.....	جنگ‌های کوروش.....
۱۲۴.....	تبعیض طبقاتی در ایران.....
۱۲۵.....	فرهنگ حجاز قبل از بعثت.....
۱۲۵.....	خانه‌های فحشاء.....
۱۲۵.....	شراب و قمار.....
۱۲۶.....	دخترکشی.....
۱۲۶.....	مسئولیت‌های پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۲۶.....	تلاوت آیات قرآن.....
۱۲۸.....	تزکیه.....
۱۲۸.....	تعلیم قرآن.....
۱۲۸.....	تعلیم حکمت.....
۱۲۹.....	دعا.....
۱۳۱.....	جلسه نهم: دغدغه پیامبر.....
۱۳۳.....	پیامبر اکرم ﷺ.....
۱۳۳.....	ساده‌زیستی پیامبر ﷺ.....
۱۳۴.....	دغدغه پیامبر ﷺ.....
۱۳۴.....	معرفی جایگاه شیخ طوسی.....
۱۳۵.....	بنیان‌گذار حقوق تطبیقی.....
۱۳۵.....	بنیان‌گذاری علم توسط مسلمانان.....
۱۳۶.....	تمدن جهانی و پیامبر ﷺ.....
۱۳۶.....	بنیان‌گذار حوزه علمیة نجف.....
۱۳۷.....	ضرورت شناخت عالمان شیعه.....
۱۳۷.....	اقدامت ضدّ دین رضاشاه.....
۱۳۷.....	ممنوعیت روضه.....
۱۳۸.....	ممنوعیت حجاب.....
۱۳۸.....	تخریب روحانیت.....
۱۳۹.....	پرهیز از قضاوت‌های کلی.....
۱۳۹.....	عالم دینی واجد شرایط.....
۱۴۰.....	ادامه بحث دغدغه پیامبر ﷺ.....
۱۴۰.....	داستان اسلام جوان یهودی.....
۱۴۲.....	شدت دل‌سوزی پیامبر ﷺ.....
۱۴۲.....	جایگزین دین اسلام.....
۱۴۳.....	ذوالقرنین.....
۱۴۳.....	روضه حضرت علی اکبر ﷺ.....



جلسہ اول

ہماہنگی دین، عقل و فطرت

مقدمه

دههٔ آخر رجب در پیشگاه پروردگار ویژگی خاصی دارد، خود زمان برخوردار از ارزش بالایی است و مصادف شده با شهادت موسی بن جعفر علیه السلام در ۲۵ ماه؛ بعثت بندهٔ بی نظیر خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ۲۷ ماه. من زمان را دو تقسیم می‌کنم، توفیق خدا رفیق راه باشد، چند شب مهم‌ترین مسائل را که تربیتی است از وجود مبارک موسی بن جعفر علیه السلام برای‌تان نقل می‌کنم، چند شب هم راجع به رسول خدا صلی الله علیه و آله.

فلسفهٔ وجودی انبیا و ائمه علیهم السلام

انبیا و ائمه علیهم السلام را خداوند از باب رحمتش برای ما قرار داده که ما در حرکتی که در زندگی داریم، قطب نما داشته باشیم؛ راه را گم نکنیم، جاده را گم نکنیم، ماشین وجودمان منحرف نشود، در یک جاده‌ای نیفتیم که به قول امام صادق علیه السلام دزدان راه سرمایه‌های ما را ببرند؛ سرمایه‌های عقل‌مان را، فطرت‌مان را، شخصیت‌مان را، استعداد‌های‌مان را و تاریخ بشر هم ثابت کرده هر فردی، هر خانواده‌ای، هر ملتی از این قطب‌نماهای الهی استفاده نکردند؛ منحرف شدند و هم اسیر شیاطین باطن شدند و هم اسیر شیاطین ظاهر.

شیاطین باطن و ظاهر

شیاطین باطن که چهره‌شان شناخته شده است، گم نیستند؛ پروردگار عالم در بیشتر آیات قرآن وقتی شیطان را مطرح می‌کند بلافاصله می‌گوید: «إِنَّهُ لَكُرْهُمُومِينٌ»؛ یک دشمن

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُرْهُمُومِينٌ» (بقره: ۱۶۸).

پنهانی نیست، ناشناخته نیست، آشکار است و یک دشمن معلومی است. شیاطین باطنی با شیاطین ظاهری از نظر اهداف پلیدی که بر ضد انسان دارند، دشمنان آشکارند. دشمنان آشکار درون، خواسته‌های نامعقول، خواسته‌های غیرمنطقی است. مثلاً آدم با چشمش یک چیزی را ببیند که حقیق نباشد، باطن داد می‌زند: می‌خواهم، مال است، یک شی قیمتی است، یک عنصر است، خدایی نکرده یک دختر نامحرمی است، یک زن نامحرمی است؛ البته خود آن مجموعه خواسته‌های باطن که چشم دیدن ندارند، چشم کارگر آن‌هاست و اگر خواسته‌ها معقول و منطقی باشد، باز هم چشم کارگر آن‌هاست، این بستگی دارد به این که خواسته‌های باطن مثبت باشند یا منفی باشند. چشم ما، گوش ما، دست ما، شکم ما سربازان آن خواسته‌ها هستند.

همراهی بیانات دینی با عقل و فطرت

یک کسی که یک غذای حرامی را می‌خواهد، خواسته‌اش غذای حرام است، یا آشامیدنی حرام است، همینی که در دنیا الآن رسم است، گوشت خوک می‌خواهد، عرق می‌خواهد، ورق می‌خواهد، این شیطان است در باطن، چه کسی کمک می‌دهد به این شیطان‌ها؟ اعضا و جوارح ما، ما الآن اول مغرب نماز خواندیم، چرا؟ چون اولاً در هر حدی از ایمان باشیم، خدا را می‌خواهیم؛ یک خواسته است و یک خواسته صددرصد مثبت، دارای منفعت؛ بعد آدم فهمیدم این خدایی که می‌خواهم، قرآن دو هزار آیه درباره‌اش دارد؛ دعای کمیل، دعای عرفه، دعای ابوحمزه، آن هم دعاهایی که در روزگاری که هنوز فرهنگ جاهلیت بر مردم حاکم بوده طلوع کرده از وجود امیرالمومنین علیه السلام، ابی‌عبدالله علیه السلام، زین‌العابدین علیه السلام که تا الآن فرهنگ‌های پنج قاره نمونه یک خطش را نیاوردند. خدا در این دعاها مطرح است که چه کسی است؟ کارش چیست؟ صفاتش چیست؟ حال یا رفتن آن دو هزار تا آیه را خوب دیدم، کمیل را خوب فهمیدم، عرفه را خوب فهمیدم، ابوحمزه را خوب فهمیدم، حال خدا را شناختم و می‌خواهمش یا نه این‌ها را من دقیق نخواندم بلکه شنیدم یک آدم پاکی آمده بیان کرده، یک آدم درست‌کاری آمده بیان کرده، یک عالم ربانی بی‌نظر آمده پروردگار عالم را از روی این مدارک به من شناسانده، می‌بینم هر چه هم خواندم یا شنیدم مثبت بود، هر



چه فکر می‌کنم در قرآن مجید کدام آیه منفی است؟ در دعای کمیل کدام جمله‌اش منفی است؟ در دعای ابوحمزه کدام خطش منفی است؟ در دعای عرفه ابی‌عبدالله علیه‌السلام کدام خطش منفی است؟ می‌بینم اصلاً هیچ چیز منفی در این‌ها پیدا نمی‌کنم، همه‌اش مثبت است، با عقل جور است، با فطرت هماهنگ است، خیلی هم پذیرشش می‌بینم برایم آسان است. مثلاً وقتی در دعای عرفه می‌خوانم که ابی‌عبدالله علیه‌السلام از دو تا چشمش مثل دو مشک آب اشک می‌ریخت و می‌گفت: «يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱، «يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ»^۲، «يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ»^۳؛ می‌بینم مثبت است، قبول می‌کنم، باطنم رد نمی‌کند. ما اگر به یک کمونیست، به یک لاییک، به یک کافر بگوییم: آقا! اتفاقاً، اثباتاً نه، به او بگوییم اتفاقاً یک کسی است که مهربان‌ترین مهربانان است، ارحم الراحمین، تو ردش می‌کنی یا قبولش می‌کنی؟ او هم مثل ماها فطرت دارد، عقل دارد، می‌گوید: اگر کسی با کسی بربخورد که مهربان‌ترین مهربانان است، ردش کند، بگوید نمی‌خواهم، این آدم بی‌عقلی است، آدم دیوانه‌ای است.

داستان مسلمان شدن یک لاییک

اتفاقاً یک بار یک لاییکی را آوردند پیش من، یواشکی به من گفتند: ما که نتوانستیم این را به خدا پیوند بدهیم، هیچ جوری زیر بار نمی‌رود، قبول نمی‌کند، تهران هم نبود، من یک سفر دوری بودم آن‌جا هم منطقه کشاورزی بود، دوستان ما هفت هشت نفر آمده بودند آن‌جا دیدن من که سه چهار روز پیش من باشند، ایشان هم با خودشان آورده بودند؛ البته نزدیکی‌های آن‌جا به او گفته بودند ما جایی که داریم می‌رویم پنج شش تا از دوستان با حال خوش‌رو خوش گفتار داریم، اما یکی‌شان روحانی است؛ گفته بود من را پیاده کنید من برگردم بروم؛ چرا؟ گفت برای این که من چشم ندارم، این قیافه‌ها را ببینم؛ گفتند تو با کسی‌شان هم مربوط بودی؟ گفت نه؛ گفتند حرفت درست نیست، آدم یکی را رد می‌کند

۱. إقبال الأعمال (ط-التدیمه) ج ۱ ص ۳۸۵.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۴۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۸۵.

که با او معاشرت کرده، دیده خائن است، چشمش ناپاک است، هدفش منفی است؛ می‌گوید بدم می‌آید، نمی‌خواهمش. شما که با هیچ کدام از این‌ها رو در رو نشدی، هم صحبت نشدی، حال بیا برویم، یک دانه روحانی را ببین، یک ساعت دو ساعت، اگر دیدی خیلی متنفر هستی ما سوییچ ماشین خودمان را می‌دهیم با ماشین ما برگرد برو به شهر، ما هم با یک ماشین می‌آییم، قبول کرد و آمد. به من آمادگی داده بودند که این کمونیست است، یا لائیک است، یا خدا را قبول ندارد.

عدم تعجیل خداوند در جریمه مخالفان

خدا هم نسبت به منکرینش و به مخالفینش اصلاً عجله در جریمه کردن ندارد، کرارا در قرآن مجید می‌گوید: من ﴿تَوَخَّرَ كَرًّا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛ مهلت به شما می‌دهم؛ چون از دست قدرت من که نمی‌توانید فرار کنید که عجله در عذاب‌تان داشته باشم، کسی باید عجله در جریمه کردن داشته باشد که بترسد مجرم از دستش دربرود، ولی هیچ موجودی در این عالم از دایره قدرت من که نمی‌تواند بیرون برود و من عجله‌ای ندارم برای جریمه کردن؛ من آنی که برای بنده بدم، بنده گنه‌کارم، بنده معصیت‌کارم، بنده ظالمم، بنده منکرم می‌پسندم مهلت دادن است. حال یک سی چهل سال دیگر در دنیا بمان بلکه بیدار بشوی، بلکه به تور یک آدم درست و حسابی بخوری و او بیدارت کند.

برهان بر بطلان تثلیث

حال فرض بکنید، بیدار شد؛ یک مسیحی هفتاد سال اعتقادش نسبت به خدا تثلیث بوده، کل مسیحیان عالم می‌گویند خدا ترکیبی از پدر، پسر و روح القدس است که البته ما خیلی راحت آن‌ها را در مسأله تثلیث گیر انداختیم، این جور هم گیرشان انداختیم با یک بحث علمی ساده که این‌ها هر سه ما به الاشتراک دارند در کل وجودشان یا ما به الامتیاز هم دارند؟ جواب ندارند بدهند؛ شما می‌گویید این‌ها سه تا هستند، ما می‌گوییم ما به الاشتراک اگر فقط داشته باشند، یک دانه است؛ اگر ما به الامتیاز داشته باشند، دیگر خدا نیستند که؛



پسر پسر است، پدر پدر است، روح القدس هم روح القدس است. شما می‌گویید این‌ها یک واحد نیستند؛ اما به ما می‌گویید این‌ها را شما یک واحد قبول کنید؛ بگو یک خدا، ولی مرگب از سه نفر است. حال این مسیحی بعد از هفتاد سال کنار یک عالم، یک آگاه، یک عارف، یک با کرامت، یک صاحب نفس قرار می‌گیرد، بیدار می‌شود که ما هفتاد سال راجع به خدا اشتباه داشتیم، مشرک بودیم، فکر می‌کردیم موحد هستیم؛ چون سه تا را با هم شریک اعتقاد داشتیم؛ می‌گفتیم این سه تا شریک یک خدا هستند، حال فهمیدیم که باطل باطل است. می‌گوید من می‌خواهم اهل توحید بشوم که خدا هیچ چیزش با مخلوق یکی نیست، ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾؛ و واقعاً هم اهل توحید می‌شود.

بخشش کامل گذشته انسان تازه مسلمان

حال خدا با این هفتاد سال گذشته عمرش چه کار می‌کند؟ گوشت خوک هم می‌خورد، عرق هم می‌خورد، کارهای دیگر هم می‌کرده، چه کار می‌کند خدا با این؟ قرآن مجید می‌گوید این‌ها صددرصد بخشیده شده هستند یک؛ دو: گذشته باطل هفتاد ساله‌شان را در قیامت محاسبه نخواهم کرد، به رخشان هم نمی‌کشم، حال این آدم مسیحی هفتاد ساله یا یهودی یا زرتشتی یا کمونیست که هفتاد سال در تاریکی بوده، در ظلمت بوده، در گمراهی بوده، مسلمان شده، نمازهای هفتاد ساله‌اش چه می‌شود؟ خدا می‌گوید نمی‌خواهم، هفتاد سال نماز را بخشیدم به او، روزه‌های ماه رمضان، هفتاد ماه رمضان را خورده، گوشت خوک خورده، عرق خورده، آن هفتاد سال چه می‌شود؟ خدا می‌گوید روزه‌هایش را هم نمی‌خواهم؛ چه قدر دیگر زنده است؟ شش ماه دیگر، دین می‌گوید تکلیفش این است نماز را شش ماه بخواند؛ اگر ماه رمضان هم نیامد که نیامد، اصلاً یک شش ماهی است که هنوز به ماه رمضان وصل نمی‌شود، تکلیفش همان شش ماهه است، گذشته‌اش بخشیده شده، عجله‌ای در جریمه کردن ندارد خدا، اما بعضی از ماها عجله داریم، می‌گوییم فلانی، فلانی، فلانی این همه ظلم چه طور یک سر درد هم نمی‌گیرند؟! این برای همان مهلت پروردگار



است، مگر به خود ما مهلت نداده؟ الآن اگر من روی منبر بگویم خودم و شما هر کدام از اول تکلیف تا حالا هیچ گناهی نکردیم، دست‌تان را بلند کنید، ببینیم چند نفر هستیم، اول از همه کی دستش را بلند می‌کند؟ هیچ کس، دوم هیچ کس، آخر هیچ کس، ولی خدا عجله‌ای در جریمه ما نکرد، مهلت داد، ما هم از مهلت استفاده کردیم، توبه کردیم، گریه کردیم، احیا گرفتیم، دعا خواندیم، نماز خواندیم، روزه گرفتیم، بس است! در نجات به روی ما باز است.

ادامه داستان مسلمان شدن یک لائیک

گفتند این آقا است که ما آوردیمش، سواد هم دارد، سواد فنی هم دارد، نشستند و چایی خوردند و غذا خوردند و ساعت پنج بعد از ظهر شد و هوا خیلی لطیف، بیرون هم گل‌ها باز شده بود و درخت‌ها هم جلوه زیبایی داشت، من به او گفتم من می‌توانم بیرون، در این درخت‌ها، در این گل‌ها کنار این باغچه‌ها با شما یک قدمی بزنم؟ آدمی که نمی‌خواست یک بار قیافه یک روحانی را ببیند. پیشنهاد تلخی بود نه؟ گفت می‌آیم؛ چنین شل هم گفت، فهمیدم ناراحت است ولی باید تحملش کرد، حال اگر برمی‌گشت به من می‌گفت نه نمی‌آیم، اصلاً با تو نمی‌آیم قدم بزنم، من هم برمی‌گشتم به او می‌گفتم من که خیلی دلم می‌خواهد با تو قدم بزنم، حال جوان هم که نیستیم دوتایی‌مان، ولی قدم زدن که عیب ندارد، دو تا جوان قدم می‌زنند با هم خیلی خوش می‌گذرد به آن‌ها؛ گفت میام؛ گفتم بلند شو برویم.

اثبات وجود خداوند توسط شگفتی‌های آفرینش

نیم ساعت طول نکشید، بر همین اساسی که اول منبر گفتم که یک کسی که منکر خداست، قبول ندارد پروردگار را، پروردگاری که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر او را معرفی کردند، صد و چهارده کتاب معرفی کردند، این دعا‌های عجیب اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کردند، هر موجودی هم در این عالم یک آیه معرفی کردن او در کتاب آفرینش است؛ سعدی می‌گوید: این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود؛ همه هم واقعا نقش عجیب است! خورشید یک نقش شگرفی است! یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین است، شش میلیارد



می‌گویند عمرش است، نه با زنجیر به سقف بسته و نه ستون زیرش است، این کره آتشین یک میلیون و سیصد هزار برابر کره زمین حجم دارد، اگر ما یک میلیون و سیصد هزار عدد کره زمین را ببریم در آن، در آن جا می‌گیرد؛ این یک نقش عجب است! چه کسی این نقاشی را بر صفحات هستی نقش زده؟ چه کسی؟ خود خورشید خودش را نقاشی کرده بر صفحه آفرینش؟ خودش که شش میلیارد سال پیش نبود که خودش را نقاشی کند، یک کسی نقاشی کرده این نقش زیبا را؛ ماه، میلیاردها ستاره، میلیون‌ها گل‌های رنگارنگ. من یک بار هلند در پارک گل‌ها رفتم آن‌جا سخنرانی داشتم برای پاکستانی‌ها، افغانستانی‌ها، ایرانی‌ها، بعد از ظهری بود، گفتند پارک گل هلند خیلی زیباست! واقعاً هم زیبا بود، اصلاً گل‌ها شماره نداشت، آدم می‌ایستاد این صحنه عظیم را که نگاه می‌کرد، این رنگ‌های متنوع، شکل‌های متنوع، این قیافه‌های زیبا، انگار خدا را دارد با چشم می‌بیند. شما حساب کن در پارک هلند یک آب است و یک هوا و یک خاک و یک نور بیشتر که نبود، چه کسی بوده که این خاک و آب و نور و اکسیژن و ازن، هوای دور کره زمین را با هم قاطی کرده و هزاران نوع گل به وجود آورده؟ این کارخانه رنگ این گل‌ها کجای این عالم است؟ کارخانه رنگ قرمز، قرمز آتشی، سفید، صورتی، ارغوانی، زرد، پررنگ، کم رنگ، این کارخانه رنگ کردن گل‌ها در هواست؟ یا در آب است؟ یا در خاک مرده زمین است؟ یا در نور است؟ چرا همه یک رنگ نشدند؟ اگر جهان کارگردان عالمی نداشت، همه چیز باید یک دانه بود، همه چیز؛ ولی این تنوع‌ها نشان می‌دهد که جهان متنوع دارد؛ این حرکت‌ها نشان می‌دهد جهان محرک دارد.

حال کاری به این استدلال‌ها ندارم، این حرف‌های خیلی زیباتر را بزنم، به یک بی‌دین بگوییم اگر کسی باشد در این دنیا مهربان‌ترین مهربانان باشد، قبولش داری یا ردش می‌کنی؟ می‌گویی نمی‌خواهم؟ می‌گویند نه هر کسی بگوید نمی‌خواهم، بی‌عقل است. می‌گوییم یک نفر را اگر ما به تو معرفی کنیم که تمام مشکلات را می‌تواند حل کند، تمام حوائج را می‌تواند روا کند، تمام صداها را می‌شنود، تو ردش می‌کنی یا قبولش می‌کنی؟ می‌گوید: والله این دیدنی است! این کیست که همه صداها را می‌شنود؟ همانی که

ابی عبدالله رضی الله عنه در عرفه می‌گوید: «یا أسمع السامعین»؛ ای شنونده‌ترین شنوندگان. مرتب می‌گوید این کیست؟ همان بی‌دین می‌گوید این مهربان‌ترین مهربانان کیست؟ این مشکل حل کن کیست؟

روزی رسان بودن خداوند متعال

کسی را اگر به تو معرفی بکنیم که بی‌دردسر صبحانه‌ات را بدهد، نهارت را بدهد، شامت را بدهد، بسازد و بگذارد سر سفره‌ات، پول که کاری نمی‌کند، اگر سوپر نباشد، بقالی نباشد، نانوايي نباشد، سبزی فروشی نباشد، میوه فروشی نباشد که این‌ها را بیاورند در مغازه‌های‌شان، میلیاردها تومان هم دستت باشد، وقتی هیچ چیز نباشد بخری، این پول به چه درد می‌خورد؟! این پول مرده است، پول وقتی ارزش دارد که من بتوانم بروم دو کیلو کدو بخرم، دو کیلو خیار بخرم، سه کیلو انار بخرم، سبزی خوردن بخرم؛ اگر دنیا خالی از این‌ها بود، حال ما که نبودیم، اگر خالی بود، حال فرض ما بودیم و یک لقمه خوراکی گیر نمی‌آمد، این پول چه ارزشی داشت؟! هیچ چیز؛ برای این خوب بود که ما این پول‌ها را، همه را بریزیم در تنور، الو کنیم، آب هم بریزیم در کتری یک آب جوش بخوریم، به درد دیگر نمی‌خورد. ما در قدم زدن‌های مان به همین شکل خدا را به این آدم انتقال دادیم و همان شب خدایی شد، خیلی گریه کرد، این آدمی که اصلا منکر بود و می‌گفت من چشمم به آخوند نخورد؛ البته به آخوند خوب خورد، دوبار رفت مکه، چهار بار رفت کربلا، من الآن در دوستان شهرهایم از نظر گریه برای خدا و برای ابی عبدالله رضی الله عنه مثل او ندارم، حسرتش را می‌خورم که کاش خدا این دو تا چشم را به من می‌داد! شما بشین جلوی اسم خدا را ببر؛ تمام صورت خیس می‌شود؛ اسم ابی عبدالله رضی الله عنه را ببر، تمام صورت خیس می‌شود.

رد نکردن دعوت به شرکت کردن در مجالس

یک خرده فقط آدم فکر باید بکند، همین‌جوری بیخودی شانه بالا نیندازد! آقا بیا برویم یک جلسه‌ای است در خیابان عدل، درجا شانه بالا نیندازد، نه نمی‌خواهم، دوست

ندارم. این درجا نمی‌خواهم، دوست ندارم، کار بسیار غلطی است! اصلاً نمی‌خواهم توهین به کسی بشود، می‌گویند در مثل مناقشه نیست، اگر آدم مثل زد، نباید با او دعوا کرد؛ حیوانات در این بیابان‌ها علف سمی هم زیاد است، بخوریم و می‌میریم، ولی گوسفندها، بزها، گاوها، الاغها، شترها در این بیابان‌ها درجا دهان به علف نمی‌گذارند، دیدید؟ پوزه‌شان را می‌گذارند دم علف با شامه‌شان بو می‌کشند، علف سمی را تشخیص می‌دهند؛ نمی‌خورند، شیرین را تشخیص می‌دهند، می‌خورند؛ اما ما انسان‌ها عجول در ما زیاد است، تا حرف آدم تمام نشده که آقا نیم ساعت بلند شو برویم کفش‌هایت را جفت می‌کنند، چایی به تو می‌دهند، کارگردان‌های جلسه دست روی سینه می‌گذارند، خوش آمد به تو می‌گویند، احترام می‌گذارند، یکی هم نیم ساعت، سه ربع، یک ساعت حرف می‌زند، اصلاً بدون این‌که پرسد چیست؟ چه حرفی می‌زند؟ نه، نه من خوشم نمی‌آید؛ اما اگر بیاید، خوشش می‌آید. این در جا شانه بالا انداختن کار بسیار زشتی است و نادرست است!

ضرر نرساندن گناهان انسان به خداوند

برگردم به اول سخن، اگر یادتان مانده باشد، من خودم یادم مانده. خداوند که شنیدید ارحم الراحمین است، اکرم الاکرمین است، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، دوازده امام، قرآن مجید را به عنوان قطب‌نما در زندگی ما گذاشته که ما با آن‌ها راه درست را ببینیم، پیدا کنیم و در مسیر راه درست حرکت کنیم که ضرر نکنیم، همین؛ و گرنه امیرالمومنین می‌فرماید کلّ مردم عالم بشوند اهل گناه، یک دانه مومن در کره زمین نماند از آدم تا روز قیامت، «لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِّنْ عَصَاهُ»؛ گناه کلّ انسان‌ها هیچ ضرری به خدا نمی‌زند، گناه ضرر دارد ولی ضررش برای خود گناه‌کار است. اگر یک کسی یک لیوان زهر بردارد بخورد، ضررش این است که می‌میرد، به خدا چه ضرری می‌زند؟ تمام مردم عالم هم گوشت خوک بخورند، چه ضرری برای خدا دارد؟ کلّ مردم عالم مشروب‌خور بشوند، چه ضرری برای خدا دارد؟ کلّ مردم عالم از نظر ایمان و عبادت بشوند هم وزن امیرالمومنین

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۳.

چه سودی برای خدا دارد؟ هیچ. یک زمانی بوده که روایات ما می‌گویند: «كَانَ اللَّهُ؛ خدا بود، «و لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»؛ هیچ چیز دیگر نبود؛ مثلاً خدا آن وقت تنها بود می‌ترسید؟ نیازی داشت؟ آن وقتی که فقط خودش بود، بی‌نیاز مطلق بود، الآن هم که این همه دستگاه را به پا کرده، میلیاردها کهکشان و آسمان‌ها و سحابی‌ها و از زمان آدم علیه السلام تا حالا میلیارد میلیارد انسان و حیوانات حلال گوشت و پرندگان و میلیون‌ها درخت و گیاه، چه سودی برایش دارد؟ چه نیازی به این‌ها دارد؟

احتیاج انسان به ایمان و عبادت

من به ادب نیاز دارم، من به عبادت نیاز دارم، من به ایمان نیاز دارم که در زندگی دنیا ظلم به کسی نکنم و در آخرت هم جهنم نروم همین؛ حال اگر کسی دلش بخواهد ظلم کند، جهنم هم برود، خدا جلویش را نمی‌گیرد، می‌گوید تو این راه را می‌پسندی، برو؛ نه کسی را به طرف گناه هل می‌دهد، نه کسی را به طرف عبادت هل می‌دهد، هیچ کدام از این دو کار را نمی‌کند، تنها کاری که او بر عهده خودش دانسته این است: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ من مهربان هستم، مسئولیت من این است که راه را نشان بدهم، چاه هم نشان بدهم همین.

اولیای الهی قطب نمای زندگی

برای تان هم قطب نما بگذارم راه را پیدا کنید، انبیا علیهم السلام قطب نما هستند، ائمه علیهم السلام قطب نما هستند، این‌ها ما را به چه راه هدایت می‌کنند؟ امشب در نماز چهار مرتبه خواندید، دو رکعت در مغرب، دو رکعت عشا «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۱؛ اما اگر من پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول نداشته باشم، امیرالمومنین علیه السلام را قبول نداشته باشم، قرآن را قبول نداشته باشم، اصلاً نمی‌توانم صراط مستقیم را پیدا کنم، گرفتار شیاطین باطنی و ظاهری می‌افتم، آن وقت

۱. الفصول المهمه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. بقره: ۲۵۶.

۳. فاتحه: ۶.



می شوم مجرم، معصیت کار، می شوم مزاحم مردم، مزاحم زن و بچه، مزاحم دیگران، تلخ می کنم قلب دیگران را. پیغمبر ﷺ می فرماید شما باید مثل زنبور باشید، تولید عسل کنید برای دوستان، نیش تان هم بگذارید برای دشمنان مثل اسرائیل و آمریکا، اما به خودتان نیش نزنید، حرام است. شما برای هم‌دیگر تولید عسل اخلاق، عسل پاکی، عسل صفا، عسل صمیمیت، عسل محبت کنید، نیش نزنید به هم، دعوا نکنید، نزاع نکنید، در سر هم‌دیگر نزنید!

یکی از این قطب‌نماها وجود مبارک موسی بن جعفر علیه السلام است که من به خواست خدا از قول امام صادق علیه السلام یک متنی را درباره موسی بن جعفر علیه السلام برای تان نقل می‌کنم در جلسه بعد که بیشتر با این قطب‌نما آشنا بشوید؛ بعد هم شب‌ها به تدریج یک راهنمایی‌های بسیار مهمی برای زندگی، برای زن و بچه‌داری، برای معاشرت با هم‌دیگر، برای کسب و کار، برای عبادت از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کنم؛ حرفم تمام.

روضه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

هر کسی زندان رفته می‌داند من چه می‌گویم، البته زندان زندان است؛ یا آدم برای خدا می‌رود زندان یا برای گناه؛ بالآخره زندان یک جای بسیار محدود است، آدم زن و بچه‌اش را نمی‌بیند، فضا را نمی‌بیند، جا تنگ است، سخت می‌گیرند به آدم و اگر این زندان طولانی مدت بشود، خیلی سخت است و اگر حتی در این زندان بدن آدم را آزاد نگذارند، بیایند از گردن آدم تا میچ پا را به زنجیر ببندند و زندان را به گونه‌ای قرار بدهند که یک ذره نور آفتاب نتابد، روشنایی نتابد، یک روز این زندان هم خیلی سخت است. حداقلی که برای حضرت نوشتند، سه سال معادل هزار شبانه روز در این زندان، آن هم سخت‌ترین زندان بغداد، آن هم بدون این که یک نفر ملاقاتی داشته باشد، نه حضرت رضا علیه السلام می‌تواند بیاید ملاقات، نه حضرت معصومه علیه السلام می‌تواند بیاید، نه فرزندان دل‌سوخته دیگرش می‌توانند بیایند ملاقات؛ ملاقاتش فقط با ماموران زندان بود که با تازیانه به حضرت حمله می‌کردند و این غل و زنجیر، این سه سالی که به بدن بود، پوست بدن را



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

آزرده کرد، زنجیرها حلقه‌هایش به استخوان رسید، در زیارتش در حرمش ما شب می‌خواندیم و ناله می‌زدیم و گریه می‌کردیم، سلام بر تو ای آقای که زنجیرها استخوان‌های پایت را کوبیده بود و بعد هم چهار حمال بیابند بدنش را روی چهار تخته پاره بیندازند. باز یا بن رسول الله! زمان شما زمانی بود که یک تخته آوردند، چهار تا حمال آوردند؛ اما کربلا بدن ابی‌عبدالله علیه السلام سه شبانه روز روی خاک بیابان افتاده بود.

جلسہ دوم

ہماہنگی دین و عقل

دل سوزی ائمه علیهم السلام

امامان شیعه نسبت به همه مردم نه فقط شیعیان شان و حتی نسبت به دشمنان شان به شدت دل سوز بودند، خیرخواه بودند؛ برای هدایت مردم، نجات مردم، تربیت مردم، ادب مردم دغدغه داشتند، راحت نبودند، تا لحظه مرگ شان ذره‌ای بی تفاوتی نسبت به انسان در آن‌ها نبود.

وصیت امام علی علیه السلام

لحظات آخر عمرشان خیلی شگفت‌آور است! هر کدامشان در همان لحظات آخر آن دل‌سوزی راه، آن خیرخواهی راه، آن دغدغه را داشتند. وقتی لحظات درگذشت امیرالمومنین علیه السلام، شب بیست و یکم ماه رمضان رسید، فرزندان شان - پسر، دختر، نوه‌ها - کنار بسترشان جمع بودند، یک وصیت‌نامه مفصل دارند، حتماً وصیت‌نامه شان را شنیدید، در نهج‌البلاغه هم سید رضی^۱ نقل کرده، الآن نمی‌خواهم به متن آن وصیت‌نامه اشاره کنم، ولی ببینید حضرت در آن لحظات آخر به امام مجتبی علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام می‌گوید من شما دو تا را و همه فرزندانم را «وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي»؛ به هر کسی که تا قیامت حرف‌های امشب من به او برسد، به این

۱. محمد بن حسین بن موسی معروف به سید رضی (۳۵۹-۴۰۶ق) از علمای شیعه، گردآورنده نهج‌البلاغه و برادر سید مرتضی.

۲. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۲۱.

بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

مسائل سفارش می‌کنم. آخر وصیتنامه‌اش هم به حضرت مجتبی‌علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام سفارش ابن ملجم را کرد که او در تاریکی شب یک ضربت به من زد، مواظب باشید که اگر بنا داشتید قصاص کنید، دو تا ضربت به او نزنید؛ چون او یک ضربت به من زد، عادلانه نیست دو تا ضربت به او بزنید؛ کتکش نزنید، جنازه‌اش را دست مردم ندهید؛ چون مردم ممکن است بیابند کنار جنازه با نوک شمشیر، نیزه، خنجر، چوب مثلش کنند، بدنش را تکه تکه کنند، این کار را مواظب باشید پیش نیاید. این سفارشش درباره قاتلش است؛ حدّ نهایی دل‌سوزی راه، خیرخواهی راه، ائمه ما برای مردم داشتند و یک جمله عجیبی هم فرمود، فرمود من اگر از این بیماری، از این ضربتی که خوردم نجات پیدا کنم، تصمیم برای ابن ملجم با خودم است، که من فکر می‌کنم اگر از آن بستر بلند می‌شد آزادش می‌کرد، می‌گفت برو.

وصیت امام حسن مجتبی‌علیه السلام

امام مجتبی‌علیه السلام چند لحظه مانده به مرگش جناده ابن‌امیه به دیدنش آمد، حضرت شروع کرد نصیحت کردن: «استعدّ لسفرک»؛ جناده! برای سفر آخرت آماده شو، مرگ است، هیچ کس را یادش نمی‌رود، هیچ کس را استثنا نمی‌کند، ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾^۱، «و حَصَلَ زَادُكَ»؟ آن طرف دست خالی نرو! چون اگر کسی دست خالی برود آن‌جا، به سختی‌هایی که دچار می‌شود قابل مقایسه با سختی‌های دنیا نیست؛ آدم دست خالی هم مدیون به خدا وارد قیامت می‌شود، هم مدیون به انبیاء علیهم السلام، هم مدیون به ائمه علیهم السلام، هم مدیون به فطرت خودش، هم مدیون به عقل خودش و هم مدیون به نعمت‌های پروردگار. چیزی هم که نداری این دین را ادا بکنند، آن‌جا چه کار می‌خواهد بکنند؟! به قول زین‌العابدین علیه السلام طلبکارها طلب‌شان را می‌خواهند.

۱. کفایة الأثر، ص ۲۲۷.

۲. عنکبوت: ۵۷.

۳. کفایة الأثر، ص ۲۲۷.

انسان در محاصره هشت طلب کار

یک وقتی در کوچه یک نفر از حضرت پرسید حال تان چه طور است؟ امام چهارم علیه السلام فرمودند محاصره بین هشت تا طلبکار هستم، این مرد فکر کرد که زین العابدین علیه السلام از قصابی گوشت خریده، از بقالی نخود لوبیا خریده، از نانوايي نان خریده، از بزاز پارچه خریده؛ گفت چرا این جور زندگی می کنی که دچار هشت تا طلبکار باشی؟ شاید در فکر آن سوال کننده آمده باشد، شاید هم نیامده باشد! بعد حضرت هر هشت تا طلبکار را شمرد؛ طلبکار من خداست، پیغمبر صلی الله علیه و آله است، زن و بچه است، کرام الکاتبین هستند، شیطان است، ملک الموت است، آخرین طلبکارم هم زمین است، «وَالْقَبْرُ بِالْجَسَدِ»؛ می گوید زین العابدین! این بدن برای خودت نیست، کل عناصرش برای من است، این بدن تو از من زمین ساخته شده، برگردان بدن را به من، این طلبکار است.

حال اگر کسی دست خالی وارد قیامت بشود که در این دنیا دعوت خدا را نپذیرفت، دعوت انبیاء صلی الله علیه و آله را نپذیرفت، دعوت ائمه علیهم السلام را قبول نکرد، حرف دل سوزها در او اثر نکرد، خیرخواهی خیرخواهان حرکتی در باطنش ایجاد نکرد، فقط عین یک حیوان هشتاد سال، نود سال به قول قرآن: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»^۱، این آیه خیلی جالبی است! ارزیابی پروردگار از کل بی دین های عالم است.

مطابقت دستورات دینی با عقل

نیکی به پدر و مادر

دین که خیلی خوب است! در جلسه گذشته هم شنیدید که هیچ چیز دین قابل رد نیست، دین خوبی است، خوبی را که آدم عاقل رد نمی کند. مثلاً دین می گوید: «وَالْوَالِدَيْنِ

۱. «وَقِيلَ لِعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! قَالَ: أَصْبَحْتُ مَطْلُوبًا بِمَنْ: اللَّهُ (تَعَالَى) يَطْلُبُنِي بِالْفَرَائِضِ، وَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالسُّنَّةِ، وَ الْعِيَالِ بِالْقَوْتِ، وَ النَّفْسِ بِالشَّهْوَةِ، وَ الشَّيْطَانِ بِاتِّبَاعِهِ، وَ الْخَافِضَانَ بِصِدْقِ الْعَمَلِ، وَ مَلَكُ الْمَوْتِ بِالرُّوحِ، وَ الْقَبْرِ بِالْجَسَدِ، فَأَنَا بَيْنَ هَذِهِ الْخِصَالِ مَطْلُوبٌ». (الأمالی للطوسی، ص ۶۴۱).

۲. محمد: ۱۲.

إِحْسَانًا^۱؛ این قابل رد است؟ دارد می‌گوید پدر و مادر تو یک حق عظیمی به گردنت دارند، فقط نه ماه نبوده که در رحم مادر بودی، فقط دو سال نبوده که از او شیر خوردی، فقط این نبوده که پدرت برود عرق بریزد و تو را تامین بکند، اصلاً بالاترین حق‌شان این است که عامل به وجود آمدن تو بودند، آن‌ها سبب شدند تو وارد این دنیا و این سفره‌خانهٔ پروردگار بشوی. اگر آدم قدر بداند، باید دائم دست پدر و مادرش را بیوسد، اگر مومن باشد، آن‌ها باعث شدند خاک مرده تبدیل به یک انسان زنده شود و بیاید این‌جا مومن بشود و دائماً رحمت الله و مغفرت الله را به طرف خودش و ثواب الله را جذب کند. مگر می‌شود از پدر و مادر تشکر کرد؟! مگر می‌شود؟!

مثلاً قمر بنی هاشم علیه السلام می‌خواست از پدر و مادرش تشکر کند که دست شما درد نکند که من را به دنیا آوردید، با این عظمتی که ایشان پیدا کرد، با این شخصیتی که ایشان پیدا کرد، با این ایمانی که ایشان پیدا کرد که بعد از حادثهٔ کربلا به تدریج تمام قلوب عاشقان، پاکان، خوبان را پروردگار متوجه او کرد و خدا می‌داند که از بهره‌هایی که به او می‌رسد چه خبر است! این‌ها قابل شمارش نیست، همهٔ این‌ها باعثش پدر و مادرش بودند، آن‌ها بودند از دواج کردند با هم، قمر بنی هاشم به دنیا آمد.

احترام ویژهٔ شیخ انصاری نسبت به مادر

در احوالات شیخ انصاری^۲ نوشتند مادرش که اهل دزفول بود یا شوشتر، نجف با خود شیخ زندگی می‌کرد، شیخ سه تا اتاق داشت در یک خانهٔ کاه‌گلی، مرجع بزرگ شیعه بود تا به حال هم از جهت علمی هنوز کسی جایش را پر نکرده، یک اتاق خودش بود و خانمش، یک اتاق برای دو تا دخترش بود؛ چون غیر از آن‌ها هم بچه نداشت، یک اتاق هم داده بود به مادرش. کلّ خانه هم صد و ده بیست متر بود، کاه‌گلی هم بود، هر روز که می‌خواست برود

۱. اسراء: ۲۳.

۲. مرتضی انصاری دزفولی معروف به شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ق) از فقیهان بزرگ شیعه در قرن سیزدهم قمری که بعد از صاحب جواهر، مرجعیت عامه یافت.



درس، می‌آمد زانو می‌زد پیش مادر، از درس هم که برمی‌گشت زانو می‌زد، هفته‌ای یک دفعه هم که مادر حمام می‌رفت؛ چون مادر پایش درد می‌کرد، درست نمی‌توانست راه برود، این مرجع تقلید مادرش را کول می‌کرد.

الآن یکی رییس می‌شود، شش تا دربان دارد و دو تا دفتردار دارد و سه تا تلفنچی دارد، کس مهمی هم نیست، یک آدم معمولی است، یک صندلی به او دادند، حال یا به حق یا به خاطر قوم و خویشی، خیلی‌ها مقام‌شان حق‌شان نیست، ولی راحت گرفتند آتش دوزخ را جلوی‌شان گذاشتند و دارند می‌خورند.

مرجع تقلید بود، یک کسی که وقتی روی منبر درس می‌داد حداقل سیصد تا مجتهد جامع شرایط پای درسش بودند، یک شاگردش میرزای شیرازی^۱ بود که این کشور را با فتوای تحریم، تنباکو را از حلقوم انگلیس بیرون کشید و گرنه اگر آن فتوا نبود الآن کلّ مسجدهای ایران کلیسا بود یا محلّ روشن کردن آتش زرتشتی‌گری، هیچ اثری از مساجد نمی‌ماند. ﴿لَهْدَمْتُمْ صَوَامِعُ وَيَعُ﴾؛ قرآن می‌گوید اگر یک پیشامدهایی نباشد، دفاعیاتی انجام نگیرد، تمام معبدها نابود می‌شود. آن‌ها خیلی برای ما خواب دیده بودند! حال چهار تا آخوند خوب و واجد شرایط از زمان میرزای شیرازی که استعمار داشت اوج می‌گرفت و یک شخصیت‌های سیاسی-مذهبی مثل امیرکبیر و قائم مقام فراهانی به داد ما رسیدند، به داد دین‌مان، مملکت‌مان، آب و خاک‌مان و گرنه تا حالا اگر این چهار تا روحانی وارد دل‌سوز جان فدا نبودند و آن چهار رجل الهی مسلک مثل امیرکبیر، ما از هضم رابع انگلیس هم گذشته بودیم، ما را خورده بودند و تمام شده بود؛ کار دین‌مان را، کشورمان را، ناموس‌مان را همه رفته بود. یکی از آن‌هایی که در اوج علم پای درس شیخ می‌نشست، میرزا بود، مرحوم

۱. سید محمدحسن حسینی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ق) مشهور به میرزای شیرازی، میرزای بزرگ و میرزای مجدّد، از مراجع تقلید شیعه در قرن چهاردهم بود که فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد. میرزای شیرازی پس از درگذشت شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۲۴۳ش، به مرجعیت رسید و تا پایان عمر به مدت سی سال مرجع واحد شیعیان بود.

۲. حج: ۴۰.



آخوند خراسانی^۱ بود، خیلی شخصیت‌ها پای درس شیخ بودند، اصلاً یک چهره کم نمونه‌ای در شیعه شده بود.

پنج‌شنبه‌ها که درسش تعطیل بود، می‌آمد مادر پیرزنش را کول می‌کرد می‌آمد دم حمام، حمام زنانه بود، پرده جلویش بود، با صدای بلند می‌گفت خانم حمامی مادرم را آوردم می‌گذارم کنار پرده، ببر برای این که منتظر من نباشد، من در کوچه قدم می‌زنم، وقتی تمام شد استحمامش بگو بیایم کولش بگیرم ببرم و دوباره کولش می‌گرفت و برمی‌گرداند. وقتی هم مادرش از دنیا رفت، خیلی گریه‌های شدید می‌کرد، به او گفتند شیخ! شما شصت‌ساله است، مادر هم که هشتاد سالش بود، دیگر از کار افتاده بود، برای چه گریه می‌کنی؟ گفت من برای مرگ مادرم گریه نمی‌کنم، مرگ که حق بود، باید می‌رفت، راحت هم شد؛ من گریه می‌کنم که چرا با مرگ او از ادا کردن حق مادر محروم شدم، از چه ثوابی محروم شدم، من گریه‌ام برای این است که یک در رحمت خدا به روی من بسته شد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! إِحْسَانًا﴾^۲؛ خوب است یا بد است؟ هر آدم عاقل باانصافی می‌گوید خوب است! این یک بخش دین است، دین خوب و کاملی است، خیر محض است.

عدالت در فروش

به تمام کاسب‌ها چه کاسب‌هایی که جنس وزنی می‌فروشند، چه جنس عددی، چه جنس کیلی مثل پمپ بنزین‌ها، آن‌ها کشیدنی که نیست، شمردنی هم نیست، لیتری است، کیل است؛ به تاجر، به بقال، به لبنیاتی، به نخ فروش، به دارندگان پمپ بنزین، به لبنیات، به پارچه‌فروش، قرآن مجید می‌گوید: ﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ﴾^۳؛ هر جنسی را به مردم می‌فروشید عدالت را در فروش مراعات کنید؛ رعایت عدالت این است که مطابق پول

۱. محمدکاظم خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ق) معروف به آخوند خراسانی از مراجع تقلید و عالمان اصول فقه در قرن چهاردهم قمری. وی مؤلف کتاب کفایة الاصول و از حامیان اصلی نهضت مشروطه ایران بود.

۲. اِسْرَاء: ۲۳.

۳. اَنْعَام: ۱۵۲.



مردم جنس‌شان را پُر بدهید. من کاسب‌های قدیم را در محل‌مان یادم است بچه بودم؛ چند تا کاسب در محله ما بودند، مردم متدین مسجدی محله ما هر وقت استخاره می‌خواستند، پیش آن‌ها می‌رفتند. یک بقالی سر کوچه ما بود، مردم می‌آمدند پیشش استخاره می‌کردند، استخاره‌های درستی هم می‌کرد. من کاملاً یادم است، این‌ها اولاً جنس کشیدنی که می‌فروختند، مثلاً یک کیلو برنج می‌فروختند، یک کیلو و بیست گرم می‌دادند، همیشه ترازویی که جنس در آن بود از پاره سنگ‌ها سنگین‌تر بود. پارچه‌فروش‌های محل‌مان یادم است، وقتی پارچه را متر می‌کردند، ده متر پنج متر، آخر پارچه پنج سانت دیگر روی متر می‌گذاشتند. چایی مردم می‌خریدند یا شکر یا آلو، آن وقت‌ها این پلاستیک‌نازک‌ها نبود، تمام پاکت‌ها کاغذی بود، کاغذکاهی بود؛ مثلاً وقتی می‌رفتیم می‌گفتیم یک کیلو شکر بده، یک پاکت خالی می‌گذاشت این کفه، سنگ یک کیلویی می‌گذاشت رویش و بعد شکر را می‌ریخت در پاکت و یک کیلو می‌داد، یک پاکت هم‌وزن پاکت جنس می‌گذاشت در این کفه؛ می‌گفت این مشتری از من یک کیلو شکر می‌خواهد نه یک کیلو شکر و کاغذ کاهی، شکر می‌خواهد. جنس‌های دانه‌ای هم پنج شش تا دانه اضافه می‌گذاشتند؛ مثلاً می‌گفت صد تا تخم مرغ می‌خواهم، مهمان داریم، پنج تا تخم مرغ هم رویش می‌گذاشت؛ اگر به او می‌گفتند صد تا تخم مرغ می‌خواهد، پنج تا برای چه می‌گذاری؟ می‌گفت نکند یک دانه از این صد تا یک سوراخ سوزنی داشته باشد و تخم مرغ سالمی نباشد، من هم قیامت جواب این سوراخ سوزنی را نمی‌توانم بدهم، پنج تا هم من را فقیر نمی‌کند. این دستور دین خوب است یا نه؟ مردم خوش‌شان می‌آید بروند ده کیلو برنج بخرند، نه کیلو و نیم در کت‌شان کنند؟! یا بروند پنجاه لیتر بنزین بزنند، پشت فرمان نشسته می‌گویند من پایین نمی‌آیم، خودت بنزین بزن، او هم قند در دلش آب کند، می‌گویند قشنگ می‌شود پنج لیترش را دزدید، نمی‌بیند که کل این هفتاد و پنج میلیون ایران راضی هستند که هر نوع کاسبی از جنس‌شان کم بگذارد یا ناراضی هستند؟! اگر راضی است کسی کم بگذارند، کم دارد؛ اگر کسی راضی است که برود مثلاً صد هزار تومان بدهد یک جنسی را بخرد، مطابق نود هزار تومان بدهد، بگوید به! خوشم

آمد که این آدم این قدر پول من را دزدید در کم دادن جنس؛ اگر بگویند خوشم آمد! خودش هم عقلش پاره سنگ دارد؛ ولی شما هر چیز دین را امشب به من از پای منبر پیشنهاد بکنید با یک توضیح مختصر برای تان ثابت می‌شود که دین خیر است.

رعایت عفاف

مثلاً همین نصف آیه؛ این را شما فکر کن اگر در مملکت ایران پیاده شود چه می‌شود! نصف آیه است، نه تمام آیه، نه یک آیه، ﴿وَلَيْسَ تَعْفَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ نِكَاحًا﴾؛ جوان‌ها و مردهایی که هنوز راهی برای ازدواج پیدا نکردند، حال یا پول کم دارند یا دختر پیدا نکردند یا علت دیگری دارد یا مادر غر می‌زند، می‌گویند نمی‌خواهم این دختر خواهرم را بگیرم، نمی‌خواهم دختر داییت را بگیرم؛ قرآن می‌گوید کل آن‌هایی که نیاز به ازدواج دارند، از جوان تا آدم‌های بالاتر از جوان، تا زمینه ازدواج‌شان فراهم شود، من هم کمک می‌کنم، من هم مشکل‌شان را حل می‌کنم، جلوی غریزه جنسی‌شان را بگیرند، دختربازی نکنند، پسربازی نکنند، زن‌بازی نکنند، دنبال ناموس مردم نباشند، چشم چرانی نکنند؛ نصف آیه است. اگر کل مملکت، جوان‌هایش، مردهایش حافظ شهوت جنسی خودشان باشند، کشور چه می‌شود؟! چه قدر الآن این شخصی‌ها دختر و زن سوار می‌کنند، می‌برند تجاوز می‌کنند، گلوبند و انگشترشان را می‌برند و بعد می‌کشند، دختر را می‌کشند، هر روز هم هست، هر روز. اصلاً یک بیست و چهار ساعت نمی‌گذرد که براساس مسائل شهوانی قتل صورت نگیرد. چه قدر زیاد است که زن شوهردار عاشق مرد غریبه می‌شود بعد می‌گوید شوهر دارم، مرد غریبه می‌گوید طلاق بگیر، می‌گوید نمی‌توانم، قرار می‌گذارند سر یک قرار شوهر زن را دوتایی بکشند که به هم‌دیگر برسند. چه قدر بی‌گناه سر این یک ذره شهوت کشته می‌شوند! حال ای کاش بکشند، بدن را بگذارند اقوام‌شان ببینند ببرند دفن‌شان کنند! گاهی پیت بنزین هم پشت ماشین می‌گذارند، می‌برند روی جنازه می‌ریزند، آتشش می‌زنند. بی‌رحم‌ها! مرده را



چرا آتش می‌زنید؟! به نظر شما که حال عادت به این جلسات مذهبی دارید، کدام مسأله دین قابل رد است؟ کدام؟ شما یکی‌اش را بگویید!

بهداشت

ما یک کتابی داریم، بیست جلد است، البته زمان آیت الله العظمی بروجردی^۱ بیست جلد چاپ شد، هر جلدی پانصد صفحه، اما الآن در چاپ جدید شده سی جلد، حال من آن بیست جلدی زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی را می‌گوییم؛ به قول ما تهرانی‌ها از سیر تا پیاز زندگی را این بیست جلد بیان کرده، هیچ چیز هم مقاله در آن نیست، هیچ. این بیست جلد که ده هزار صفحه است، از ورق اول تا آخرین صفحه شروع مطالب این جوری است: قال رسول الله ﷺ، قال الحسين ﷺ، قال الصادق ﷺ، قال ابوالحسن موسی ابن جعفر ﷺ، قال الرضا ﷺ، یک پارچه این بیست جلد روایت است، یک پارچه. از سیر تا پیاز زندگی در این روایات است و چه روایاتی است! این همه که اروپا دو قرن است از قرن هجدهم تا به حال، مرتب عربده می‌کشد بهداشت! بهداشت! بهداشت بدن! بهداشت لثه! بهداشت دندان و دهان! بهداشت منزل! بهداشت شهر! کلّ عربده‌کشی اروپا در مسأله بهداشت به هزار تا قانون نمی‌رسد، این‌ها را من بررسی کرده برای‌تان می‌گوییم، ولی در این کتاب وسائل برای بهداشت ائمه ما ﷺ و پیغمبر ﷺ پنج هزار روایت گفتند.

توصیه‌های بهداشتی اسلامی

مثلا پیغمبر اکرم ﷺ هزار و چهارصد سال پیش در آن اوضاع جاهلیت عرب، کبر و غرور و شکم‌چران و شهوت پرست که به چه زحمتی این‌ها را مهارشان کرد، هزار و چهارصد سال پیش، می‌فرماید در شأنه کردن موی سر، شأنه خودتان را به کار ببرید، اصلا با شأنه کسی

۱. سیدحسین طباطبایی بروجردی (۱۲۹۲-۱۳۸۰ق) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود.

سرتان را شانه نکنید؛ با حوله کسی بدن تان را خشک نکنید؛ آبی را اگر می‌خواهید به کار بگیرید، حال برای غسل است، برای وضو است، برای هر چیز، اول آب را نگاه کنید، ببینید طبع تان برمی‌دارد آن آب را بخورید؟ این آب مصرفی را هم می‌گوید آب صددرصد بهداشتی و بعد می‌گوید -این روایت را کتب فقهی هم دارند- اگر بر اتمت من سخت نبود و مردم تحملش را داشتند که حال به نظر رسول خدا ﷺ سخت می‌آید به مردم یا تحملش را کم دارند، اگر بر اتمت من سخت نبود و تحمل می‌کردند هر شب مسواک زدن را بر اتمت واجب شرعی می‌کردم مثل نماز. اگر آدم هر شب دندان‌هایش را مسواک بزند، هشتاد سال دندان‌های سالم دارد، لثه سالم دارد. یا شما بروید از دکترهای متخصص پرسید، می‌گویند نمک زیاد نخورید برای فشار خون بد است، برای قلب بد است؛ نمک که نعمت خداست چرا نخوریم؟ غذا را خوشمزه می‌کند؛ اما نمک خوری پیغمبر ﷺ این گونه بود، حال باید از دکتر متخصص پرسید، اول غذا، آخر غذا این انگشت زدن به نمک و یک ذره خوردن چه کار می‌کند؟ در سلامت دستگاه گوارش غوغایی می‌کند. اول غذا، قبل از شروع پیغمبر ﷺ نوک انگشت را به نمک می‌زدند، مززه می‌کردند، غذای شان هم که تمام می‌شد باز نوک انگشت را به نمک می‌زدند، مززه می‌کردند؛ غذا را از دو طرف با کمر بند نمک بسیار کم می‌بستند که مشکلی پیش نیاید؛ نمک ضد عفونی می‌کند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید آلوده کردن هوای مردم حرام است؛ آلوده کردن آب مردم حرام است. پیغمبر ﷺ می‌فرماید قهوه‌خانه‌ها، کافه‌ها، چلوکبابی‌ها، غذای شب‌مانده را فردا به مردم نفروشید، به اندازه غذا درست کنید که نماند. جدیداً در دنیا می‌گویند زباله‌ها را نه شب بیرون بگذارید، ایران هم همین کار را دارد می‌کند، پیغمبر ﷺ پانزده قرن قبل فرمودند ظرف‌های نشسته را نگذارید برای صبح، سفره را جمع کردید، تمام ظرف‌هایی که در آن شب غذا خوردید، بشوید و زباله را هم در خانه نگه ندارید. پیغمبر ﷺ می‌گفت زباله مرکز شیاطین است، نه مرکز ابلیس، شیاطین. بلد بود چه بگوید، شیطان به معنای موجود ضررزننده است، حال این ضررزننده ممکن است یک حیوان درنده باشد، ممکن است یک عقرب باشد، ممکن است یک مار



باشد، ممکن است یک آدم عوضی باشد و ممکن است میکروب باشد؛ شیطان اسم عام است، شامل هر چیزی که ضرر دارد می‌شود؛ ابلیس نه، ابلیس اسم یک نفر است که به خاطر ضرر داشتنش خدا شیطان را هم برای او به کار برد. روی منبر مدینه که نمی‌توانست به مردم بگوید یک موجودات ریزی در این زباله‌ها به نام میکروب شناورند، ملت‌مات‌شان می‌برد، چه دارد می‌گوید پیغمبر؟! این که پیغمبر صفت میکروب را گفت، گفت شیطان.

عفو و گذشت

من بنا ندارم قوانین اسلام را بگویم، خیلی قوانین عجیبی است! چرا به مردها می‌گوید به شدت اهل گذشت باشید؟ چرا به خانم‌ها می‌گوید اهل گذشت باشید؟ چرا؟ برای این که دعوا پیش نیاید در خانه، جنگ پیش نیاید، روحیهٔ بچه‌ها خراب نشود، طلاق پیش نیاید. پیغمبر ﷺ می‌داند ممکن است مرد اشتباه کند، به زن می‌گوید این اشتباه را علم نکن، آتش زیرش را روشن نکن، عربده نکش، بابا و مادرت را صدا نزن، جیغت بالا نرود، برای چه این کارها را می‌کنی؟! همه‌اش حرام است؛ حال شوهرت یک اشتباه کرد، با محبت گذشت کن. به مرد می‌گوید خانمت یک اشتباه کرد، با محبت گذشت کن. سورهٔ تغابن را بخوانید که به مردها راجع به زن و بچه‌شان چه سفارش زیبایی دارد! به مردها می‌گوید اصلاً درگیر نشوید، غیر از این که درگیر نشوید، می‌گوید چشم‌پوشی کنید، گذشت ﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا﴾؛ به خانم‌ها هم همین را می‌گوید. حال این قانون گذشت، قانون چشم‌پوشی خوب است یا بد است؟ یا عمل نکنیم بگذاریم خانه‌مان جهنم بشود؟! شلوغ، نزاع، داد و بیداد، فریاد، فحش، کتک‌کاری، شکستن اشیای قیمتی در طاقچه و در دکور، بعد هم طلاق، کدامش بهتر است؟ خود قرآن می‌گوید: ﴿وَالصُّلْحُ خَيْرٌ﴾؛ با آرامش زندگی کردن، با امنیت زندگی کردن به خیر شماست، نه با داد و بیداد کردن.

۱. بقره: ۱۰۹.

۲. نساء: ۱۲۸.

ادامه بحث دل سوزی ائمه علیهم السلام

توصیه امام حسین علیه السلام در لحظات آخر

چه قدر این امامان ما علیهم السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله دل سوز بودند! لحظات آخر عمر ابی عبدالله علیه السلام است، برای مردم دغدغه دارد، برای مردم دل سوزی دارد، می آید با زین العابدین علیه السلام خدا حافظی کند که برود شهید بشود؛ یک سفارش به زین العابدین علیه السلام می کند، زین العابدین علیه السلام این کاره نبود که امام حسین علیه السلام به او سفارش کرد، امام به زین العابدین علیه السلام این را گفت که گوش همه مردم بشنود. امام حسین علیه السلام که می داند بچه اش معصوم است، اهل گناه نیست؛ فرمود پسر! «إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»؛ مواظب باش به کسی که غیر از خدا یاری ندارد، ستم نکنی؛ آه بکشد به باد می روی. زین العابدین علیه السلام که اهل ظلم نبود، بود؟! ولی این سفارش چه طور است؟ خوب است یا قابل رد است؟ قبول بکنیم یا نکنیم؟ بیفتیم در مردم و ظلم بکنیم؟ هر کسی هم هر آهی می خواهد بکشد به جهنم! این خوب است؟ یا نه، تا آخر عمرم دستم را از ظلم کردن به مردم ببندم، کدام هایش خوب است؟ دین است.

روضه امام حسین علیه السلام

گفت پسر! من دیگر دارم می روم، ما دیگر هم دیگر را نمی بینیم، دید بابا آخرین لحظاته اش است، گفت بابا! من از صبح تا به حال که در خیمه افتادم، تمام بدنم هم درد می کند، نمی توانم حرکت کنم، این دوستان با کرامت تو، این عاشقان تو، حبیب^۲، مسلم^۳، بریر^۱،

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۵.

۲. حبیب بن مظاهر آسدی (شهادت ۱عق) از شهدای کربلا. حبیب از قبیله بنی اسد و از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام بود. او از کوفیانی بود که پس از مرگ معاویه به امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشتند. حبیب هنگامی که بیعت شکنی کوفیان را دید، مخفیانه از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین رساند و در روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید.

۳. مسلم بن عوسجه آسدی (شهادت ۱عق) از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شهدای کربلا. او در قیام مسلم



زهیر^۲، نافع ابن هلال^۳، عابس ابن شیب^۴؛ این‌ها چرا یک سری نیامدند به من بزنند؟ من دوست داشتم این‌ها را بینم، عیادت مریض هم که دستور است؛ فرمود پسر! همه کشته شدند؛ گفت بابا! برادرم علی اکبر چرا نیامد؟ فرمود عزیز دل! برادرت هم شهید شد. یک سوال دیگر کرد که دیگر دل ابی عبدالله^{علیه السلام} منقلب شد، «این عمی العباس؟»؛ یار و پشتیبان ما کجاست؟ فرمود عزیز دل! شهید شد؛ پسر! غیر از من و تو دیگر مردی برای این خیمه‌ها باقی نمانده، منتظر برادرت اصغر هم نباش، شش ماهه را هم با تیر سه شعبه از ما گرفتند.

→

- بن عقیل در کوفه، فرماندهی قبایل مذحج و بنی اسد را بر عهده داشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین^{علیه السلام} پیوست.
۱. بُریر بن خُصیر هَمْدانی مَشْرِقی (شهادت ۱عق)، از شهیدان واقعه کربلا و قاری سرشناس کوفه بود که در مسجد کوفه به تدریس قرآن اشتغال داشت. وی از شیعیان و ارادت‌مندان خاص اهل بیت پیامبر^{صلی الله علیه و آله} و از تابعین و یاران امیرالمؤمنین و از یاران امام حسین^{علیه السلام} بود.
۲. زُهَیر بن قَین بَجَلی از شهدای کربلا و از بزرگان قبیله بجیله؛ او عثمانی مذهب بود ولی پس از ملاقات با امام حسین^{علیه السلام} چند روز قبل از واقعه کربلا به او پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید.
۳. نافع بن هلال بَجَلی یا نافع بن هلال جَمَلی، صحابی امام علی^{علیه السلام} و از شهدای کربلا. او در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت. نافع در عذیب هجانان به کاروان امام حسین^{علیه السلام} پیوست و روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید.
۴. عابس بن ابی شیب شاکری یا عابس بن شیب شاکری، (شهادت ۱عق)، از اصحاب امام حسین^{علیه السلام} و شهیدان کربلا و اهل قبیله بنی شاکر از قبیله هَمْدان. او از مشاهیر کوفه بود و گفته‌اند در سخنوری و خطابه توانایی بسیاری داشته و اهل تهجد و عبادت بوده است.

جلسه سوم

درمان کنایان

صفات الهی

علم بی نهایت

ما می‌دانیم صفات خداوند که یک بخشی از آن در دعای جوشن کبیر تنظیم شده است، در حدود هزار صفت، این هزار صفتی است که خودش برای عموم مردم آشکار کرده است. هزار صفتش به انبیاء علیهم‌السلام تعلیم داده شد که ظاهراً آن‌ها اجازهٔ اعلامش را نداشتند و هزار صفتش هم سرّ است، پیش خودش است. هر چه که هست، بی‌نهایت است؛ اگر می‌گوییم خداوند علیم است، ولی از قول قرآن می‌گوییم، حکیم است، غفور است، شکور است، ودود است، رحمان است، رحیم است؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید دنبال انتهایش نگردید؛ چون انتها ندارد، همه چیز انتها دارد، همه چیز اوّل دارد، فقط وجود مقدّس اوست که وجود خالص است، نه اوّل دارد و نه آخر.

علم بی نهایت و دین بدون نقص

این پروردگاری که صفاتش بی‌نهایت است، یکی از آن صفات علم است، این علم بی‌نهایت برای ما بندگان فقط از باب لطف و محبتش است، هیچ علتی دیگر نداشته، اگر علت دیگر داشت، من در این پنجاه و پنج سالی که با مهم‌ترین کتاب‌های اسلامی برخورد دارم و نزدیک صد و سی جلد کتاب نوشتم، حتماً به آن برمی‌خوردم؛ فقط از باب مهرش، لطفش، احسانش و محبتش به بندگان که یک محبت صددرصد طبیعی است. هر صانعی به مصنوع



خودش علاقه دارد، سازنده ساخته شده‌اش را دوست دارد، دین را برای ما مقرر کرده است که در حقیقت دینش مهرش به ماست، لطفش به ماست، احسانش به ما بندگان است و از باب این که علم بی‌نهایت است، این دین را بدون نقص، بدون عیب، بدون کمبود به ما ارائه کرده. ما جایی از زندگی‌مان را نمی‌بینیم، مگر این که دین برای آن جای زندگی ما یک راهنمایی دارد.

این که عرض کردم، این مربوط به نتیجه‌گیری مطالعات خودم راجع به دین نبوده، این را من با تکیه بر یک روایت که در اصول کافی نقل شده، عرض کردم. من می‌خواهم مطلب را به گونه‌ای برای‌تان بگویم که برای ذهن پاک و مبارک شما ثابت بشود، بدون شک و تردید که هیچ مسأله‌ای از مسائل دین فطرتا و عقلا قابل رد کردن نیست که یک آدم عاقلی، یک آدم با انصافی، یک آدم با سواد بی‌گنود نه این قانون قابل رد است، به درد نمی‌خورد، مزاحم است، نباید باشد.

اسلام، دین مورد قبول خداوند

او با رحمتش، با علم و وسیعش، دین را کامل، جامع، بی‌عیب، بی‌نقص، قرار داده و بعد در قرآن مجید اعلام فرموده: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱؛ دین نزد من اسلام است، هر دین دیگری را شما انتخاب کنید دین پیش من نیست، دین مربوط به من نیست، من درآوردی است، ساختگی است، بشری است.

منشا فساد در کشورهای اسلامی

ممکن است یک نفر بگوید این دین کامل، این دین جامع، این دین بی‌عیب، این دین بدون نقص، پس چرا در جامعه دینی کشورهای اسلامی از جمله کشور خودمان با این دین کامل، این همه فساد رواج دارد؟ این همه کار ناروا رواج دارد؟ این همه ظلم به هم‌دیگر رواج دارد؟ ما باید ببینیم این گناهان، این فسادها، این ظلم‌ها، این مال مردم‌خوری‌ها، مربوط به دین است؟ دین که کامل است، جوابش خیلی روشن است.

۱. آل عمران: ۱۹.



انحرافات نظام بدنی انسان

یک کسی که نظام بدنی اش به هم ریخته، در یک آزمایشگاه بسیار دقیق رفته، حال یا در ایران یا در خارج آزمایش داده، آزمایش را پیش دکتر متخصص می برد، دکتر چه به او می گوید؟ می گوید شما نظام بدنت به هم ریخته، بدن تو دچار گناهان مختلفی شده، شما فشار خونت باید طبیعتا دوازده باشد، ولی چهارده است، ولی نه است؛ این گناه بدن است، بدون این که دست خود آدم باشد، یک گناه است، یک انحراف است، اسمش را بگذاریم انحراف، فشارخون دقیقش که پروردگار در بدن قرار داده؛ دوازده روی هفت است، یازده روی هفت است، دوازده و نیم روی هفت است، ولی اگر به سیزده برسد، به ده برسد، به نه برسد، به چهارده برسد، این گناه خونی است، گناه فشار خون است، انحراف است. این انحراف اگر بیشتر شود، فشار بشود بیست و یک، دو، سه، باید آن بدن آماده سکته مغزی بشود؛ فشار، رگ را پاره کند، نصف بدن از کار بیفتد، زبان از کار بیفتد، یک چشم از کار بیفتد یا اگر سخته قوی باشد زبان بند بیاید، فکر بند بیاید و اگر انحرافش انحراف نزولی باشد، روی پنج یا چهار بیاید، قلب دیگر تحملش را ندارد، می ایستد، می گوید در دستگاه بدن تو یک دانه گناه، یک دانه انحراف برای فشار خونت است، این هم دستگاه من که دارد نشان می دهد، یک انحراف برای حرارت بدنت است، طبع حرارت در این عالم در تمام بدن ها مثلا باید سیزده باشد، دوازده باشد، شما الان روی چهارده پانزده هستی و تب داری، تب هم ضرر دارد؛ اگر یک خرده بالا برود، تشنج می کنی، وضعت به هم می ریزد. اگر حرارت کمتر باشد، باز هم ضرر دارد؛ می گوید این عیب هم داری. ضربان قلبت باید هفتاد باشد ولی الان برای تو پنجاه است، پس کم کار است، الان هشتاد و نود است، پرکار است، قلب اشتباه دارد می کند، هم در کم کاری؛ هم در پرکاری و اما چربی خونت؛ دو نوع چربی خون در بدن توی مریض هست، آزمایش نشان می دهد که تری گلیسیریدت که باید طبعش در بدن تو ۲۲۰ باشد، ۶۰۰ است. یک رفیق داشتیم، گفت من تازگی رفتم آزمایش دادم، تری گلیسیریدم را دکتر گفته نزدیک ۱۰۰۰ است و تعجب هستیم که چرا نمردی؟! گفت حال نمردیم، آمدیم داریم معالجه می کنیم. یک نوع چربی

هم کلسترول است که دیگر باید ۱۵۰ باشد که حال اگر برود بالا، برود تا ۲۰۰ و ۳۰۰، مشکل قلبی قطعی است. می‌گویند این ناراحتی را هم بدنت دارد؛ اما فشار چشمت هم انحراف دارد و این را اگر معالجه نکنی، ممکن است چشمت کور شود.

طب بوعلی و رازی

حال من دکتر نیستم، این‌هایی که دارم برای تان می‌گویم، خواننده‌های در کتاب‌هایم است یا صحبت کردن با مریض‌هاست؛ گاهی پیش من می‌آیند، می‌گویند ما درد داریم، ناراحتی داریم، می‌گویم چه شده؟ می‌گویند مثلاً آزمایش دادم این جور شده، این جور شده، من هم از طریق طب ابن سینا^۱ یا زکریای رازی یک راهنمایی‌های ساده‌ای می‌کنم که خیلی هم پولی نیست، می‌تواند آن راهنمایی‌ها را با چهار پنج تومان انجام بدهد؛ بعد می‌آید به من می‌گویند شما خیلی دکتر بالایی هستی! می‌گویم نه بابا! من دکتر نیستم، من این‌ها را در کتاب‌های ابن سینا دیدم، از تو پرسیدم چه شده؟ او برای علاج این بیماری این دارو را پیشنهاد کرده؛ یا زکریای رازی یا حکیم مومن که بسیار طبیب فوق‌العاده‌ای بوده، من کتابش را دارم، هزار و ششصد هفتصد صفحه است، آدم معرکه‌ای بود!

عمل کردن به نسخه پزشک

درست شد؟ کاملاً این مطالب را لطف فرمودید؟ گرفتید این مقدمه سخنرانی را؟ حال این مریض به دکتر می‌گوید کار ما چی می‌شود؟ دکتر می‌گوید هیچ! من یک نسخه می‌نویسم، براساس طب دقیق عمل بکنی، تمام گناهان درونت از انحراف و ضلالت به هدایت برمی‌گردد، این نسخه بدن تو را هدایت می‌کند، حرارتش بشود سیزده درجه، فشارت بشود دوازده روی هفت، ضربان قلبت بشود هفتاد، تری گلیسیریدت بشود ۲۰۰، کلسترول بشود ۱۵۰، تمام رسوبات کلیه‌ات همه دفع شود، نماند، اگر به نسخه من که برای بدن تو یک نسخه کامل است عمل کردی، سالم می‌شوی و زنده می‌مانی؛ عمل هم نکردی ان شاء الله به امید خدا می‌روی بهشت زهرا! این حرف درست شد؟

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، بزرگ‌ترین فیلسوف مشایی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام بود.



گناهان و راه معالجه

این بیماری‌های بدن، انحرافات، معاصی درون بدن، طیبب نسخه می‌دهد، عمل مساوی با برگشتن به بدن سالم، عمل نکردن مساوی با مردن، فرو رفتن در قبر. حال یک آیه گوش بدهید و یک روایت؛ اما آیه شریفه: ﴿نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾؛^۱ همین، دنباله آیه را لازم نیست بخوانم؛ این قرآن من درمان کننده است. طیبی که رفتی پیشش گفت در بدنت گناهان زیادی صورت گرفته، با خون، با قلب، با مغز، با اعضای دیگر، با دوا، همه آن گناهان علاج می‌شوند، نسخه من برای آن دردهایت توبه است، خوب می‌شوی کاملاً. قرآن من درمان کننده است، یک نسخه است؛ اگر سالم سالم هستی، سلامتت در گرو عمل کردن به این نسخه است. اگر آدم سالمی هستی، مثلاً یک رشته سلامت تو عبادت است، تو در عبادت خیلی منفعت‌ها را می‌بری و خیلی منفعت‌ها را می‌پردازی در عبادت، مثلاً خیلی منفعت‌ها را می‌بری، می‌خواهی دو رکعت نماز درست بخوانی، آن نمازی که من گفتم، برای تحقق دادن آن دو رکعت نماز درست، فرشت باید غصبی نباشد؛ پس باری از دیگران به دوش نداری که قیامت با آن بار بروی جهنم و در دنیا هم چون فرش کسی را ندزدیدی، با رشوه نخریدی، غصب نکردی، دل هیچ کس را نسوزاندی، مردم از دست تو در امنیت بودند. خانه‌ای که می‌خواهی در آن نماز بخوانی، صد درصد نه، نود درصد باید زمینش حلال باشد، از پول پاک خریده باشی؛ یک کسی با پول حلال هدیه به تو داده باشد، از پدربا پول حلالی که داشته ارث به تو رسیده باشد. پس در زمین هم تو ظمی نکردی، دل کسی را نسوزاندی، مال کسی را یغما نکردی، غارت نکردی. لباس‌های بدنت هم همین جور است، دکمه‌های سر دستت هم همین جور است؛ چون اگر یک دکمه حرام به پیراهنت باشد، کل هیکل نماز نجس می‌شود و باطل؛ آن نماز بی‌نماز، آن پیراهن را باید درآوری، یک پیراهن دیگر بیوشی که دکمه حرام نداشته باشد، نماز بخوانی. تو در عبادت من خیال همه را از طرف خودت راحت نگه می‌داری، امنیت همه را هم تامین



می‌کنی، از همه مهم‌تر امنیت باطن خودت است، خیال راحت خودت است. این عبادت، حرام‌ها را هم که انجام ندهی، نه ضرر بدنی می‌کنی، نه خانوادگی، نه اجتماعی، آبرویت هم سر جایش است، اگر حرام‌ها را مرتکب نشوی. اگر مرتکب شوی، هم بدنت را اذیت می‌کنی، ظالمی، هم غیر از ظلم به خودت به دیگران هم ظلم می‌کنی؛ چون تو باید منبع خیر باشی. اگر اهل گناه باشی، منبع شر هستی و بعد هم آثار این گناه در تو می‌ماند، خیال نکن به این زودی پاک می‌شود، ممکن است توبه کنی من ببخشم، ولی آثارش از درونت پاک نمی‌شود.

داستان عذاب وجدان از گناه

در خیابان قدیم می‌گفتند شمرون که حالا می‌گویند شریعتی، یک مسجدی وسط‌های خیابان شمرون، قبل از انقلاب من ایام فاطمیه منبر می‌رفتم، بیست و هفت هشت سالم بود، الآن هم آن مسجد هست. در همین ایام فاطمیه امام جماعت آن‌جا که آدم محترمی است و مهندس بسیار بالایی است، ولی بعد آمد روحانی شد، پای منبر آمد و یک یادی از آن گذشته کرد، در آن سن بیست و هفت هشت سالگی، شب زمان قبل از انقلاب مسجد پر می‌شد، من از منبر آمدم پایین، از شبستان آمدم در حیاط، دیدم یک پیرمردی دارد دنبالم می‌آید، خیلی آدم وزین، با ادب، الآن چهاره‌اش را کامل یادم است، چهل سال پیش است دیگر، فکر نمی‌کنم زنده باشد، حال شب جمعه است، خدا همه اموات را مخصوصاً گناه‌کاران‌شان را بیامرزد، از آن‌ها بگذرد، گرفتاری‌شان را در برزخ برطرف کند. منبر تمام شد، از در حیاط آمدم در پیاده‌رو، آمد در پیاده‌رو، دید دیگر کسی نیست، همه رفته بودند، من چون پیش امام جماعت آن زمان نشستم، دیگر کسی نمانده بود، آخرین نفر من بودم و این پیرمرد. دقیق یادم است، گفت من یک سوالی دارم از شما راجع به یک مشکل درونی خودم که چه‌طوری قابل حل است؟ گفتم بفرمایید؛ می‌گفت من هشتاد سالم است، گفتم بیست و چهار پنج سالگی، پنجاه و پنج سال پیش، پنجاه و پنج تا سیصد و شصت و پنج شبانه روز ضرب در کنید، یک زمان خیلی طولانی می‌شود، پنجاه و پنج سال پیش، با یک زن شوهردار زنا



کردم، توبه هم کردم، دیگر هم این کار را تکرار نکردم، اما پنجاه و پنج سال است از درون خودم دارم چوب می‌خورم، تازیانه می‌خورم، کتک می‌خورم، درونم با من در جنگ است؛ مرتب می‌گویم چرا این کار را کردم؟! چرا چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شدم؟! به قول امروزی‌ها دچار عذاب وجدان هستم، چرا به ناموس مردم خیانت کردم؟! چرا به قرآن خیانت کردم؟! چرا به روایات پیغمبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام خیانت کردم؟!

دوری از زنا

قرآنی که می‌گوید: ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانَا﴾؛ نمی‌گویید زنا نکنید، می‌گوید اصلاً نزدیکش نروید، آتش است؛ یک وقت قرآن یا روایت می‌گوید دروغ نگو، نمی‌گوید نزدیک دروغ نرو؛ چون لازم نیست آدم نزدیک دروغ نرود، خیلی راحت آدم می‌تواند دروغ نگوید، راحت است، ولی نزدیک شدن به زنا با تلفن، با نامه، با رد و بدل کردن پیغام، با رد و بدل کردن عکس در این همراه‌ها، نود و نه درصد افراد را در چاه زنا می‌اندازد، راحت نمی‌توانند از دستش فرار کنند، از دروغ راحت می‌شود فرار کرد، از غیبت راحت می‌شود فرار کرد، اما حال می‌آیم یکی هم می‌آید بغل دستم می‌نشیند، خیلی الان این جور هم هست، آقا چه خبر در جامعه؟ چه می‌گویند؟ چه شنیدی؟ دیدی آن یک تکه سخنرانی را؟ دیدی آن چه گفت؟ می‌گویم آقا! حالا یا من شنیدم یا نشنیدم، ولی نشنیدم، شما به چه مجوز وارد اموری داری می‌شوی که روحت را تاریک می‌کند؟ چرا؟ از این خیلی راحت می‌شود فرار کرد، خیلی.

یک کسی پریشب به من گفت من در این قضیه چه کار بکنم؟ گفتم من علمش را ندارم؛ گفت چرا علمش را نداری؟ گفتم برای این که طرفی که شما می‌گویید اصلاً نمی‌شناسم؛ گفت این که معروف است، عکسش در تلویزیون و روزنامه‌هاست؛ گفتم بزرگوار! به شما می‌گویم می‌دانی من چند سالم است؟ هفتاد و دو سال، به پیر به پیغمبر ﷺ هنوز خودم را نشناختم؛ تو می‌گویی فلانی را می‌شناسی؟! مگر من با فلانی بودم؟! مگر شب و روزش را دیدم؟! مگر به باطنش راه پیدا کردم؟! نه نمی‌شناسم، می‌تواند آدم جلوی حرف را بگیرد

۱. ﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾. (اسراء: ۳۲).

کش داده نشود، به غیبت نرسد، به تهمت نرسد، به خُرد کردن افراد نرسد؛ حال در جامعه هم‌دیگر را دارند خورد می‌کنند، تو نکن؛ در سر هم‌دیگر دارند می‌زنند، تو نزن؛ می‌بینی بد است، تو وارد این بدی نشو؛ می‌بینی زشت است، تو وارد این زشتی نشو!

تاریک شدن انسان

برادرانم! برای امثال من که یک مقدار عرفان نظری خوانده‌ام، نمی‌گویم از جهت عملی، اگر بخواهم بگویم عملی، روی منبر پیغمبر ﷺ ممکن است دروغ باشد، برای کسانی مثل من که حداقل عرفان نظری را خواندند، عرفان بلدند، اما عامل به عرفان نیستیم، عارف نیستیم، ولی عرفان بلدیم، بلد بودن غیر از مصداق بودن است، حداقل برای امثال ما که طلبه‌های قدیم قم هستیم و عرفان نظری خواندیم و افراد را هم دیدیم، تجربه داریم، ثابت شده که بعضی حرف‌هایی که آدم می‌شنود حتی بعضی از افرادی که بغل هم می‌نشینند، بغل آدم می‌نشینند نفس می‌کشند، نفس‌شان آدم را تاریک می‌کند. نفس‌شان آدم را از خدا می‌برد، نفس‌شان آدم را کسل می‌کند. این که برابر روایات جلال‌الدین^۱ در این دیوانش می‌گوید: ای بسا ابلیس آدم رو -منظور به شکل آدم است- که هست، پس به هر دستی نباید داد دست! گاهی لمس آدم را تاریک می‌کند؛ آدم به یک کسی دست می‌دهد، این در عرفان عملی ثابت شده دیگر، آدم خوبی است ظاهراً، تاریک می‌شود آدم؛ نفسش به آدم می‌خورد، تاریک می‌شود.

دست دادن به نامحرم

چرا پیغمبر می‌فرماید: جوان! مردی که به دختر نامحرم، به زن نامحرم دست بدهد عرش خدا به لرزه می‌آید؛ چرا؟ چون ظلمت این دست دادن بسیار پرفشار است، عرش را به لرزه می‌آورد؛ چون این دست دادن مقدمه لذت بردن، مقدمه ایجاد محبت، مقدمه ارتباط، مقدمه زنا است؛ بیخودی که پیغمبر نمی‌گوید عرش به لرزه می‌آید. من هم نمی‌دانم عرش یعنی

۱. مولوی با نام کامل جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴ - ۶۷۲ق) شاعر ایرانی در قرن هفتم هجری است.



چه؟ ولی در کلام رسول خداست ﷺ. حال این دست دادن عرش را به لرزه می‌آورد، خود زنا کردن و کارهای دیگر چه را به لرزه می‌آورد؟

طبابت الهی

ابتدای سخن شنیدید، خدا می‌گوید دین پیش من اسلام است، هر دینی دیگر در این عالم بعد از قرآن و پیغمبر ﷺ باشد، قبول ندارم، پیش من هم نیست، ساخت بشر است. نسخه‌ای که به شما دادم برای این دین، شفاء و درمان‌کننده است. آن دکتر را یادتان باشد که گفتم مریضی که همه چیزش به هم ریخته بود، خونش گناه‌کار شده بود، قلبش گناه‌کار شده بود، ظاهرش انحراف پیدا کرده بود، دکتر گفت نسخه را عمل بکنی، سالم می‌شوی و سی سال دیگر هم زندگی می‌کنی؛ نکنی، می‌میری. پروردگار می‌گوید این نسخه‌ای که من دادم درمان‌کننده است. پیغمبر می‌گوید: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى»؛ شما مثل بیماران بدنی هستید که دکتر رفته، دکتر تشخیص داده، دکتر نسخه داده، دکتر هم گفته اگر به نسخه من عمل بکنی، همه انحرافات بدنت درست می‌شود، هدایت می‌شوند، خونت هدایت می‌شود، قلبت هدایت می‌شود، درست می‌شود، سالم می‌شوی. «عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ»^۱، نسخه طیب قرآن است، این نسخه صددرصد کامل است. چرا پس جامعه ما، جامعه ناقص، گناه‌کار، فاسد است؛ در آن زنا هست، مال مردم خوری هست، ظلم هست؛ تقصیر این دین است؟ یا تقصیر منی است که نسخه را عمل نکردم؟

دین‌داری واقعی

بعضی‌ها می‌گویند اگر این دین کاره‌ای بود؛ اوضاع این‌جوری نبود. دین که کاره‌ای هست، ما دنبال دین نیستیم و گرنه دین که کاره‌ای هست. شما برو سراغ دین‌دارانی که هنوز در

۱. «عن النبي ﷺ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحُوا الْمَرْضَى فِيمَا يُعَلِّمُهُ الطَّيِّبُ وَ تَدْبِرْهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحْهُ أَلَا فَسَلَّمُوا لِلَّهِ أَمْرَهُ تَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ». (عدة

الداعی ص ۳۷)

۲. عدة الداعی، ص ۳۷.

ایران کم نیستند؛ یک دوستی من دارم همین یکی دو ماه پیش آمد ماشینش را پارک بکند، البته من نبودم، بعد پدرش برایم گفت، آمد ماشینش را در خانه، در پارکینگ پارک کند، یک آقای یکی موتور آورده بود کاملاً در مرز پارک حقّ این آقا موتورش را گذاشته بود، این جوان هم پشت فرمان خیلی با دقت ماشینش را پارک کرد ولی یک تق مختصری صدا آمد، آمد پایین دید یک گوشه ماشینش به چراغ خطر عقب موتور خورده، یک تکه چراغ شکسته، ولی ماشین خودش هم هیچ چیز نشده، از جیبش یک نامه درآورد، با خودکار اسمش و تلفنش را نوشت، گذاشت روی موتور؛ چون نمی‌دانست موتور برای کیست، موتور برای اهل آن خانه نبود؛ چون آن آپارتمان‌ها کسی موتور نداشت. نوشت من آمدم پارک کنم، دقت هم کردم و این جور شد، این آدرس من، این تلفن من به من زنگ بزنید، من بیایم پول چراغ و پول نصب چراغ را به شما بدهم. این اسلام است در این جوان، این اسلام است. موتور را آن بد پارک کرده ولی این دغدغه دارد نکند این یک ذره چراغی که شکسته من آدرس را ندهم، نباید پولش را بگیرد، قیامت گرفتار بشوم. اسلام که نسخه‌اش کامل است، اسلام که نسخه‌اش جامع است، اسلام که عیبی ندارد، اسلام نقصی ندارد.

حل کردن مشکلات مردم

من یک روایتی را هم از وجود مقدّس موسی بن جعفر علیه السلام بخوانم، خیلی روایت نابی است! خیلی! فکر نکنم شنیده باشید. زمان حضرت کشور محتاج یک شیعه تربیت شده شد، همه به تربیت‌شدگان محتاجند، تربیت‌شدگان منبع خیرند، حکومت بنی عباس این آدم را خواست، به قول ما تهرانی‌ها گفت: *ألا بالله* باید پست نخست وزیری را قبول بکنی؛ گفت به من مهلت بده؛ گفت مهلت دادم. کشور هارون هم کلّ خاورمیانه بود و یک مقدار هم آفریقا، به این وسعت بود؛ کشور ما یک استان کشور هارون بود، حال یک هم‌چنین جغرافیایی را می‌خواهند نخست وزیری‌اش را به ایشان بدهند، ایشان یک رفیق سرّ داشت، یک نامه نوشت به موسی بن جعفر علیه السلام گفت این را سریع ببر مدینه. به حضرت نوشت من را برای پست نخست وزیری دعوت کردند، تکلیفم چیست؟ این دین است، اگر قبول کنم،



جهنم نمی‌روم؟ اگر قبول کنم بروم جهنم که نروم. این دین است که دین می‌گوید آن‌چه که باعث خسارت است، زیر بارش نرو؛ آن‌چه که برایت سود دارد، برو قبول کن. حضرت نوشتند این پست را قبول کن، برای این که تو اگر این پست را قبول کنی، شیعیان گرفتار ما که گرفتار اداره‌ها می‌شوند به وسیله تو از گرفتاری نجات پیدا می‌کنند. یک بار هم یواشکی آمد مدینه که دولت نفهمد، نصف شب خدمت موسی بن جعفر علیه السلام رسید، گفت آقا! من از این پست می‌خواهم بیایم کنار؛ فرمود راضی نیستم. چه قدر باید آدم خوب باشد که در دولتی که خاورمیانه و آفریقا دستش است، منحرف نشود، پولکی نشود، اختلاس‌چی نشود، رشوه‌گیر نشود، چه قدر آدم باید خوب باشد که موسی بن جعفر علیه السلام بگوید راضی نیستم از این پست کنار بیایی، چه قدر! بعد یک جمله به حضرت گفت، البته این جمله‌ای که موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند، این را باید تقسیم بکنید به شان و تناسب افراد، فرق می‌کند، جا به جا فرق دارد. گفت یا بن رسول الله! شیعیان شما که به من مراجعه می‌کنند، حال آن‌ها که نمی‌گویند ما شیعه هستیم، ما می‌دانیم شیعه است؛ چون اگر بگویند ما شیعه هستیم که می‌کشندشان، ولی شیعیان شما که به من مراجعه می‌کنند یا به اطرافیانم که به آن‌ها سپردم، به شما ضمانت می‌دهم که مشکل این‌ها را حل کنم، یکی از ایشان را رد نکنم. نمی‌دانم شنیدید یا نه؟ هر کسی آدم مومنی را رد کند، خدا را از خودش ناراضی کرده، مومن پیش خدا خیلی احترام دارد. گفت یا بن رسول الله! من مشکل‌شان را حل می‌کنم و این ضمانت را به شما می‌دهم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود کسی که مثل تو - امروز، فردا، قرن دوم، ششم، یازدهم، همین الآن - کسی که مثل تو مشکل‌گشای شیعیان ما باشد، من هم به او ضمانت می‌دهم که سقف زندان را نبیند، حرارت اسلحه را هم نچشد، تهیدست هم نشود. این دین است، دین آمده می‌گوید مشکل مردم را حل کن تا خدا مشکلاتی که می‌خواهند برایت پیش بیاورند دفع کند، نگذارد بیاید، رد بکند؛ ﴿إِنَّ الدِّينَ

عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۱.

۱. آل عمران: ۱۹.

مناجات

دلا! غافل ز سبحانی چه حاصل، مطیع نفس و شیطانی چه حاصل، بود قدر تو افزون از ملائک، تو قدر خود نمی دانی چه حاصل. «اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظَّمَ فِيْمَا عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ اللَّهُمَّ عَظِّمْ سُلْطَانَكَ [وَ عَلَا مَكَانَكَ] وَ خَفِي مَكَرَكَ وَ ظَهَرَ أَمْرَكَ [وَ غَلَبَ قَهْرَكَ] وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ» مولا جان! «وَ لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمَتِكَ اللَّهُمَّ لَا أَجِدُ لِدُنُوبِي غَافِرًا وَ لَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا وَ لَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلًا غَيْرَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي».

وداع حضرت زینب علیها السلام با امام حسین علیه السلام

کسی چون من گل پر پر نبوسید، کسی گل را ز من بهتر نبوسید، کسی من چون گلش نشگفت در خون، کسی گل را ز من بهتر نبوسید، کسی غیر از من و دل اندر این دشت، به تنهایی تن بی سر نبوسید، به عزم بوسه لعل لب نهادم، به آن جایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوسید، به آن جایی که پیغمبر نبوسید. حسین من! می خواهم صورتت را ببوسم، سرت را بالای نیزه زدند، می خواهم بدنت را ببوسم، جای سالمی نداری.



جلسہ چہارم

مشکلات انسانی و راه حل آن

مشکلات عالم

یک مطلبی را که کسی نمی‌تواند انکار کند و تجربهٔ تاریخ بشر هم این مطلب را هر روز، هر هفته، هر ماه، هر سال نشان داده، این است که دنیا گرفتاری‌های گوناگونی در آن هست، البته برای انسان، تا خدا انسان را نیافریده بود، هیچ گرفتاری در این کرهٔ زمین نبود، هیچ مشکلی نبود. جاندارانی در آن زندگی می‌کردند به صورت پرنده، چرنده، خزنده، چهارپا، هر کدامشان هم از این جنگل‌ها بیابان‌ها، از آب، از علف، از گوشت، رزق معینی داشتند، می‌خوردند، زندگی می‌کردند، بعد هم عمرشان تمام می‌شد. داستان زندگی آن‌ها رقم مشکل و رقم سختی در آن نبود، انسان که آفریده شد و به تدریج مرد و زن اضافه شدند، بر اثر علل و عواملی مشکلات، سختی‌ها، گرفتاری‌ها، مضیقه‌ها، مشقت‌ها رخ نشان داد. گاهی این مشکلات مشکلاتی بوده که خود افراد برای خود تولید می‌کردند؛ البته از ابتدای ورود بشر به کرهٔ زمین پروردگار مهربان عالم یک سلسله اموری را به تناسب امت‌ها حلال کرده بود؛ یک سلسله اموری را حرام کرده بود و یک سلسله حقوقی را هم برای انسان‌ها نسبت به هم‌دیگر قرار داده بود.

رعایت اعتدال در امور زندگی

آن‌چه که به انسان حلال شد که می‌تواند استفاده کند، می‌تواند بخورد، می‌تواند بیاشامد، می‌تواند بپوشد، خدا یک قانون کنارش گذاشت که ترجمهٔ آن قانون به زبان سعدی خیلی

شیرین ارائه شده است! نه چندان بخور کز دهانت برآید، نه چندان که از ضعف جانت درآید؛ نه آدم اسراف کاری باش که آشامیدنی‌ها، خوراکی‌ها را بیش از حدّ معدهات بخوری، بار سنگینی برای بدنت باشد و یک سلسله مشکلات بدنی برایت ایجاد کند، خیلی چاق بشوی، نتوانی راه بروی، نتوانی بنشینی، نتوانی راحت بخوابی، زخم معده بگیری، گرفتگی رگ قلب بگیری، اسراف نکن؛ حلال برای تو اما به اندازه مصرف کن، به اندازه بخور. نه بُخل بورز به خودت که به خاطر عشق شدید به پول، خرج بدنت نکنی، خیلی کم بخوری، خیلی کم بیاشامی، لباس‌های خیلی خیلی ارزانی که آبرویت را بین مردم ببرد بیوشی، این کار را هم نکن.

انسان، مسبب مشکلاتش

حال اگر کسی این مصلحت‌اندیشی و خیرخواهی پروردگار را عمل نکند، اسراف کند، مشکلی که از دل اسراف درمی‌آید این ساخت خود انسان است؛ یا بخل بکند بر اثر نخوردن و نیاشامیدن، دچار ضعف، سستی در مزاج، مشکل در بدن بشود، سازنده‌اش خودش است. این را نباید تقصیر خدا گذاشت که خدایا! چرا با این قدرت بی‌نهایت بدن من را سالم نگه نداشتی؟! چرا سگته کردم؟! چرا زخم معده گرفتم؟! چرا قندم این قدر بالا رفت که هفته‌ای سه روز باید دیالیز ببرند؟! خدا جواب می‌دهد من که یک سفره حلال برایت پهن کردم، کنارش هم قانون گذاشتم، ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾! یک قانون دیگر هم سر این سفره گذاشتم ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾؛ چه کسی حرام کرده حلال من را بر تو که نمی‌خوری؟ چه کسی حرام کرد؟ برای چه خام‌خواری می‌کنی؟ کجای قرآن من گوشت حیوانات حلال گوشت را به تو حرام کردم؟! کجا آب میوه‌ها را برایت حرام کردم؟! کجا ماهی را به تو حرام کردم؟! تو داری اشتباهی

۱. ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾. (اعراف: ۳۱)

۲. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾. (اعراف: ۳۲)



می‌کنی که نتیجه این اشتباه مشکلات بدنی است و این که ممکن است این مشکلات طناب عمرت را قیچی بکند، بمیری، زودتر بمیری.

زندگی سالم و عمر طولانی

دانشمندان امروز می‌گویند طبیعتاً بین صد و ده تا صد و بیست سال آدم می‌تواند سالم زندگی کند، اما اگر روش پروردگار را به کار بگیری؛ پس سر سفره حلال ممکن است مشکلاتی برای بدن ایجاد بشود، ممکن است مضیقه‌هایی برای بدن ایجاد بشود، چه در جهت اضافه‌خوری، چه در جهت کم‌خوری، این یک نوع مشکلات است. یک سلسله مسائلی را هم حرام کرده، مثلاً مشروبات الکلی را حرام کرده و گفته خوردنش ﴿رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ﴾؛ خوردن مشروبات الکلی، خوردن رجز، آلودگی و یک کار شیطانی است، دانش‌مندان می‌گویند و این به تجربه هم ثابت شده، بدن‌های الکلی که سال‌ها دارند مشروبات الکلی می‌خورند به بیش از دوازده بیماری گرفتار می‌شوند؛ یکی از آن بیماری‌ها رعشه شدید است، یکی از آن بیماری‌ها مسمومیت خون است، یکی از آن بیماری‌ها مشکل گوارشی است.

جهنم، مشکل غیر قابل حل آخرت

این هم یک مشکل، این‌ها هم مربوط به همین زندگی دنیاست، کاری دیگر به برزخ و آخرت ندارد، آخرت یک دانه مشکل دارد که حل نمی‌شود، یک آسانی هم دارد که سخت نمی‌شود، مشکلی که در آخرت مُحال است حل شود، جهنم است؛ اگر کسی دچار جهنم شود، این مشکل حل نمی‌شود. امیرالمومنین می‌فرماید: «لَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا»؛ اگر بدن کسی بیمار آتش‌ها و عذاب‌های گوناگون دوزخ شود، درمان نمی‌شود؛ هیچ‌کسی نجات ندارد از آن مشکل «لَا يُفَلِّكُ أَسِيرُهَا»؛ هر کسی اسیر دوزخ شود، اصلاً نجاتی برایش نخواهد بود.

۱. مانده: ۹۰.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۴۶.

۳. همان.

بهشت، آسانی آخرت

یک آسانی هم در قیامت است که کنار این آسانی مشکلی به وجود نمی‌آید؛ آن هم بهشت است، «ادْخُلُواْ سَلَامًا آمِنِينَ»؛ ای بهشتی‌ها وارد بهشت بشوید با سلامت همه جانبه و با امنیت کامل ابدی همه جانبه.

ادامه بحث انسان، مسبب مشکلاتش

اما دنیا مشکلات فراوانی دارد که گاهی کارخانه ساخت این مشکلات خود انسان است. پروردگار می‌گوید این مشکل را ایجاد نکن، اصلاً برای خودت مشکل نساز. من گاهی برای سخنرانی زندان‌ها رفتم، همین پارسال گذشته هم چند ماه پیش یک شهری بودم زندانی زیاد داشت، نزدیک دو هزار زندانی داشت، شهر بزرگی است، رفتم زندان، یک سخنرانی برای‌شان انتخاب کرده بودم که این سخنرانی آخرهایش چهره زندانی‌ها را نشان می‌داد، هم خوب دریافت کردند و هم خوب پشیمان شدند، با بعضی از این زندانی‌ها که صحبت کردم، خیلی برایم جالب بود که بیشتر به پیشنهادهای پروردگار یقین پیدا کردند، مثل همین پیشنهادی که سر سفره حلال، خدا برای ما قرار داده؛ دو تا پیشنهاد، اسراف نکن، تفریط هم نکن؛ نه این قدر بخور که ده تا بیماری پیدا کنی، نه این قدر بخل بورز و کم بخور که از نظر بدنی پنجر بشوی.

داستان بخل ورزیدن

خیلی نوجوان بودم در یک کتابی خواندم که یک کسی هر پنج ماهی، شش ماهی دو سیر پنیر می‌خرید، هر پنج ماهی، شش ماهی، پول‌دار هم بود، پنیر را می‌گذاشت در شیشه، در شیشه را می‌بست، هر روز صبح می‌آورد سر سفره به زن و بچه‌اش می‌گفت به این شیشه نون بمالید، چون پنیر در آن است، بخورید؛ این را خدا نمی‌پسندد، خدا فرآورده‌های لبنیاتی را برای بندگانش خلق کرده، چرا نخورند؟! لباس را برای بندگانش خلق کرده، چرا

نپوشند؟! پول را خدا از مسیر حلال در اختیار بندگانش قرار گذاشته، چرا خانه نخرند؟! چرا ماشین نخرند؟! چرا برای بچه‌های‌شان یک عروسی معقولی نگیرند؟! چرا؟! دلیل ندارد؛ اگر انجام نمی‌دهند، دلیلش شیطانی است، صددرصد شیطانی است؛ این یک نوع مشکل است. از ابتدا می‌شود به گونه‌ای زندگی کرد که انسان دچار این مشکلات نشود و نمی‌شود به خدا نسبت داد که آدم گله کند از پروردگار چرا این جور می‌شده بدنم؟ چرا پنج تا بیماری گرفتم؟ این چون و چراها ملاک ندارد و غلط است.

پیشگیری از مشکلات

برای شما جوان‌ها یک روایت خیلی جالب بخوانم، خیلی جالب! در رابطه با این که تولید مشکل نکنید، یعنی خودتان وارد ساختن مشکلات نشوید و بعد هم به خدا تهمت نزید بگویید کار خداست؛ پروردگار در سوره بقره می‌فرماید شیطان دشمن آشکار شماست، چهره پنهانی ندارد، ﴿يَا مُرْكُوبَ السُّوءِ﴾؛ شما را دعوت به کارهای زشت و غیرطبیعی می‌کند، ﴿وَالْفَحْشَاءِ﴾؛ شما را دعوت به گناهان کبیره می‌کند، ﴿وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ دعوت می‌کند که بدون معرفت و علم و دانایی به خدا تهمت بزیند، بگویید این کار خداست؛ هیچ کار منفی کار خدا نیست، هیچ.

داستان نهی امام صادق علیه السلام از شراکت با شارب الخمر

این روایت پرقیمت را گوش بدهید! خود این روایت جزو روایات حلال مشکلات است، از اول پیشگیری می‌کند که آدم خودش را در دام مشکلات نیندازد. وجود مبارک امام صادق علیه السلام چند تا پسر داشتند، یکی از آنها حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که بزرگ‌ترشان هم نیست، ولی لیاقت و شایستگی این انسان این قدر بود که خداوند متعال او را

۱. بقره: ۱۶۹.

۲. بقره: ۱۶۹.

۳. بقره: ۱۶۹.

به امامت انتخاب کرد، یکی از پسران امام صادق علیه السلام آمد گفت بابا! من از کارکرد خودم، از زحمت خودم، از درآمد خودم، هزار درهم ذخیره کردم؛ هزار درهم پول خوبی بود، فرض بکنید به پول زمان ما ده میلیون؛ گفت می‌خواهم با فلانی شریک بشوم که این ده هزار درهم بشود بیست هزار، سی هزار، چهل هزار، شصت هزار؛ امام صادق علیه السلام فرمود پسر! این آقایی که می‌خواهی با او شریک شوی -مدینه شهر کوچکی است- بین مردم مشهور است به مشروب‌خوری، بالآخره تو فرزند امام صادق علیه السلام هستی، سید هستی، از بچه‌های زهرا علیها السلام هستی، حال و لو این که او مشروب‌خور هم نباشد، الآن که در جامعه شهرت دارد، برو با او شریک شوی؛ گفت: یا بن رسول الله! زبان مردم آزاد است، هر چی دل‌شان می‌خواهد برای هر کسی می‌گویند، هر چیزی. آن وقت‌ها هم زبان دو سه سانت از دهان بیرون می‌آمد، آدم دهان طرف را نگاه می‌کرد؛ آن مقدار بیرون آمده که تا دم حلق درازی زبان را می‌دید؛ اما الآن یک چیزی به زبان‌ها وصل شده به نام موبایل، زبان مردم دو دقیقه از تهران تا آخر بندرعباس دراز می‌شود، تا بندرانزلی دراز می‌شود، تا غربی‌ترین ناحیه کشور، مهران دراز می‌شود، تا شرقی‌ترین منطقه کشور دراز می‌شود؛ یک دقیقه، نیم دقیقه، دو دقیقه این زبان؛ کمک به این زبان آبروی یک نفر را درجا در هفتاد میلیون نفر می‌برد.

گناهان زبانی

من یک روایاتی را گاهی می‌دیدم برایم حل نبود؛ مثلاً می‌دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بعضی از اهل جهنم این قدر زبان‌شان دراز است که مردم از روی زبان‌شان رد می‌شوند؛ نمی‌فهمیدم یعنی چه؟ الآن برایم حل شده که درازی زبان مردم با داشتن چهار تا شاخه، هم تا آخر غرب است، هم تا آخر شرق است، هم تا آخر جنوب است، هم تا آخر شمال است؛ مردم یک زبان چهارشاخه و بسیار دراز پیدا کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید آیا روز قیامت مردم جز به خاطر محصولات زبان‌شان به جهنم می‌روند؟! این خیلی روایت سنگینی است! روایت کمرشکنی است! پیغمبر صلی الله علیه و آله از قول خدا نقل می‌کند خداوند روز قیامت به زبان می‌گوید به عزت و جلالم قسم! زبان امروز تو را به عذابی معذب بکنم که احدی از عالمیان را به این



گونه عذاب معذب نکنم. زبان را درهم می‌ریزد، امنیت جامعه را به هم می‌ریزد، به دین مردم لطمه می‌خورد، به نگاه مردم لطمه می‌خورد، به شخصیت مردم زخم می‌زند، زبان غیر از دست و گوش و چشم و دهان و شکم است، زبان به تنهایی بیست گناه را می‌تواند مرتکب شود، این‌ها را مرحوم فیض کاشانی^۱ شمرده که یک دانه گناهش بس است آدم را جهنم ببرد و همه نمازها و روزه‌ها را به باد بدهد.

دعا نکردن امام صادق علیه السلام برای حل مشکل فرزندشان

فرمود: پسر! با این آدم شریک نشو، این مشهور به فسق است، مشهور به بدی است، مشهور به شراب‌خوری است؛ گفت: آقا! زبان مردم ولنگاری می‌کند، این آدم خوبی است. به امامت گوش بده، تو فرزند امام هستی، پدرت معصوم است، پدرت واجب‌الاطاعه است. رفت شریک شد، یک روز آمد پیش حضرت صادق علیه السلام گفت: آقا! ما با این آقا شریک شدیم و کلّ ده هزار دینارمان هم به باد رفت، ما ماندیم و دست خالی. حضرت چیزی به او نگفت، سالی بود که امام صادق علیه السلام می‌خواستند مکه بروند، این پسر هم دنبال حضرت آمد، در حال طواف در مسجدالحرام، دور بیت امام صادق علیه السلام داشتند طواف می‌کردند، این آقا زاده‌شان هم کنارشان داشت طواف می‌کرد، برگشت به حضرت صادق علیه السلام گفت: پدر! این‌جا مسجدالحرام است، این خانه خداست، این‌جا محلّ طواف است، این‌جا دعا مستجاب است، دعا کن خدا مشکل من را حل کند؛ فرمود دعا نمی‌کنم؛ چون این دعا مستجاب نمی‌شود، مشکل تو ربطی به خدا ندارد، گره را او نینداخته که من به او بگویم این گره را باز کن، من که در مدینه به تو گفتم این آدم مشهور به مشروب‌خوری است، آدم فاسقی است، آدم بی‌احتیاطی است، این جور آدم مال نباید دست‌شان داد؛ ﴿وَلَا تَتَوَلَّوْا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ﴾؛ به سبک‌مغزان بی‌خرد پول‌تان را ندهید، تا اعتماد قوی نداشته باشید، پول‌تان را قرض ندهید؛ تا ضمانت قوی نگیرید، مال دست کسی ندهید، این‌ها در قرآن است.

۱. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی؛ حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است.

۲. نساء: ۵.

توصیه‌های مالی دین اسلام

امشب بعد از منبر این آیه را بخوانید، یک آیه در آخر سوره بقره است، قبل از ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ﴾^۱؛ طولانی‌ترین آیه قرآن است، یک صفحه است؛ راجع به پول دست‌تان که به چه کسی واگذار کنید، به چه کسی واگذار نکنید. پول می‌خواهید بدهید با چه شرایطی بدهید، پول می‌خواهید بدهید چه کار باید بکنید. خداوند در این آیه جلوی پدید آمدن مشکلات مال‌تان را گرفته، حال اگر به این آیه گوش ندهید، مشکل مالی پیدا می‌کنید؛ یک دفعه یک میلیاردتان را می‌برند، هشتصد میلیون هم به مردم بدهکار هستید، آن یک میلیارد نیست با آن کاسبی بکنید، بدهی‌تان را بدهید، به خاک سیاه می‌نشینید، این چه کار به خدا دارد؟! این‌هایی که من دارم می‌گویم عصری داشتم فرمایشات موسی بن جعفر علیه السلام را مطالعه می‌کردم، هشت نُه تا از روایات ناب حضرت را می‌خواندم، حتی کتاب را با خودم در ماشین آوردم تا همین دم در حسینیه داشتم راهنمایی‌های موسی بن جعفر علیه السلام را می‌خواندم، همه حرف‌های امشب را من از راهنمایی‌های ایشان گرفتم و روایاتی هم کمک دارم می‌آورم.

دوری از سفیهان در مسائل مالی

امام صادق علیه السلام فرمود من دعا نمی‌کنم، خدا این دعا را مستجاب نمی‌کند. حرف خدا این است که من در قرآن به شما گفتم پول‌تان را به آدم سفیه، بی‌تربیت، بعضی‌ها هم نوشتند در تفاسیر مشروب‌خور، فاسق، فاجر، لأبالی ندهید؛ ﴿لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾^۲؛ حرام کرده پول‌تان را بدهید به دست افراد ناباب و غیرمنطقی و افراد کم‌خرد و افرادی که دوربینی ندارند.

حکم پول‌هایی که در مراسم عروسی می‌ریزند

اسلام هیچ برنامه‌ای را برای ما فروگذار نکرده، هدایتش کامل است، کامل. شما ممکن است از من بپرسید در عروسی، در زانه، در مردانه اگر خانم‌ها نقره، پول، طلا بریزند سر عروس،

۱. بقره: ۲۸۵.

۲. نساء: ۵.



اطراف عروس پُر بشود، شکلات، شیرینی، پارچه و همین کار را سر داماد در مردانه بکنند، داماد وارد اتاق می‌شود، پدر می‌آید مثلاً صد هزار تومان اسکناس روی سرش خالی می‌کند، پدرزن می‌آید پول می‌ریزد، دوستان می‌آیند پول می‌ریزند، این پول‌هایی که ریخته می‌شود اطراف عروس و داماد، این‌ها برای چیست؟ ملک عروس است؟ مهمان‌ها، بچه‌ها، دختر بچه‌ها، حرام است بروند یک شکلاتی که ریختند سر عروس یا یک پولی که ریختند سر عروس یا داماد بردارند؟ اسلام نظرش در این زمینه چیست؟ پول برای چیست؟ شکلات‌ها برای چیست؟ نقره‌ها برای چیست؟ ائمه ما علیهم‌السلام می‌گویند پدر عروس، پدر داماد، عمومی داماد، عمومی عروس، قوم و خویش‌ها این‌ها را ریختند به عنوان شاباش، قدیم که تهران می‌گفتند شاباش؛ ائمه ما علیهم‌السلام می‌گویند این بچه‌ها، این دخترها، این پسرها هر کدام با شوق، با ذوق آمدند پول جمع کردند، شکلات جمع کردند، برای خودشان است، اذیت‌شان نکنید، ردشان نکنید، از دستشان نگیرید.

ادامه بحث دوری از سفیهان در مسائل مالی

امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا که در قرآن نهی کرده بود **لَا تَوْنُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ**^۱؛ پول‌تان را به این بی‌تقواها، به این عرق‌خورها، به این بی‌دین‌ها ندهید؛ چرا دادی؟ حالا ضررش را بکش؛ این هم یک نوع مشکل برای دنیا است، نه برای دنیا، برای آدم‌های در دنیا. امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرماید: «الدنيا دارٌ بالبلاءِ محفوفةٌ»^۲؛ منظور آدم‌های دنیاست نه خود دنیا؛ این هم یک نوع مشکل.

طمع و مشکلات مالی

یک نوع مشکل هم به وجود می‌آورند، یک مرتبه یک جوانی که تازه هم عروسی کرده، می‌گوید بروم تجارت کنم، این بانک را ببین، آن بانک را ببین، از آن یک خُرده پول بگیر، از این بگیر، از این مردم بگیرم، از عمومی بگیرم، از داییم بگیرم، مثلاً ده میلیارد جمع می‌کند

۱. نساء: ۵.

۲. نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۴۸.

که می‌خواهد یک هفته که بگذرد این ده میلیارد بشود بیست میلیارد، با این عجله؟! چنین چرخه‌ی هیچ جای دنیا نمی‌چرخد، کار سامان نمی‌گیرد، سرپا نمی‌شود، پول بانک عقب می‌افتد، پول عمو، پول داماد، پول خواهر. این‌ها را هم برده گذاشته در کار، کار هم نچرخیده، حال درآمد هم ندارد، یک مقدارش هم از بین رفت، به بانک هم بده‌کار است، یک مشکلی که این‌جا به وجود می‌آید، این است که هیچ کس به او نمی‌گوید چون سه ماه است عروسی کردی، کاری به کارت نداریم؛ می‌آیند دست‌بند به او می‌زنند و می‌برند زندان، قاضی هم اسناد بانک و چک‌های اقوام را می‌آورد، می‌گوید من نمی‌گویم چه قدر ننگت می‌دارم در زندان، این قدر باید بمانی تا پول مردم را بدهی؛ پول بانک را بدهی. این عروس سه ماهه، بیچاره می‌بیند یک ماه شد، دو ماه شد، شش ماه شد، یک سال شد، شوهرش نیامد، بالاخره نیاز به شوهر دارد، می‌آید به پدر و مادر داماد می‌گوید من طلاق می‌خواهم؛ یک مشکل هم الآن روی مشکل مالی دارد ایجاد می‌شود، دو نوع خانواده دارند به هم می‌خورند، دل‌ها دارد می‌سوزد، رنج‌ها زیاد است. اسلام به همه دارد می‌گوید در امر به دست آوردن مال طمع کار نباشید، چه کار کنند مردم؟ فعلا حوصله کنند به همانی که دارند و برای خودشان است، برای بانک نیست، برای عمو نیست، برای دایی نیست، قناعت کنند. البته ما خیلی سخت‌مان است که حرف ائمه علیهم‌السلام را گوش بدهیم و این یک مشکل روحی ماست.

حل مشکلات با اطاعت از دستورات اهل بیت علیهم‌السلام

من اسم راوی را نمی‌برم، راوی از چهره‌های بسیار برجسته شیعه است، به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد من یک مشکل مثلا کوچک برایم پیش آمده، شما راه حلش را چه می‌دانید؟ ولی ما این‌جاها حاضر نیستیم به حرف ائمه علیهم‌السلام گوش بدهیم، این آدم چهره بود، این آدم، آدم آبروداری بود، این آدم بسیار بزرگواری بود. حضرت فرمودند اگر به حرفم گوش می‌دهی برای این که مشکلت حل بشود، برگرد شهرتان، برو از میدان یک بار هندوانه بخر، می‌توانی، این قدر پول داری یک بار هندوانه بخری؟ مثلا یک باری که اندازه دو تا از این چرخه‌های قدیم باشد، دویست تا هندوانه، پولش را داری؟ نداری من به تو بدهم، مغازه هم که نداری،



هندوانه را ببر یک جا ردیف کن، خودت هم بشین صدا بزن که مردم بشنوند هندوانه خوب داری، آمد و این کار را کرد؛ روز اول بعضی از قوم و خویش‌ها آمدند گفتند آبرویت می‌رود، گفت من به حکم امامم دارم این کار را می‌کنم، آبرویم می‌رود یعنی چه؟ امام من به من گفته مشکل تو این‌جوری حل می‌شود. حال یک جوانی مشکل مالی دارد، الان هم فصل کشاورزی است، بهترین فصل است، امام صادق علیه السلام به این ده تا جوان مشکل‌دار بگوید یک بیل، یک کلنگ، یک زنبیل، بردار برو در مناطق کشاورزی، کشاورزها له له کارگر می‌زنند، برو کار کن، قرارداد هم ببند، بگو ده درصد این خرما بعد از محصول دادن برای من، ده درصد گندم برای من، آن‌ها هم حاضرند این کار را بکنند.

من رفته بودم یک منطقه کشاورزی، به من گفت حاج آقا! در این جلسات منبرت جوان بیکار نداری؟ گفتم برای چه می‌خواهی؟ گفت این آب و این هم زمین‌های آماده، ده تا جوان را به من معرفی کن، این‌جا بهترین هوا، خانه می‌دهم و با تمام محصولات این منطقه‌ای که ملک آبا و اجدادی من است، با آن‌ها بیست درصد، سی درصد شریک می‌شوم. گفتم نه آقا من کسی را ندارم، مثلاً بلند شوم بروم تجریش بنشینم، جوان‌ها که رد می‌شوند، همه هم خیابان بالایی؛ آقا! کار داری یا بیکاری؟ نه بیکارم، می‌شود یک بیل با یک زنبیل، با یک کلنگ برداری من آدرس بدهم چهارصد کیلومتر خارج از تهران بروی کار کنی، درآمد خوبی گیرت بیاید؟ چه کار کنم؟ بروی سر زمین، من بروم سر زمین؟! من حاضر نیستم با رئیس دانشگاه تهران فالوده بخورم، بروم سر زمین؟!

اگر ما می‌خواهیم مشکل پیدا نکنیم، اگر می‌خواهیم مشکلاتمان حل شود، برادران! خواهران! چه در زندگی خانوادگی، چه در زن و شوهری، چه در کسب، چه در معاشرت بیابید به حرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام گوش بدهیم. این‌ها هدایتگری‌های موسی ابن جعفر علیه السلام است؛ اما گوش دادن به حرف ائمه علیهم السلام برای بعضی‌ها عار است، ننگ است، خیلی عجیب است! خیلی!

کار کردن استاد انصاریان در انگشترسازی

من یک وقتی به یک کسی گفتم، خیلی وقت پیش نه حالا، گفتم یک خُرده من مشکل مالی دارم، اصلاً درآمد ندارم، طلبه هم هستم، گفت من انگشترسازی دارم، روزی دو سه ساعت بیا

پیش من، انگشترها را با این ابزاری که من دارم پاک کن، تمیز کن، صاف کن، بعد من اصلاً به او نگفتم بنده؟ حجت‌الاسلام بلند شوم بیایم در دکان تو یک کمر بند چرمی به خودم ببندم، انگشتر پرداخت کنم؟! گفتم از چه وقتی بیایم؟ گفت از امروز؛ گفتم می‌آیم. چه عیبی دارد؟! ملک‌الشعرا می‌گوید: برو کار می‌کن مگو چیست کار، که سرمایه‌جاودانی است کار.

روضه امام حسین علیه السلام

این بخشی از هدایت‌گری موسی بن جعفر علیه السلام که فردا شب، شب شهادتش است، امشب که شب شنبه است متعلق به امام عصر است، یقین هم بدانید امروز در کره زمین هیچ کسی به اندازه امام عصر عمق حادثه کربلا را لمس نمی‌کند، هیچ کسی. به خاطر لمس عمق حادثه کربلاست که قسم خورده، قسم به والله، «لَأَنْدُبَنَّكَ»؛ این لام سر اندبناک لام قسم اسمش است، والله، می‌گوید: حسین جان! والله می‌نشینم برایت گریه می‌کنم، چه قدر؟ و کی؟ شب‌های جمعه؟ شب‌های شنبه؟ نه، «لَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً»؛ من هم روز برایت گریه می‌کنم؛ هم شب برایت گریه می‌کنم. حسین جان! اگر یک روزی چشم من دیگر اشک ندهد، اشک نداشته باشد، از آن روز به بعد برایت خون گریه می‌کنم، گریه می‌کنم بر آن وقتی که زن و بچه‌ها میان خیمه صدای شیبه اسب را شنیدند، شنیدند صدایش عوض شده، شنیدند ناله‌اش به خصوص شده، شنیدند دارد با پا سم به زمین می‌کوبد، اولین کسی که از خیمه بیرون دوید سکینه بود، این دختر سیزده ساله وقتی آمد بیرون، دید زین اسب واژگون است، دید یال اسب غرق خون است، چنان ناله زد که همه زن و بچه با پای برهنه بیرون ریختند، اسب از جلو، زن و بچه با پای برهنه. امام زمان علیه السلام می‌فرماید: در حالی که موهای سرشان را می‌کنند، در حالی که به سر و سینه می‌زدند، وارد میدان کربلا شدند، دیدند شمر روی سینه‌ها نشسته، «وَ الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَيَّ صَدْرِكَ»^۱.

۱. المزار الکبیر (لابن المشهدی)، ص ۵۰۱.

۲. همان، ص ۵۰۵.

جلسہ پنجم

راہ کار مقابلہ با مشکلات

مشکلات انسانی

برای این که انسان خودش کارگاه تولید مشکلات برای خودش نشود، قرآن مجید و روایات اهل بیت علیهم السلام راه کارهایی را به انسان ارائه دادند؛ البته ممکن است با به کارگیری آن راه کارها انسان بی مشکل باشد، ولی این گونه نیست که دیگران برای آدم مشکل ایجاد نکنند؛ برخورد با مشکلاتی که دیگران تحمیل می کنند، آن هم راه کار دارد.

راه کار مقابله با دشمنان

یک وقت تحمیل مشکل از طرف کافران و دشمنان و معاندان حق است، قرآن مجید می فرماید راه کارش جهاد است، ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ فی سبیل الله، مخلصانه، بدون حاشیه وارد جنگ با دشمن بشوید، جنگ برای شما، پیروزی از جانب من.

پیروزی، ثمره جهاد

این اتفاق زیبا در طول تاریخ افتاده، این پیروزی هم که خدا می فرماید، فقط پیروزی فیزیکی نیست، یک نوع پیروزی هم پیروزی مانند پیروزی عاشورا است، دشمن دین، اهل خدا را، اولیای الهی را می خواست و ادار به تسلیم بکند، این شکست بود؛ می خواست و ادار به خواری و ذلت کند، این شکست بود؛ می خواست و ادار به سکوت در مقابل مفسد زمان

۱. توبه: ۴۱.



کند، این شکست بود؛ امام و یاران‌شان زیر بار هیچ‌کدام از این مسائل نرفتند، به بالاترین پیروزی رسیدند و آن نأمید کردن دشمن از خواسته‌های شیطانی‌اش و شهادت خودشان و یاران‌شان بود. شما یک نفر را در کره زمین نمی‌توانید پیدا کنید که بهره‌مند از عقل باشد و بگوید حسین بن علی علیه السلام و یارانش در عاشورا شکست خوردند، هیچ‌کس نگفت، حتی آن‌هایی که مسلمان نبودند.

قیام گاندی

من گاندی را یادم نمی‌آید، نمی‌دانم سالی که ترورش کردند به سال شمسی ما چه سالی بوده؛ چون آن‌ها سال‌شان سال میلادی است که انگلیس‌ها به تاریخ هند تحمیل کردند، ولی کتاب‌های مربوط به زندگی گاندی را و تربیت شده‌اش نهرو را خواندم، نهرو وقتی زندان بود، نامه‌های خیلی خوبی به دخترش نوشته که این نامه‌ها را بعداً چاپ کردند، سه جلد شد به نام: نگاهی به تاریخ جهان؛ در حد خودش کتاب خواندنی بود، کتاب با ارزشی بود! در تاریخ گاندی می‌خواندم، آن وقت هند در پیروزی انقلاب به رهبری گاندی ششصد میلیون جمعیت داشت، شبه قاره بود.

روش مبارزه گاندی

روش گاندی در مبارزه با استعمار جهنمی انگلیس مبارزه منفی بود؛ چون انگلستان در بازار هند ششصد میلیون خریدار و مصرف‌کننده اجناس انگلیسی داشت، شیره وجود ملت را می‌کشید. اولین کاری که گاندی کرد، آمد شابگاهش را درآورد، کلاه، کت و شلوارش را هم درآورد و یک دوکی خرید، دوک چوبی، پنبه‌های بافت هند را خرید و نخ ریسید، دو تا پارچه درست کرد؛ یکی را به صورت لنگ به خودش بست، یکی را هم انداخت روی شانه‌اش، این کل لباس گاندی بود و گفت پارچه‌های انگلیس را نخرید، پارچه‌های بافت خود هند را بپوشید، اجناس لوکس انگلیسی را نخرید، اجناس صنعتی انگلیس را نخرید، خودمان تولید می‌کنیم، می‌سازیم. الآن جزو کشورهایی است که همه چیز می‌سازد، لوکوموتیو می‌سازد، ریل می‌سازد، هواپیمای می‌سازد، موشک می‌سازد، کشتی می‌سازد؛ هند را از انگلیس بُرید.



ماشین‌های انگلیسی را هم سوار نشد، هر جا می‌خواست سخنرانی برود با پای برهنه و همان یک لنگ و همان یک‌دانه پارچه روی شانهاش می‌رفت، سخنرانی می‌کرد و برای مردم استعمار را روشن می‌کرد که مردم را نجات بدهد؛ این‌ها را من خیلی خوب دنبال کردم. البته مسلمان‌ها در شبه قاره در نهضت گاندی بسیار موثر بودند؛ چند تا روحانی بودند، محمد علی جناح^۱ بود، شعرهای اقبال^۲ بود، دانش‌مندان به انقلاب گاندی خیلی کمک کردند، گاندی خودش خیلی باسواد بود، دکترای حقوق بود. بالاخره انگلستان را از پا درآورد، همه را بیرون کرد، نایب السلطنه و وزرا و وکلا و فرماندارها و استاندارها و ارتش انگلیس و هر چه انگلیسی بود، بیرون کرد؛ مثل ما که روز بیست و دوم بهمن پیروز شدیم، آن‌ها هم در یک روز معین پیروز شدند، کل کشور و حکومت را گرفتند. روز اول پیروزی اعلام کردند گاندی می‌خواهد پشت رادیو سخنرانی کند، این را من چند بار خواندم، نگاه کردم، مدرکش هم الآن در خانه دارم.

قیام امام حسین علیه السلام الگوی گاندی

تمام این ششصد میلیون در خانه‌ها، مغازه‌ها، بیمارستان‌ها، خیابان‌ها، هر کجا بودند برای گوش دادن سخنرانی گاندی نشستند، سخنرانی‌اش ده دقیقه نشد، متن سخنرانی‌اش این بود: مردم هند! مردم شبه قاره! ملت این کشور پهناور! این پیروزی که من با کمک شما به دست آوردم، در این کره زمین کار نو و کار جدیدی نیست، این درسی بوده که من از ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام در کربلا یاد گرفتم، خودش هندو بود، خودش مسلمان نبود، مکتبش بودایی بود، هندی بود، هندو بود، بنابراین پیروزی در معارف الهیه گاهی به شکستن کمر دشمن است که بعد از هشت سال شماها، بچه‌های‌تان، پول‌تان، زبان‌تان ارتش صدام را زمین‌گیر کرد و خاک‌تان را پس گرفتید، دشمن‌تان هم ذلیل شد و رفت جهنم، شماها هم عزیز ماندید و عزیزتر هم می‌شوید؛ این یک پیروزی است بر مشکلات، مشکل چه بود؟ حمله دشمن، تخریب دشمن، کشتن زن و مرد ما، زدن کارخانه‌ها، زدن هواپیماها، این‌ها همه



۱. محمد علی جناح معروف به قائد اعظم (۱۸۷۶-۱۹۴۸م) رهبر جنبش استقلال و بنیان‌گذار پاکستان بود.

۲. محمد اقبال لاهوری (۱۸۷۷م-۱۹۳۸م) متفکر، روشن‌فکر دینی، شاعر و سیاستمدار مسلمان.

مشکل بود؛ حال قرآن می‌گوید این مشکلی که دیگری به شما تحمیل کرده، این را چه‌طوری باید حل کنید؟ راهش فقط جهاد است، شجاعت به خرج بده، اسلحه تهیه کن، اسلحه روز و برو بکوب در سر دشمن. اگر دشمن را کمرشکن کردی که پیروزی فیزیکی به دست آوردی؛ اگر نه، شهید شدی، کار حسین علیه السلام را انجام دادی، شکست نخوردی. دشمن تان هم اگر فیزیکی پیروز شد، ماندگار نیست، نمی‌ماند، می‌رود، نابود می‌شود؛ چون انتقام خون شهیدان مظلوم را که به ناحق به زمین ریختند خدا می‌گیرد، تا حالا هم گرفته، همه خون‌ها را در طول تاریخ انتقام گرفته. در نهج‌البلاغه امیرالمومنین علیه السلام به مردم می‌گوید شما قلب من را مثل نمک در آب، آب کردید؛ خیلی من را آزار دادید؛ دل من را سوزاندید؛ من که از بین شما می‌روم کشته می‌شوم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من خبر داده؛ اما خداوند انتقام ما اهل بیت علیهم السلام ظلم کشیده را از شما مردم بگیرد و می‌گیرد.

ظالمان و جنایتهای آنها

حجاج بن یوسف ثقفی

یک روزی در همان جغرافیا، حاکم حجاج ابن یوسف ثقفی^۱ شد، یکی دو روز بعد از حاکم شدنش گفت ملت را جمع کنید، من می‌خواهم سخنرانی کنم. خیلی آدم خبیثی بود و این آدم محصول نفرین امیرالمومنین علیه السلام بود. امیرالمومنین علیه السلام می‌گفت قبیله ثقیف همه خبیث هستند، الا ابوعبیده^۲ و مختار^۳، این پدر و پسر خوب هستند، بقیه قبیله خبیث هستند، کل آن وقت در این قبیله یک فردشان حجاج ابن یوسف ثقفی است، بدون جنگ

۱. حجاج بن یوسف ثقفی (۹۵ق) حاکم عراق و حجاز در زمان خلافت عبدالملک بن مروان و از دشمنان شیعیان بود.

۲. ابو عبید ثقفی فرزند مسعود بن عمرو بن عمرو بن عوف (۱۳ق)، پدر مختار ثقفی، یکی از صحابه و از سرداران مشهور عرب در جنگ با سپاه ساسانی در صدر اسلام. او در جنگ یوم الجسر کشته شد.

۳. مختار بن ابی عبید ثقفی (۶۷ق) رهبر یکی از قیام‌ها برای خون‌خواهی امام حسین علیه السلام؛ از تابعین و اهل طائف بود.



صد هزار نفر را در زندان‌ها کشت، بدون جنگ. گفت ملت را جمع کنید؛ ملت را جمع کردند، رفت منبر، چیز دیگری نبود آن وقت، تریبون و این حرف‌ها که نبود، هر کسی می‌خواست با مردم حرف بزند می‌رفت منبر، گفت من منبرم خیلی طول نمی‌کشد، خسته نمی‌شوید، فقط یک دانه دعا می‌کنم من؛ به ملت گفت شما با سوز دل آمین بگویید؛ حال چه کسی دارد می‌گوید من دعا می‌کنم؟ به چه کسانی می‌گوید شما آمین بگویید؟ خودش خبیث، پامنبری‌هایش هم همه خبیث؛ همین‌هایی بودند که قلب علی علیه السلام را آب کردند؛ همین‌هایی بودند که حضرت مجتبی علیه السلام را شهید کردند؛ همان‌هایی بودند که حادثه کربلا را ایجاد کردند؛ دو نسل همه خبیث بودند. سرش را بلند کرد، دستش را بلند کرد، حجاج این فرعون مسلک، این نمرود مسلک، این ظالم کم نظیر، ما چند تا ظالم در دنیا داریم کم نظیرند: نرون، آتیلا، حجاج، هیتلر، صدام، چنگیز، تیمور؛ این‌ها ضرب المثل ظلم و جنایت و بی‌رحمی هستند.

هیتلر

هیتلر دوازده سال صدر اعظم آلمان بود، هفده میلیون نفر را کشت. من هنوز نفهمیدم این چهار تا چوب و تخته که اسمش صندلی است، چیست؟! صندلی ریاست، صندلی رییس جمهور، صندلی وزیر، وکیل؛ من هنوز معنای این صندلی را نفهمیدم، این ده پانزده کیلو چوب چیست که برای ده سال نشستن روی این چوب هفده میلیون نفر را کشت. پنج هزار دانشگاه و دبیرستان را در بمباران‌ها با خاک یکسان کرد، دوازده سال.

۱. صدام حسین (۲۰۰۶ م) رییس جمهور عراق طی سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۳ م. صدام از اعضای حزب بعث عراق بود. او در سال ۱۹۶۸ م پس از کودتای حزب بعث، معاون رییس جمهور و در ۱۹۷۹ م رییس جمهور عراق شد.

۲. تیمور گورکانی (۸۰۷ ق) ملقب به صاحب‌قران، امیر و مؤسس سلسله تیموریان بود. وی که متولد ماوراءالنهر بود، از ۷۷۱ ق حکومت خود را با فتح سرزمین‌های همسایه شروع کرد و تا مسکو، دهلی، بغداد و آنکارا پیش رفت.

یزید بن معاویة^۱

شما فکر می‌کنید یزید چند سال اعلیٰ حضرت همایونی بود؟ با آن قدرت، با آن دبدبه سلطنتی، چند سال این در این عالم، در کره زمین در این منطقه خاورمیانه شاه بود؟ دو سال و نیم، یک سال اولش حادثه کربلا را ایجاد کرد، سال دومش هم به لشکرش گفت به مدینه حمله کنید، هر چه مرد است بکشید، هر چه دختر و زن است مفت خودتان، تصرف کنید؛ دو سال و نیم.

الآن که در کل کره زمین این صندلی یا شش ساله است مثل روس، یا چهار ساله مثل بیشتر کشورها، یا اگر دور دومی یکی رای بیاورد هشت ساله است، یا اگر کسی مشت در سر ملت بکوبد، بگوید مجلس بی‌مجلس، حکومت باید ریاستی شود مثل ترکیه، شانزده سال می‌تواند سر کار باشد و بتازد. ترکیه شیعیان سوریه را چه قدر کشت! چه قدر بمباران کرد! چه قدر خانه خراب کرد! چه قدر کارخانه نابود کرد! چه قدر شمال مملکت خودش آدم کشت! چه قدر! الآن هم هفتاد، هشتاد هزار تا با شکنجه در زندانش هستند؛ اما چهار پنج روز پیش نوه‌اش را صدا کرده بود، داشت قرآن یاد نوه‌اش می‌داد؛ چه بازیگری عجیبی! قرآن را نمی‌خوانی که می‌گوید: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۲؟! تو آدم عادل هستی؟! یا لعنت خدا شامل حال تو هم هست که داری به نوه‌ات قرآن یاد می‌دهی؟! برای چه داری قرآن یاد می‌دهی؟! این نوه‌ات هم بزرگ شود می‌شود مثل خودت. سعدی ما می‌گوید: عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود، گر چه با آدمی بزرگ شود.

ادامه بحث حجاج بن یوسف ثقفی

با سوز دل حجاج دعا کرد، از مردم هم خواست شما هم با حال آمین بگویید؛ چه دعایی کرد؟ گفت: ای خدای قدرتمند! ای خدایی که خوب بلدی کارگردانی کنی! به جان ظالم و

۱. یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان (۶۴۴ق)، دومین حاکم اموی است که به دستور وی، امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا به شهادت رسیدند. یزید پس از پدرش معاویه، سه سال و هشت ماه حکومت کرد و در این مدت، دست به سه جنایت مهم زد.



به خانه ظالم آتش بینداز! همه گفتند: آمین! گفت: دعای تان مستجاب شد، من همان آتشی هستم که خدا من را به جان شما و خانه تان انداخته، ظالم هم ماندنی نیست که حال اگر یک جمع الهی، یک جمع انسانی، یک جمع ملکوتی در یک بیابان، با لب تشنه هفتاد و دو تا قطعه قطعه شدند، ظالمش بماند، نه ظالم نمی ماند، ولی هفتاد و دو تا پیروز شدند، این هم یک نوع مشکلات است که دیگران بر انسان تحمیل می کنند.

حل مشکلات به وسیله توبه

بحث دیشب این بود که یک نوع مشکلات مان خودمان برای خودمان تولید می کنیم، این با دعا حل نمی شود که آن روایت بسیار مهم پسر امام صادق علیه السلام را شنیدید، این را باید خودم حل کنم، راه حل هم این است که از این انحرافات که تولید مشکل کرده به هدایت و به صراط مستقیم برگردم. حالا دیگر مشروب نخورم، قمار نکنم، تریاک نکشم، سیگار نکشم، رابطه نامشروع نداشته باشم، حالا که دیدم پولم دارد از بین می رود و رفته، از ده جای بدنم درد طلوع کرده، از وجدانم تازیانه دارم می خورم؛ حل مشکل با توبه واقعی است، توبه اش هم به این است که من علل ایجاد مشکل را از زندگی جمع بکنم، دیگر این کار را نکنم.

بیماری های روابط نامشروع

یکی آمد پیش من گفت من احتیاج به دکتر دارم، خیلی پول هم ندارم، ولی شدید نیازمند به طبیب هستم؛ گفتم یک دکتر خیلی خوب دارم، معرفی ات می کنم، قبل از این هم که بروی پیغام به او می دهم، هیچ چیز از تو نگیرد، من خودم پولش را می دهم. جوان سی و یکی دو سالش بود، رفت، بعد از چند شب دکتر را یک جا دیدم، گفتم آقای دکتر مزاحمت شدم، یک جوانی را فرستاده بودم، معاینه اش کردی؟ نسخه دادی؟ گفت آره معاینه خوب، نسخه هم دادم، خوب نمی شود؛ گفتم چرا؟ گفت این خیلی شدید و طولانی دچار روابط نامشروع بوده، بیماریش معالجه نمی شود، این مشکل را خودش برای خودش ساخته.



توبه راه حل مشکلات خود ساخته

یک مشکلاتی است که ما خودمان برای خودمان تولید می‌کنیم، راه حلش توبه است؛ اگر هم مشکل حل نشد، خدا می‌بخشد، ولی مشکل سر جایش است. بله آدم می‌رود گریه می‌کند، ناله می‌کند به پروردگار می‌گوید من دیگر سراغ روابط نامشروع نمی‌روم، اشتباه کردم، بد کردم، ضررش را دیدم، حالا تو من را ببخش. دکترها که می‌گویند خوب نمی‌شویم، ما هم این درد و این رنج را تحمل می‌کنیم. خدا می‌بخشد، اما بدن نمی‌بخشد؛ چون بدن دواخانه‌ای ندارد که من را ببخشد، وقتی که من آدم کاری کردم که نیروی دفاعی بدن را نابود کردم، نیرو دیگر ندارد که دفاع بکند و این مشکل بدن را حل کند، آن سلول‌های دفاعی یا مرده‌اند یا ضعیف شدند، کاری دیگر از دست‌شان بر نمی‌آید. این بخش مشکل حل نمی‌شود، اما آنی که مربوط به پروردگار است، چرا؛ هیچ آخوندی، مرجع تقلیدی نمی‌تواند به یک هم‌چنین آدمی بگوید خدا تو را نمی‌بخشد، نمی‌تواند بگوید؛ چون دلیل ندارد که به گناه کار برگشته و به گناه کاری که ترک رابطه با گناه کرده، حالا ماشینی که هلس داده همین بیماری بوده که از این گناه پیدا کرده، ولی می‌بخشدش.

چگونه از جانب خودمان مشکل پیدا نکنیم؟ این یک نوع مشکلات است، یک نوع مشکلاتی است که دیگران ایجاد می‌کنند، آن هم راه کار حل را خدا داده، مثل مثلی که به جنگ زد. حال اگر کسی بخواهد اصلاً مشکل از جانب خودش پیدا نکند، چون از جانب دیگران هیچ ضمانتی وجود ندارد، این قدر گرگ و سگ هار در جوامع جهانی پخش است که آدم چاره‌ای ندارد در همین دنیا باید زندگی کند، بالآخره آن‌ها نیش بزنند، آدم را دندان بگیرند، مال آدم را ببرند، اذیت کنند، دل آدم را بسوزانند، چاره‌ای نیست؛ دنیا همین حرف‌ها را دارد، خلاص هم نمی‌شود، مگر آنی که حکومت عدل سراسری را برپا می‌کند بیاید و الا تا قبل از او مشکل‌سازها مشکل می‌سازند، شما هم امید بهبود کامل نداشته باشید؛ آن مشکلات مرحله دوم که دیگران برای آدم می‌سازند، سر جایش است، ولی می‌توانیم برای خودمان مشکل نسازیم، این را می‌توانیم.



کلام امام کاظم علیه السلام درباره حل مشکلات انسانی

معرفی کتاب کافی

حال بعد از سخن دیشب و مقدمات مهم امشب با مثال‌هایی که زدم، یک روایت شب شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است از وجود مقدس‌شان از جلد دوم اصول کافی که بعد از قرآن و نهج‌البلاغه و صحیفه مورد توجه همه دانش‌مندان اسلام است، بشنوید؛ هزار و دویست سال است، این کتاب محور است، از دور خارج نشده و نمی‌شود؛ هست، همیشه هست. سه بخش هم هست؛ دو جلد اصول است، هفت جلد فروع است، یک جلد اسم فارسیش، او عربی اسم گذاشته، ترجمه فارسی اسمش، گلستان است، بوستان است؛ اما روایات معارف همه در این دو جلد است، دو جلد اصول که دو سال تمام هم من زحمت کشیدم ترجمه کردم این دو جلد را، حدود چهار هزار روایت است که یکیش همینی است که الآن می‌خواهم بخوانم؛ البته درنیامده این کتاب، خدا لطف کند سه چهار ماه دیگر درمی‌آید.

مقدم کردن خواسته‌های الهی

موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید پروردگار شش تا قسم خورده. خدا قسم بخورد، خیلی مهم است! معمولاً یک وجودی که فقط راست می‌گوید، نیاز ندارد قسم بخورد؛ خدا که خلاف حقیقت نمی‌گوید که بخواد با قسم تحمیل بکند خلاف حقیقت را، راست می‌گوید، «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»؛ راست‌گوتر از خدا در کلام کیست؟! خود قرآن می‌پرسد. اما مساله از چه قرار است که خدا کنار این مساله شش تا قسم خورده، «وَ عِزَّتِي»؛ به قدرت شکست‌ناپذیرم قسم، «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي»؛ به شکوه ذات و عظمت وجودم قسم، «وَ عِزَّتِي»؛ و به بزرگی که بی‌نهایت است قسم. این قسم‌ها هر کدام قابل بحث است، این قسم‌ها خیلی حرف دارد، «وَ عِزَّتِي»؛ به این بزرگیم قسم، ای بندگانم! «وَ عُلُوِّي فِي مَكَانِي»؛ به مقام و منزلت

بلندم قسم، که چه؟ که «لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَاهُ»؛ هیچ بنده‌ای نیست که خواسته‌های من را بر خواسته‌های خودش ترجیح بدهد، نیاید خواسته‌های من را زمین بگذارد، دنبال خواسته‌های خودش برود، هیچ بنده‌ای نیست که خواسته‌های من را بر خواسته‌های خودش ترجیح بدهد، بگوید من دلم زنا می‌خواهد، خدا نمی‌خواهد، من خواسته‌ام او را بر خواسته‌ خودم مقدم می‌کنم؛ من دلم رشوه می‌خواهد، خدا نمی‌خواهد، من خواسته‌ام او را بر خواسته‌ خودم مقدم می‌کنم؛ من خیلی دلم می‌خواهد با این زن با این دختر رابطه نامشروع برقرار کنم، می‌توانم هم برقرار کنم اما خدا نمی‌خواهد. هیچ بنده‌ای نیست که خواسته‌ من خدا را بر خواسته‌ خودش ترجیح بدهد مگر این که خودم چند تا برنامه‌ریزی برایش می‌کنم؛ حال از شما می‌پرسم در برنامه‌ریزی‌های خدا مشکل هم پیش می‌آید؟! چه کسی جرات دارد در برنامه‌ریزی‌های حق ایجاد مشکل و مانع بکند، چه کسی؟

پشه نشست روی درخت چنار، چنار هم دویست سالی بود، در جنگل هم بود، از همه درخت‌ها هم بزرگ‌تر بود، چند تن فقط وزن این تنه چنار بود، حالا شاخ و برگ‌هایش بماند، ریشه‌اش بماند، پشه دو دقیقه که نشست می‌خواست بلند شود به چنار گفت سفت خودت را نگهدار می‌خواهم بلند شوم، سفت خودت را نگهدار! فکر کرد که می‌خواهد بلند شود با لگد پشه چنار کمرش می‌شکند و می‌افتد، چنار به او گفت بیشعور! من نه از آمدنت خبر شدم، نه از این که می‌خواهی بروی، یک دهم مثقال وزن است، من چند تن هستم، تو آمدی روی من نشستی اصلاً من نفهمیدم، حالا که خودت داری می‌گویی، می‌بینم نشستی، حال هم ای احمق! بلند شو، من برگم هم تکان نمی‌خورد. کسی بخواند جلوی الطاف خدا بایستد که به بنده‌اش نرسد، مثل همان پشه است، مگر کسی جلوی لطف خدا را می‌تواند بگیرد؟!

برنامه الهی برای بنده مطیع

بنده‌ای نیست که خواسته‌های من را بر خواسته‌های خودش ترجیح بدهد، مگر این که چند تا برنامه‌ریزی در زندگیش خودم انجام می‌دهم.

۱. کافی ج ۳ ص ۳۵۳ از امام باقر علیه السلام نقل شده است، همین روایت در کتاب تحف‌العقول ص ۳۹۵ از امام کاظم علیه السلام نقل شده است.

حالت بی‌نیازی برای انسان

یک: «جَعَلْتُ الْغِنَى فِي نَفْسِي»؛ چنان حالت بی‌نیازی و پر بودن به او می‌دهم که ایدا سرش را پیش هیچ ناکسی برای یک لقمه نان خم نکند، دستش هم پیش هیچ پستی دراز نکند، با کرامت زندگی کند، با آبرو زندگی کند.

داستان حاتم طائی و پیرمرد خارکن

حاتم طائی در بیابان داشت رد می‌شد، دید یک پیرمرد قد خمیده نود ساله با تیشه دارد خار می‌کند، گفت پیرمرد چه کار می‌کنی؟ گفت داریم خار می‌کنیم، دسته کنیم، ببندیم، کولمان بگذاریم، برویم بازار بفروشیم برای زن و بچه‌مان نان ببریم؛ گفت روزی چهل تا شتر حاتم در دیگ می‌اندازد می‌پزد به مردم می‌دهد، بلند شو برو سر سفره حاتم هر چه می‌خواهی هر روز برای خودت و زن و بچه‌ات ببر. پیرمرد یک نگاه به حاتم کرد، حاتم را نمی‌شناخت، گفت هر که نان از عمل خویش خورد، منت از حاتم تایی نبرد. برو ببینم! خدا به من بازو داده، حال پیر شدم که پیر شدم، می‌توانم کار بکنم، من نان بازو و عرق خودم را می‌خورم، به نان حاتم هیچ نیازی ندارم.

جهت‌گیریش به سوی آخرت

دوم: «و هَمَّهُ فِي آخِرَتِهِ»؛ ببینید؛ اگر خدا غنای نفس به آدم بدهد، آدم نه نزول خور می‌شود، نه رشوه‌گیر می‌شود، نه غاصب می‌شود، نه جیب‌بر می‌شود، نه دزد می‌شود، اصلاً دستش هیچ جا دراز نمی‌شود. عاشقانه با همان نان و ماست و نان و پنیر و نان و آبگوشت و شب‌های جمعه با پلو و یک خُرده خورشید شاد زندگی می‌کند. خود غنای فی نفس، جلوی خیلی از گناهان را می‌گیرد. نیتش را جهت‌گیری می‌دهم به طرف آخرت که در این دنیا هر کاری می‌کند، هر پولی درمی‌آورد، هر رفاقتی می‌کند، زن می‌گیرد، بچه‌دار می‌شود، همه را ابزار آخرتش قرار بدهد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. همان.

کفایت در روزی

«وَكَفَيْتُ عَلَيْهِ فِي صَبِيحَتِهِ»؛ کاسبی که دارد در حدّ حفظ آبرویش کاسبیش را برایش کافی قرار می‌دهم، بس قرار می‌دهم. «وَوَضَعْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ»؛ تمام آسمان‌ها و زمین‌ها را به کار می‌گیرم، می‌گویم مواظب باشید بنده من تا آخر عمرش یک صبحانه‌اش لنگ نشود.

سود رساندن به انسان

«وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وِرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ»؛ هر سودی از کاسبی‌ها و تجارتش گیر می‌آورد، من از راهی که گمان نمی‌کند سود اضافه هم به او می‌رسانم. وقتی آدم با خدا این جور باشد، خدا هم با آدم این جور باشد، دیگر آدم خودش مشکل‌ساز نخواهد بود. خدایا! واقعا به ما توفیق بده به حرف‌های خودت در قرآن و به حرف‌های ائمه طاهیرین علیهم‌السلام خیرخواه و دل‌سوز تا لحظه آخر عمر خودمان، زن و بچه‌های مان، نسل مان عمل کنند.

روضه امام کاظم علیه‌السلام

بیا تا دست از این عالم بداریم، بیا تا پای دل از گل برآریم، بیا تا بردباری پیشه سازیم، بیا تا تخمه نیکویی بکاریم، بیا تا از فراق کوی محبوب، سراندازی کنیم و سر نخاریم، بیا تا هم‌چو مردان ره دوست، چو ابر نوبهاران خون بباریم. برای این که به بدنش هم توهین کنند، خبر شهادتش را نگذاشتند پخش بشود، مبادا مردم بیایند احترام کنند، به چهارتا کارگری که موسی بن جعفر علیه‌السلام را نمی‌شناختند، گفتند بیایید زندان، یک زندانی از دنیا رفته، بدنش را ببرید قبرستان کنار بغداد دفن کنید. چهارتا کارگر آمدند، اتاق پنجره نداشت، روزنه نور نداشت، یک بدنی در عبا پیچیده بود، زندان‌بان‌ها در عبا پیچیده بودند، عبا مال خودش بود،

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان.

خود زندانبان‌ها بدن را روی تخته انداختند، وقتی این چهار کارگر آمدند در روشنایی، دیدند حجم بدن خیلی کم است، اما چرا این قدر سنگین است؟! گذاشتند زمین، یک دانه از این کارگرها عبار را کنار زد، دیدند تمام بدن غرق زنجیر است. بالآخره نشد اسمش را بپوشانند، خیلی سریع پیچید که جگر گوشه زهرا علیها السلام را در زندان کشتند، شهر تعطیل شد، آمدند بدن را آوردند، همین جایی که رفتید زیارت کردید، بالآخره بدن روی جسر بغداد نماند، بالآخره بدن در دست چهار کارگر نماند. اما بدن ابی عبدالله علیه السلام سه شبانه روز روی خاک بود، جمعیتی برای تشییع جنازه نیامد، اما شب سیزدهم زنان قبیله بنی اسد به مردان شان گفتند: اگر نروید این بدن‌ها را دفن کنید، ما زن‌ها می‌رویم؛ مردها بیل و کلنگ برداشتند آمدند، ولی بیل و کلنگ‌ها را زمین گذاشتند و شروع کردند گریه کردن، به زن‌هایی که آمده بودند از قبیله گفتند ما این بدن‌ها را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم بدن ابی عبدالله علیه السلام کدام است؟ بدن قمر بنی‌هاشم علیه السلام کدام است؟ بند علی اکبر و قاسم کدام است؟ تا وقتی در تاریکی نیمه شب زین‌العابدین علیه السلام آمد، فرمود: بنی اسد! همه این بدن‌ها را من می‌شناسم، آنی که کنار نهر علقمه بی‌دست افتاده، بدن عمویم قمر بنی‌هاشم علیه السلام است.

جلسہ ششم

دنیا و آخرت

علوم چهارگانه بشری

مطالب مهمی را از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام با مقدماتی در جلسات قبل شنیدید، روایت بسیار مهمی را از حضرت نقل می‌کنند، به نظر می‌رسد که هر شیعه‌ای در هر کجا ضروری است از این روایت آگاه بشود؛ وجود مقدس‌شان می‌فرمایند: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ؛ من دانش کلّ مردم عالم را تا زمان خودشان، از زمان آدم علیه السلام تا آن سال‌هایی که حضرت زندگی می‌کردند که دانش با بنیانی باشد، کاربرد داشته باشد، خیر دنیا و آخرت مردم را تامین کند، در چهار علم یافتیم؛ البته رشته‌های علمی که زیاد است، زمان حضرت رشته‌های ریاضی، هندسه، معماری به خصوص زمان پدرشان امام صادق علیه السلام که پرونده این رشته‌ها را گسترده کردند، فیزیک، شیمی کیهان شناسی، طبیعت، این‌ها هم هست، این‌ها همه در مسیر بدن کاربرد دارد.

وجوب تحصیل عینی

امام نظرشان به چهار علمی است که برای تک تک مردم تحصیلش واجب عینی است، این طور نیست که بگویم یک میلیون نفر این علم را بلدند دیگر من نیازی ندارم بروم دنبالش، رشته‌های علوم دیگر کفایی است، واجب نیست؛ ولی باید دنبال کرد.

۱. «قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام: وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَ الثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَ الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يَخْرُجُكَ مِنْ دِينِكَ». (بحار الأنوار ج ۷۵ ص ۳۲۸).

فرهنگ‌ها

اسلام نظرش غیر از ادیان و فرهنگ‌های دیگر است، فرهنگ‌های دیگر یک طرفه‌اند و پاسخگوی نیازهای طبیعی و روانی و باطنی انسان نیستند.

فرهنگ مرتاضان

من تاریخ پیدایش این فرهنگ‌های روحی را نمی دانم ولی هنوز هم موج دارد، دارد کار می‌کند و موج قویش هم در شبه قاره هند است، جاهای دیگر هم هست که می‌گویند انسان اگر بخواهد به سعادت برسد، باید تمام امور مربوط به بدن را حذف کند، فقط برای ماندن بدن به غذای ضروری اکتفا کند، یک روزه عمری داشته باشد؛ نان خشکی بخورد، نان و ماستی بخورد، شبانه‌روز چند تا دانه گردو بخورد، چند تا دانه بادام بخورد و اصلاً امور دنیایی را دنبال نکند که آنچه شما از این گروه در دنیا شنیدید، تحت عنوان مرتاضان شنیدید. اسلام این روش یک طرفه را قبول ندارد و باطل می‌داند به کل.

فرهنگ غربی

اما روش یک طرفه دیگر همین روشی است که غرب از قرن هجدهم ارائه کرده که روح و قلب و اخلاق و ماورای عالم و قیامت، این‌ها را مطلقاً نباید دنبالش رفت، این‌ها به درد نمی‌خورد. شما صد در صد به بدن، لذت‌های بدن، عشرت‌های بدن، زیباترین لباس برای بدن، جلسات خوش‌گذرانی برای بدن، بی‌قید و شرط پرداز، عقد چیست؟ هم‌دیگر را می‌خواهید دست هم‌دیگر را بگیرید بروید، بچه‌دار هم بشوید، هر وقت هم از هم‌دیگر خوش‌تان نیامد بگذارید بروید، کاری که الآن در غرب حاکم است. می‌آیند به هم‌دیگر می‌گویند هم‌دیگر را می‌خواهیم، یک بچه هم پیدا می‌کنند، دو تا بچه پیدا می‌کنند.

گزارشی از فرهنگ انگلستان

من انگلستان منبر می‌رفتم، دوازده روز آن‌جا بودم، همسایه آن منزلی که بودم یک زن و شوهر بودند که شوهر با مرد این منزل رفیق بود، آن خانم هم با خانم آن منزل، این‌ها



شش تا بچه داشتند، هنوز عقد نکرده بودند، شش تا حرامزاده قطعی در نگاه خدا نه در نگاه اهل زمین، اهل زمین می‌گویند این زنم است، او هم می‌گوید شوهرم است، این هم بچه‌ام است؛ اما خدا می‌گوید این زن نه زنت است، این شوهر نه شوهرت است و نه این بچه‌ها بچه‌های تان هستند، کُلش نجس است، ناپاک است؛ ضررش را هم دارند می‌بینند، اما برای‌شان مهم نیست. اختلاط مرد و زن، کاباره‌های گسترده، روابط نامشروع، زناکاران فراوان با کارت بهداشتی زیر نظر دولت، قانونی کردن ازدواج مرد با مرد، زن با زن، جدیداً زن با حیوانات، مرد با حیوانات، این فرهنگ مادیت است.

فرهنگ اسلام

این را هم اسلام صد در صد قبول ندارد و نمی‌پسندد مطلقاً، پس در کل کره زمین دو نوع زندگی است: یک زندگی به قول خودشان زندگی مرتاضی و روحی محض است، بپرداز به کمال خودت از طریق حذف آن چه مربوط به بدن است؛ زن نگیر، لذت نبر، خوراک‌های خوب نخور، جلسات شرکت نکن، نخند، معاشرت نداشته باش و یک فرهنگ، فرهنگ غرب است، فرهنگ قرن هجدهم به بعد که اگر می‌خواهی خوش باشی، تمام مسائل اخلاقی، قیود اخلاقی، روش‌های تربیتی، حلال و حرام را حذف کن، در لذت بری آزاد آزاد باش. اما پیغمبر اسلام ﷺ که این شب‌ها ایام بعثت‌شان است، روزهای اولی که در مکه دین را ارائه دادند، در روزهای اول، این حرف برای مدینه نیست، این حرف زیبا، این حرف طبیعی، این حرفی که عقل همه‌ی مان می‌پسندد، فطرت همه‌ی مان می‌پسندد، حرفی که آن زندگی مرتاضی را باطل می‌داند؛ چون مطابق طبع انسان‌ها نیست؛ لذا همه انسان‌ها نیامدند بروند مرتاض بشوند و این حرف زندگی غربی را نمی‌پذیرد و همه دنیا هم نپذیرفتند. میلیاردها نفر زندگی دارند، زن دارند، بچه دارند، مقیدند، ادب دارند، تربیت دارند، چشم به ناموس کسی ندارند، از کارهای غرب مشمئزند. این حرف برای روزهای اول بعثت است که آمدند در بین مردم مکه، بت پرست غارت‌گر، دزد، آزاد در هر گناه و معصیت، دچار فرهنگ جاهلیت؛ به فرموده قرآن، جاهلیت یک زندگی که خدا را حذف کرده، نه این که هنر در آن

بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

نبود، برنامه نداشته نه، قرآن مجید می‌گوید مردم مکه کاروان‌های تجارتي داشتند، کشورها را می‌شناختند، جنس‌ها را می‌شناختند، قانون و قاعده برای زائران بیت داشتند. جاهلیت نه به معنای مردم نفهم، مردم بی علم، مردم بی فرهنگ، نه؛ یک زندگی‌ای داشتند که زندگی خدا را در این مردم حذف کرده بود.

محتوای بعثت پیامبر ﷺ

پیغمبر اسلام ﷺ برای این که مردم بدانند هدف نبوت حضرت را، فرمودند: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ همین سه کلمه، شعار بعثت‌شان و چراغ هدایت‌شان این بود: من برای شما جهانیان خیر دنیا و آخرت را آوردم، من آدمم هم دنیای‌تان را آباد کنم، هم آخرت‌تان را، هم دنیای سالمی برای‌تان بسازم، هم آخرت سالمی. نسبت به نعمت‌های دنیا اصلاً اجازه ریاضت به یک نفر نداد، اصلاً؛ که لذت‌های بدن را در لباس، در شهوت، در غریزه جنسی، در خوراک، در آشامیدنی حذف بکند، اصلاً اجازه نداد، غلط است. یعنی چه؟ بدنی که نیازمند به نعمت‌های ساخته شده پروردگار است، حذف این نعمت‌ها عقل پسند نیست، منطقی نیست.

تخطئه مرتاضان در قرآن

آمد با قرآنش اعلام کرد به کسانی که آمدند ضرورت‌ها و نیازهای بدن را حذف کردند: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾؛ این آیه قرآن است، این علیه مکتب مرتاض‌گری است؛ به مردم بگو چه کسی به شما حرام کرده زینت‌ها، زیورها، آرایش دنیایی را؟ چه کسی حرام کرده؟ قرآن مجید آمده اعلام کرده ما یک سلسله زیورآلات در دریا قرار دادیم، مثل لؤلؤ، مثل مرجان، این‌ها را استخراج کنید و در زندگی مصرف کنید. خیلی از

۱. الأمالی (للطوسی) ص ۵۸۳.

۲. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾. (أعراف: ۳۲).



سنگ‌های زینتی را اصلاً تشویق کرده؛ عقیق دست‌تان کنید، فیروزه دست‌تان کنید؛ خودش انگشتر با رکاب نقره داشت، خودش به یک خانمی که فروشنده لوازم آرایش و عطر بود، می‌فرمود: هر وقت از در خانه ما رد می‌شوی، یک در بزن، در خانه من ببین خانم، دختر، چه می‌خواهند به آن‌ها بفروش. زینت‌هایی که خدا پدید آورده چه کسی به شما حرام کرد؟! چه کسی حرام کرده که هر روز تمیز باشید؟! چه کسی به شما حرام کرده که قیافه و سر و صورت را زیبا نگه دارید؟! چه کسی حرام کرده که مو در سرتان باشد، بروید سلمانی بگویید با تیغ همه‌اش را بزند، کله‌ی‌تان را بی ریخت‌تر از خربزه کند، چه کسی حرام کرد؟! این را قرآن دارد می‌پرسد. اگر مرتاضان تاریخ و الآن مرتاضان هندی، این زینت‌ها را حرام کردند، غلط کردند، آن‌ها چه کاره شمايند؟! من شما را خلق کردم، من شما را به وجود آوردم، آن‌ها حق دخالت در زندگی شما را ندارند که این کار را بکن، آن کار را نکن؛ این غذا را بخور، آن غذا را نخور. این که الآن علم به شما که گاهی مریض می‌شوید می‌گوید به کل لبنیات را حذف کن، خدا می‌گوید بر چه ملاکی می‌گوید لبنیات را حذف کن؟! لبنیات را بخور، اما زیاد نخور، بدنت لازم دارد؛ پنیر لازم دارد، شیر لازم دارد، کره لازم دارد، چه کسی گفته حذف کن؟! پرخوری نکن، کم بخور، ﴿مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ﴾^۱؛ چه کسی گفته جلوی پنجره‌ات گل نکار؟! باغ چه درست نکن، پول خرج زیبایی باغچه‌ها نکن، چه کسی گفته؟! چه کاره‌اند اگر گفتند حذف کن؟! چه کاره شمايند؟! در خلقت شما دخیل بودند؟! در آفرینش شما دست داشتند؟! غلط کردند گفتند حذف کن، ﴿وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۲؛ روزی‌های طبع پسند را مثل فرآورده‌های گوشتی حلال، مثل فرآورده‌های سبزیجات، مثل فرآورده‌های میوه‌جات، خیلی جالب است! متن قرآن مجید است که یوسف چند هزار سال پیش در کشور آبمیوه‌گیری راه انداخت، نگذاشت یک دانه سیب، یک دانه گلابی، یک دانه، آلبالو، یک دانه گیلاس، یک دانه گلابی حرام بشود، شما آیات سوره یوسف را ببینید، صریح قرآن مجید است که هفت سال فراوانی یاد داد به مردم که دانه‌های نباتی را چگونه انبار کنند، سبز

۱. أعراف: ۳۲.

۲. أعراف: ۳۲.

نشود. این پیغمبر الهی آمد از پول بیت‌المال زیباترین و بهترین سیلوها را ساخت، هفت سال از این سیلوها گندم و جو و دانه‌های نباتی به مردم داد، هفت سال، یکی‌اش هم سبز نشد، این روش انبیاء علیهم‌السلام. این **﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾**؛^۱ دارد به مرتاضین می‌گوید، به مکتب ریاضت که چه کسی گفته این‌ها حرام است؟! آن‌ها چه کاره‌اند؟! غلط کردند، آن‌ها در حق شما اشتباه دارند؛ نه زینت‌ها حرام است به صورت مقید و نه خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها حرام است. حال میوه طبیعی‌اش را بخورین یا بپزین یا خورشت کنید یا آبش را بگیرید یا کنار باغ‌ها کارخانه درست کنید، تبدیل کنید؛ این حرف خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است به شما.

تطابق اسلام با عقل

کجای اسلام را می‌شود گفت عقلی نیست؟! کجای دین را می‌شود گفت طبیعی نیست؟! کجایش را؟! شما آیه به این زیبایی را می‌توانید رد بکنید؟! آیه‌ای که می‌گوید لباس خوب را چه کسی حرام کرد؟! آیه‌ای که می‌گوید انگشترهای نقره‌ای با سنگ‌های قیمتی مثل فیروزه، عقیق، زمرد، چه کسی حرام کرده؟! آیه می‌گوید گوشواره، گل‌بند، دست‌بند را به زن‌های تان چه کسی حرام کرده؟! مرتاض‌ها غلط کردند که گفتند زن نگیر؛ این موجود طبیعی من را معطل بگذارید که شوهر نکند، تمام غرائزش سرکوب بشود، پامال بشود، به چه اجازه‌ای؟! این دستور خدا را چه کسی می‌تواند بگوید عقلی نیست؟! این که عین عقل است؛ این یک طرف.

دین و آبادی دنیا

آدم برای آباد کردن دنیای شما، خیر دنیا، آباد کردن؛ شما نمی‌دانید راجع به شهرسازی، راجع به ساختمان‌سازی، راجع به کاشت درخت، راجع به کشاورزی، راجع به دام‌داری، راجع به صنعت، قرآن و روایات چه کار کردند! چون شما سر و کار ندارید با کتاب‌ها، شما آن چه



از اسلام شنیدید، از ما منبری‌ها شنیدید، آن هم نه همه منبرهای به درد بخور، منبرهایی که به آیات و روایات وصل بوده، نه منبرهایی که به ساخت حرف وصل بوده. گاهی منبر می‌روند و تولید حرف می‌کنند، یک ساعت‌شان یک قرآن هم نمی‌ارزد، نه به درد دین مردم می‌خورد، نه دنیای مردم، نه آخرت مردم. این‌ها ضایع کنندگان عمر و جلسات مردمند، قیامت هم در محاکمات خدا پیغمبر ﷺ می‌گوید محکوم می‌شوند، جواب ندارند بدهند. این‌ها اجازه ندارند یک ساعت منبر را فقط خرج سیاست کنند، یک ساعت منبر را خرج مطالبی کنند که هر روز رادیو و تلویزیون و خبرگزاری‌ها دارند می‌گویند، این‌ها را که همه می‌دانند و می‌بینند و می‌فهمند، این‌جا جای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ﷺ است، یک روحانی که می‌آید روی منبر می‌نشیند، باید بفهمد، بداند که جای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ﷺ نشسته، مواظب باشد غضب نکند؛ چون حرام است! دین به مردم بگوید.

پرهیز از حزبی شدن عالمان دینی

یک روحانی از نگاه قرآن حق ندارد حزبی باشد؛ چون می‌شود آخوند یک طرفه، مثل مرتاض‌ها، یک طرفه مثل غربی‌ها؛ یک آخوند باید برفراز مسائل باشد، یک آخوند باید حافظ دین مردم، عقل مردم، اخلاق مردم، روح مردم، زندگی مردم پاکی مردم باشد؛ این خیلی مهم است!

دین و آبادی آخرت

این یک آیه یا روایات مربوط به دام‌داری، روایات مربوط به کشاورزی، روایات مربوط به درخت‌کاری، روایات مربوط به صنعت، روایات مربوط به فراگیری علوم، این‌ها همه برای آبادی دنیاست و ما چون تنها در دنیا نیستیم، یک زندگی دیگری هم به نام آخرت داریم؛ اسلام آمده گفته آبادی دنیا، اما یک طرف نه؛ چون اگر یک طرفه دنیایت را آباد کنی و لو به دستور من، یک دنیای سالمی داشته باشی، زنا نکنی، قمار نکنی، عرق نخوری، رشوه نگیری، ربا نخوری، دزدی نکنی، ظلم نکنی، یک دنیای سالمی که من پیشنهاد کردم این را برپا کنی ولی آخرت را اصلاً توجه نکنی، این دنیا برای تو در آخرت هیچ کاری که نمی‌

کند، می‌ماند، آخرت هم باید بروی جهنم؛ چون یک طرف شدی، اسلام یک طرفه بودن را قبول ندارد، هیچ؛ یک طرفه بودن یعنی چه؟! یک حزبی بودن یعنی چه؟!

پرهیز از تفرقه

ما یک ملتیم؛ هفتاد و پنج میلیون هم خون، هم پوست، هم گوشت، یک خدا داریم، یک کتاب داریم، یک قبله داریم، یک قرآن داریم، یک فقه داریم، یک دستور داریم، یک امام داریم؛ این تفرقه‌ها همه حرام است؛ چون اسلام با یک طرفه بودن مخالف است. حالا هم شما در جامعه بگرد مخصوصا در این چند روزه، حزب من، این یک طرفه بودن است؛ بگو ملت، بگو ایران، بگو آبادی این کشور، بگو حل مشکلات مردم، بگو رسیدن به داد همه آن‌هایی که رنج دارند، حزب من یعنی چه؟! دار و دسته من یعنی چه؟!

هم دنیا و هم آخرت

امیرالمومنین علیه السلام عنی می‌گوید: «الْيَمِينُ وَالشَّمَالُ مَضَلَّةٌ!»؛ این در نهج البلاغه است، کسی که یک طرف راست‌گراست، صد در صد گمراه است؛ کسی که یک طرفه چپ‌گراست، صد در صد گمراه است؛ آن کسی که گمراه نیست، کیست؟ آن کسی که در صراط مستقیم الهی است که هم دنیا را می‌خواهد آباد بکند، هم آخرت راه، هم دنیا را و هم آخرت را. ما بلد نیستیم زندگی راه، هیچ بلد نیستیم، هیچ نیازی به تبلیغات میلیاردی نیست که من خودم را بشناسانم، تلویزیون تا آخرین دهات‌های ایران هست، بیست شب راه بدهند من را در تلویزیون بگویم مردم من می‌خواهم صاحب این صندلی بشوم، این هم تز کارم است، برای دنیای‌تان، برای دین‌تان، برای اخلاق‌تان، برای بچه‌های‌تان، برای آموزش و پرورش‌تان، برای کشاورزی‌تان، برای صنعت‌تان، برای آخرت‌تان؛ من را که می‌بینند، می‌روند رای می‌دهند، چه نیازی دارد من سی میلیارد خرج کنم خودم را بنمایانم؟! این خودنمایی غلط است، شرعی نیست. این یک آیه که دنیای‌تان را چه کسی به شما حرام کرده؟!



ممنوعیت حذف دنیا یا آخرت

اگر یک طرفه بشوید، فقط دنیای آباد و لو دنیای مشروع که هیچ گناهی هم در آن نباشد، کاری به کار آخرت نباشید؛ نجات نخواهید داشت، جهنمی بودن تان حتمی است و اگر بیایید دنیا را حذف کنید، بگویید من کاری به کار مردم ندارم، به من چه که چه کسی مقروض است؟! چه کسی مریض است؟! چه کسی ندارد پول بیمارستان بدهد؟! چه کسی پول ندارد به دخترش جهازیه بدهد؟! چه کسی پول ندارد برای پسرش عروسی بگیرد؟! چه کسی پول ندارد بعد از هفتاد سال یک کربلا برود؟! چه کسی پول ندارد بعد از هشتاد سال یک مشهد برود؟! دین می گوید اگر کسی بیاید کنار و تزش یک دانه تز بشود، به من چه؟! بیاید دنیای خودش را حذف کند بگوید دائم هم در مغازه نمی روم، دنبال کار نمی روم، ده بیست تومان که پیدا کردم، می دوم می روم خانه، می پزم و می خورم و می خوابم و لذت می برم و در را هم به روی کسی باز نمی کنم، پیغمبر ﷺ می فرماید: یک هم چنین کسی از ما نیست. روایت در اصول کافی است؛ خداحافظ شما! این یا جحود است یا زرتشتی است یا مسیحی است، مسلمان نیست، حذف دنیا ممنوع! آبادی دنیا لازم! حذف آخرت ممنوع؛ چون ما قبول داشته باشیم یا قبول نداشته باشیم، ما را بعد از مردن دارند می برند یک دنیای دیگر، بخواهیم یا نخواهیم، اجبار پشت سر ماست، دست خودمان نیست. ما در آخرت مثل دنیا نیاز به بهترین مسکن، لباس، خوراک، پوشاک، همسر داریم، همه را قرآن در آیاتش وقتی بهشت را تعریف می کند، می گوید، همه را می گوید؛ همسر را اسم می برد، یک اسم کلی دارد؛ ﴿حور عین﴾^۱؛ زیباترین زنان که پروردگار می گوید قبل از این آدم بهشتی که همسرش حورالعین است، دست احدی به این زن نرسیده، ﴿لَمْ يَطْمِئِنَّا﴾^۲ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ؛ تک، سالم، جوان، به صورت بیست ساله، با زیباترین لباس و قیافه برای این بهشتی است، انواع میوه ها در بهشت است، انواع گوشت های حلال پرندگان و

۱. واقعه: ۲۲.

۲. الرحمن: ۷۴.

غیر پرندگان در بهشت، ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ در بهشت است ولی این آخرت آباد را قرآن و پیغمبر ﷺ می گوید: با عبادت باید بسازید! با انجام واجبات و ترک محرمات، راهی دیگر هم ندارد.

ادامه بحث علوم چهارگانه بشری

این مقدمه بحث امشب، با این که در این مقدمه مسائل خیلی مهم دیگری هم داشتیم برای تان بگویم، ولی روایت موسی بن جعفر رضی الله عنه را بی توضیح بخوانم و حرفم را خاتمه بدهم، این که حضرت می گوید: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ»؛ من کل دانش بشر را در چهار علم دیدم؛ منظورش علمی است که به انسان ادب می دهد، کمال می دهد، تربیت می دهد، رشد می دهد، انسانیت می دهد، اخلاق می دهد و آدم را در جامعه بسیار آبرومند و با ارزش قرار می دهد.

رابطه عمل و جلب محبت

به قول قرآن محبت دل های پاک را به سوی او جذب می کند، او همه را نمی شناسد ولی همه دوستش دارند؛ همه می گویند: خوب است! همه می گویند: عاشقشیم؛ همه می گویند: دوستش داریم ولی این همه را نمی شناسد، این تهران زندگی می کند، شیراز می روی می شناسندش، می گویند: عالی است! اصفهان می روی می گوید: خیلی خوب است! شمال می روی می گوید: واقعا دوست داشتنی است! مدرک این مطلب هم این آیه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^۳؛ آدمهایی که باطن درست و ظاهر درستی دارند، من در دل مردم عشق و محبت آن ها را می کارم، همه دوستش دارند. الآن امیرالمومنین رضی الله عنه هزار و چهار

۱. بقره: ۲۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۲۸.

۳. مریم: ۹۶.



صد سال است شهید شده، همه عاشقشیم، برای همین کمال، همه عاشق ابی‌عبدالله‌ایم علیه‌السلام، همه ارادتمند به صدیقه کبراییم علیه‌السلام، همه ارادتمند به وجود مبارک حضرت رضاییم علیه‌السلام، همه عالمان ربّانی را دوست داریم، همه انسان‌های مومن وزین با وقار با ادب مفید برای جامعه را دوست داریم؛ این حرف پروردگار است، «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»؛ منظورش از علم این علوم تربیتی است که درخت وجود انسان را به میوه دادن می‌رساند.

خداشناسی

«أُولَئِكَ»؛ این علم اولی که من از بین همه علوم انسان‌ها در آوردم این است: «أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ»؛^۱ این که پروردگارت را، خالقت را، به وجود آورنده‌ات را، مالکت را بشناسی، بی توجه به او نباشی، جاهل به او نباشی؛ به قول امام صادق علیه‌السلام، هفتاد سال سر سفره‌اش نشینی نمکش را بخوری، نفهمی چه کسی این نمک را به تو داد! نفهمی سر صبحانه این شیر و این پنیر را، این ماست را، این مربا را، این نان سنگک را، این نان تافتون را چه کسی داده؟! این را نفهمی، نفهمی که میلیاردها چرخ گشته، در طول سال میلیاردها چرخ تا بهار آمده، ابر آمده، باران آمده، در بیابان‌ها ریخته، علف رویده شده، گاو و گوسفند رفتند، این علف سبز را خوردند و شب هم آمدند در آغل و این علف سبز رفته در شکم گوسفند و گاو شده خون قرمز پر رنگ و شده شکمبه که در قصاب‌خانه از معده گاو که پاره می‌کنند و معده گوسفند را می‌ریزند بیرون، همه می‌گویند چه بوی بدی دارد! رنگ زرد هم دارد، علف جویده و نفهمی که خدا از بین این خون قرمز و این محتویات شکمبه بد بو، قرآن می‌گوید: «مِنْ بَيْنِ قَرِيبٍ وَدَوْرَبْنَا خَالِصًا نَعْمًا»^۲؛ از آن علف سبز خون شده در گاو و شکمبه شده در معده‌اش که بد بو هم هست، از بین این دوتا، شیر سفید گوارای خوش خوراک به شما دادم، شما هم این

۱. مریم: ۹۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۲۸.

۳. نحل: ۶۶.

شیر را می‌برید در دیگ، روغن می‌گیرید، پنیر می‌گیرید، سرشیر می‌گیرید، کشک می‌گیرید، دوغ می‌گیرید، فراورده‌های دیگر هم می‌گیرید، هفتاد سال بنشینی بخوری و نفهمی دست اندرکار این کارها که بوده! ناهارت هم یک جور دیگر، شامت هم یک جور دیگر، لباس‌هایت هم یک جور دیگر، نفهمی «أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ»؛ این علم اول است، شناخت ربّ، پروردگارت؛ نفهمی که تو یک شب عروسی‌ات بوده، نطفه تو که اگر به لباس می‌ریخت، بیرون می‌ریخت، نجس بود، باید آب می‌کشیدی، این برود در رحم زن با نطفه زن ترکیب بشود، این دو تا پسر این یک دانه دختر به این زیبایی را از آن نطفه خدا به تو داده و تو اصلاً هفتاد سال یادش نیایی! این خیلی بی‌حیایی است! علم اول این است که پروردگارت را بشناسی.

خودشناسی

«و الثانیة»؛ علم دوم: «أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ»؛ بنشینی بفهمی که در آفرینش تو چه کار کرده؟ چه کرده؟ مگر تو یک روزی جنین در سه تا تاریخ‌خانه رحم مادرت نبودی؟! چه شد چنین مخلوق مستوی زیبا شدی و در سرزمین بدنت چند میلیون کارخانه خدا کار گذاشت؟! یک کارخانه‌اش این است که وقتی دستت می‌برد، خون می‌آید، زخم می‌شود، پوست کنده می‌شود، گوشت کنده می‌شود، خود بدن کارخانه سازندگی گوشت و پوست و ترمیم دارد که بفهمی خدا چه کرده با تو؟

دین‌شناسی

«و الثالثة»؛ سوم هم این‌که: «أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ»؛ بفهمی خداوند تو را آفریده چه نیتی از خلقت تو داشته؟ خواسته حیوان مفت‌خور بسازد؟ در کره زمین قبل از انسان حیوان که خیلی بود، تو را برای چه ساخت؟! می‌خواسته به عدد حیوان‌ها اضافه بشود؟! به عدد گاو و گوسفند اضافه بشود؟!

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۳۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۲۸.

۳. همان.



خطر شناسی

و چهارم: «الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ»؛ بفهمی که چه‌ها باعث می‌شود تو را بی‌دین کند؛ خداشناسی، خودشناسی، دین‌شناسی، خطرشناسی، این چهار تا علم.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

به آن‌ها دارم می‌گوییم، به آن‌ها می‌گوییم، دارم می‌گوییم دل شما هم می‌سوزد، چاره‌ای نیست. شما سی هزار نفر را خدا خلق کرد، زمین را زیر پای‌تان قرار داد، آسمان را بالا سرتان، میلیاردها چرخ را گرداند، صبحانه، نهار، شام، لباس به شما داد، بدن‌تان را از خطرها حفظ کرد، برای این ساخت‌تان که بیایید به جای یک نعلبکی کم آب به یک شش ماهه تشنه بدهید، تیر سه شعبه به این گلوی کوچک بزنید؟! خدا به این هدف شما را ساخت؟! به این هدف؟! کوفیان این قصد جنگیدن نداشت، این گلوی تشنه بیریدن نداشت، لاله‌چینان دست‌تان ببریده باد، غنچه پژمرده‌ام چیدن نداشت، این که با من سوی میدان آمده، نیتی جز آب نوشیدن نداشت، با سه شعبه غرق خونش کرده‌اید، این که حتی تاب بوسیدن نداشت، گریه‌ام دیدید و خندید وای، کشتن شش ماهه خندیدن نداشت، دست من بستید و پای افشان شدید، صید کوچک پای کوبیدن نداشت، از چه دادیدش نشان یک‌دیگر، کودک شش ماهه‌ام دیدن نداشت.



جلسه، مقدم

بعثت نبوی (۱)

امام علی علیه السلام

هر عاقلی و هر انسان با انصافی و هر اندیشمندی شخصیت و حال و ایمان و عمل و اخلاق رسول خدای صلی الله علیه و آله را دقت کند، به طور یقین تسلیم وجود مقدس او می‌شود. از زمان بعثتش تا امشب -در این پانزده قرن- میلیاردها انسان عاقل، با مروّت، منصف، مومن به او شدند، او را باور کردند و به او اقتدا کردند؛ اما من کاری به این میلیاردها نفر ندارم، فقط اسم یک نفر را می‌برم که برای اطمینان صددرصد قلب شما نسبت به نبوّت او، شخصیت او و وجود او بس است و آن یک نفر که خودش به تنهایی همه عالم است، همه نفرات است، وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام است. ما الآن کسی را در دنیا نداریم که نسبت به امیرالمومنین علیه السلام منفی صحبت کند. یک روزگاری حاکمیت دست بنی‌امیه خبیث بود و با تبلیغات سنگین چهره امیرالمومنین علیه السلام را غیر از آن که بود نشان دادند؛ ولی با نابود شدن آن‌ها و کنار رفتن پرده فرهنگ ابلیسی آن‌ها، امیرالمومنین علیه السلام شناخته شد و وجود مقدسش از زیر بار آن همه هجوم غلط و حسادت‌منشانه مثل خورشید درآمد.

جایگاه امام علی علیه السلام در کتاب‌ها

عبقات الأنوار

امیرالمومنین علیه السلام یک شخصیتی است که شیعه درباره عظمت او، شخصیت او، عقل او، هزاران کتاب نوشته. البته همه این کتاب‌ها را آدم نمی‌تواند به ذهن بگیرد، ولی من برای نمونه می‌گویم؛ مثلاً یک کتاب درباره شخصیت ایشان در هند نوشته شده، حدود صد سال



پیش، نویسنده‌اش یک عالمی است به نام میرحامد حسین^۱. این کتاب فقط دربارهٔ امیرالمومنین علیه السلام است، هیچ مطلب دیگری در این کتاب نیست و حدوداً به چاپ زمان ما نزدیک صد جلد است. این یک‌دانه کتاب که ما اگر بخواهیم یک معدل بگیریم از این صد جلد، باید بگوییم این کتاب در این صد جلد که هر جلدی پانصد صفحه می‌شود، پنجاه هزار صفحه، فقط می‌خواهد بگوید علی علیه السلام کیست، همین؛ این یک کتاب است.

کثرت فضائل امیرالمومنین علیه السلام

یک وقتی من جوان بودم، یک شعرهایی دربارهٔ امیرالمومنین علیه السلام می‌شنیدم، حالیم نمی‌شد، نمی‌فهمیدم یعنی چه؟ اما بعداً با دیدن این کتاب‌ها فهمیدم که وجود مقدس او یعنی چه؟ مثلاً یک شعر این بود: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست. قدیم‌ها برای ورق زدن کتاب انگشت می‌زدند به دهان، ورق می‌زدند، می‌گویند: کتاب ارزش‌های وجود تو دریا جوابش را نمی‌دهد که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم؛ این قدر ارزش در تو تجلی دارد! این شعر برای یک شاعر فارسی زبان است. یک شاعر عرب می‌گوید: - که به نظر من این شعر شاعر عرب لطیف‌تر از این شعر فارسی است - «هیهات أن يأتي الزمان بمثله، إن الزمان لمثله لعقيم»؛ می‌گوید: خیلی بعید است که روزگار یک‌دانه دیگر مانند تو را بیاورد، علت بعید بودنش هم این است که مادر روزگار از زاییدن مثل تو عقیم شده، دیگر نمی‌تواند فرزندی مثل علی ابن ابی‌طالب علیه السلام تحویل جهان بدهد، یک دانه علی علیه السلام فقط آمد، دو تا نیامد و دو تا هم نمی‌آید.

الغدیر

یا یک کتاب هجده جلدی داریم، جهانی است، من نویسنده‌اش را دیده بودم، مرحوم علامه امینی^۲، یک شخصیت برجسته فوق‌العاده علمی و بسیار پُرکار! ایشان نزدیک صد هزار کتاب اهل تسنن را در کتاب‌خانه‌های سوریه، یمن، مصر، عراق، عربستان، ورق زده و

۱. سید مهدی ابوظفر معروف به میرحامد حسین هندی (۱۲۴۶-۱۳۰۶ق) از سادات و علمای شیعه قرن سیزدهم در هند است.

۲. عبدالحسین امینی معروف به علامه امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ق)، نویسنده کتاب الغدیر؛ فقیه، محدث، متکلم، مورخ، نسخه‌شناس و از علمای بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری قمری بود.



از این صد هزار صفحه، هجده جلد کتاب جهانی الغدير را به وجود آورده، فقط و فقط این کتاب می‌خواهد بگوید مردم عالم! حق علی علیه السلام روز روشن غارت شد و بعد علی را معرفی می‌کند که این شخصی که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله روز روشن حقش را غارت کردند کیست و چه انسانی است و دارای چه شخصیتی است.

المراجعات

یک کتاب دیگر داریم، یک جلد است که وقتی نوشته شد، دنیای اهل سنت را تکان داد، در لبنان هم تنظیم شد، اصلش در مصر بناگذاری شد، به نام "المراجعات"، بسیار کتاب فوق‌العاده‌ای است و فارسی هم شده به نام "مناظره دو رهبر مذهبی"، شیخ مجید سلیم مرجع تقلید اهل سنت و مرحوم شرف‌الدین مرجع تقلید شیعه، این دو تا با هم دیگر راجع به امیرالمومنین علیه السلام گفتگو کردند؛ گفتگوهایشان هم به صورت نامه است و این نامه‌ها به عنوان مناظره دو رهبر مذهبی چاپ شده، این هم فارسی شده، واقعا برای شما مردم شیعه خواندنش واجب است، همین یک جلد، حالا آن هجده جلد و آن صد جلد را که شما حوصله‌اش را ندارید، ولی این یک جلد را حتما کتاب فروشی‌های مذهبی قم و تهران دارند، بخرید بخوانید و ببینید امیرالمومنین علیه السلام که به او علاقه دارید و او را امام می‌دانید کیست.

الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام

حال نه تنها شیعه این کتاب‌ها را نوشته، یک کتابی هست من دارم، نه جلد است، آن هم ترجمه شده، اسم نویسنده‌اش عبدالفتاح مقصود^۱ است، شغل این نویسنده با سواد رییس دفتر جمال عبدالناصر رییس جمهور مصر بوده، ولی این قدر شناختش در حد خودش نسبت به امیرالمومنین علیه السلام درست بود که آمد این کتاب را نوشت: "الامام علی بن ابی‌طالب". این کتاب هم نه جلد پانصد صفحه است، این کتاب هم خیلی خواندنی است! واقعا شاه‌کار کرده! این یک دانشمند سنی است.

۱. عبدالفتاح عبدالقاصد (۱۹۱۲ - ۱۹۹۳م)، نویسنده مصری و مولف کتاب الامام علی بن ابی‌طالب علیه السلام. او دارای تالیفات متعددی در حوزه تاریخ و کلام اسلامی است.

صوت العدالة الإنسانية

و اما در لبنان یک دانشمند و استاد دانشگاه به نام جرج جرداق مسیحی بود؛ دو سه سال پیش فوت کرد، حدود نود سالش بود؛ ایران هم یکی دو بار آمد، نجف هم رفت، دعوتش کردند، جشن گرفتند، سخنرانی کردند. پنج جلد کتاب نوشته که به فارسی ترجمه شده به نام "صدای عدالت انسانی، علی ابن ابی طالب"، چه اسم زیبایی! عربیست این است: "صوت العدالة الانسانية".

امام علی علیه السلام، اتمام حجت الهی

این امیرالمومنین علیه السلام است که صد جلد عباقت درباره اش نوشته شده، هجده جلد الغدیر، یک جلد المراجعات، نه جلد امام علی علیه السلام، پنج جلد صدای عدالت انسانی. وقتی می خواهد نسبت خودش را با پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان کند، می گوید: من علی ابن ابی طالب علیه السلام غلامی از غلامان محمد هستم.^۱ این برای باور نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما کافی است یا نه؟ حجت خدا نسبت به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ما تمام است یا نه؟ تمام مخالفین ایرانی و عرب و آفریقایی و اروپایی پیغمبر صلی الله علیه و آله را، خداوند روز قیامت می آورد و می گوید شما که مخالف با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودید، پیغمبری را قبول نداشتید، او را رد می کردید، حاضر به ایمان به او نبودید، چه شد علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت من غلامی از غلامان او هستم؟ علی علیه السلام که یک آدم شناخته شده ای بود در سنی و شیعه و مسیحی، علی علیه السلام که می گفت من غلام او هستم؛ با آن عقلش، با آن علمش، با آن ارزش هایش، تو چه کاره بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتم قبول ندارم؟! اصلا چه کسی بودی تو؟! چه قدر می ارزیدی که گفتم پیغمبر صلی الله علیه و آله را قبول ندارم؟! این مقدمه را لازم بود برای تان بگویم که از طریق امیرالمومنین علیه السلام قلب تان، ایمان تان به رسول خدا صلی الله علیه و آله، به نبوت او، به ارزش های او، به کمالات او مطمئن بشود، صد درصد بشود. وقتی یک شخصیتی مثل امیرالمومنین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را ایمان می آورد، به او

۱. «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ». (کافی ج ۱ ص ۲۲۵).



معتقد می‌شود، به او اقتدا می‌کند، به دین او اقتدا می‌کند، حجت برای همه ما تمام است، ما دیگر روزنه فرار از نبوت پیغمبر ﷺ و باور نداشتن پیغمبر ﷺ را نداریم.

حضرت رسول اکرم ﷺ

اشعار شعرا در وصف حضرت محمد ﷺ

سنایی

یکی از شعرای بزرگ حدودهای قرن چهارم که بسیار شاعر باسوادی بوده، عارف بوده، حکیم بوده، درس خوانده پرمایه بوده، حکیم سنایی^۱ است، دیوانش بالای هزار صفحه است. من با شعرای ایران خیلی آشنا هستم، شعرای این چهارده قرن را خوب می‌شناسم، از زمان فرخی یزدی، عنصری، عسجدی، بیخشید فرخی معاصر بوده - رودکی، حکیم ابوالقاسم فردوسی^۲ تا الآن. تا صد و پنجاه شصت سال پیش شعرایی که سبک هندی و خراسانی داشتند و خیلی قوی بودند مثل خاقانی، مثل قاهانی، مثل فروغی بسطامی، مثل ملک‌الشعرا بهار در این اواخر، این‌ها را من خوب می‌شناسم، دیوان‌های‌شان هم دارم، ولی دیوانی را در ایران به شعر فارسی عالمانه‌تر از دیوان سنایی ندیدم، سنایی انگار آمده دانش را به شعر درآورده؛ البته این قدرت را جلال‌الدین رومی^۳ هم خیلی بالا داشته، در این شش دفتر مثنوی غوغا کرده، ولی باز

۱. محدود بن آدم سنایی غزنوی، از شاعران قرن پنجم و نخستین شاعر اهل تصوف است. مولوی از او با عنوان "حکیم" یاد کرده است. دربارهٔ مذهب او اتفاق نظر وجود ندارد، اما برخی با استناد به اشعاری که در وصف ائمه علیهم‌السلام سروده، او را شیعه می‌دانند.

۲. ابوالقاسم حسن منصور معروف به ابوالقاسم فردوسی، شاعر و حماسه‌سرا در قرن چهارم. او در یکی از روستاهای خراسان به نام باژ در ۳۲۹ق به دنیا آمد و در ۴۱۱ق در هشتاد سالگی از دنیا رفت. درباره مذهب فردوسی، سخنان مختلفی بیان شده است. عبدالجلیل قزوینی اولین کسی است که در کتاب النقص، فردوسی را شیعه دوازده امامی معرفی می‌کند. یکی از آثار معروف او شاهنامه است که در آن، تاریخ زندگی شاهان ایران به شعر آمده است.

۳. مولوی با نام کامل جلال‌الدین محمد بلخی (۶۰۴ - ۶۷۲ق) شاعر ایرانی در قرن هفتم هجری است. مولوی به مانند اجدادش سنی حنفی بود، اما برخی به واسطهٔ اشعار متعددی که مولوی در وصف امام علی علیه‌السلام و واقعهٔ کربلا داشته، او را شیعه می‌دانند.

بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

خود این جلال‌الدین گاهی در این شش دفتر از سنایی غزنوی مایه می‌گیرد. ببینید، سنایی درباره پیغمبر ﷺ در یک خط شعرش چه می‌گوید، این معلوم می‌شود که سنایی پیغمبر ﷺ را در حدّ خودش خوب شناخته و فهمیده که پیغمبر ﷺ ظرف تمام کمالات و ارزش‌هاست و در وجود پیغمبر ﷺ، نه در جهت قلبش، نه عقلش، نه ایمانش، نه فکرش، یک نقطه منفی وجود نداشته. درباره پیغمبر ﷺ می‌گوید: محمد عربی آبروی هر دو سرای؛ می‌گوید دنیا و آخرت آبرویش برای پیغمبر ﷺ است، دنیا و آخرت. محمد عربی آبروی هر دو سرای، چه قدر زیباست! کسی که خاک درش نیست، خاک بر سر او؛ ببینید چه قدر زیبا پیغمبر ﷺ را شناخت! کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او.

شاعر معاصر

یک شاعر خیلی خوبی بود، اهل حدودهای یزد، در قم بود، با من هم رفیق بود، رفت و آمد داشتیم، خیلی درباره پیغمبر ﷺ شعرهای خوبی گفته، آن خودش چون عالم بود، ورزیده بود، بسیار درس خوانده بود، یک شعرش این است، می‌گوید: محمد گل گلشن انبیا؛ فقط شعر را گوش بدهید! صلوات نفرستید که بشود شعر به شما انتقال پیدا بکند. محمد گل گلشن انبیا؛ معانیش را دقت کنید، محمد مه محفل اولیا، محمد سفیر سرافراز غیب، وجودی میرا ز هر نقص و عیب، محمد به معنا همان عقل کل، که بوجهل خصمش همان جهل کل، به دریای انوار حق منغمس؛ به معنای فرورفته؛ شعاع خدا بر دلش منعکس، بشر را فراخواند بر کشف راز، مه مکه در آسمان حجاز، خدا را نشان داد با بیّنات، به هم ریخت اوهام لات و منات، حقیقت برو چشم دل باز کن، به آهنگ او نغمه را ساز کن.

نظامی

حال شعرای دیگر شعرهای خیلی بالایی دارند! اگر دیوان سعدی را دارید در قصاید سعدی، یک قصیده کامل مدح پیغمبر اسلام ﷺ است، زیباترین مدح‌های پیغمبر در خمسه نظامی است، خیلی عالی است! در پنج بخش نظامی که در یک جلد هم چاپ شده، در هر دفتری



جلسه هفتم / بعثت نبوی (۱)

یک ستایش از پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ کرده که شبیه معجزه است. یک واعظ در زمان نظامی، هر چه هم باسواد بود، منبر می‌رفت، راجع به پیغمبر ﷺ حرف می‌زد، این نمی‌شد که نظامی گفته، نظامی بسیار آدم با سوادی بود! آدم باحالی بود! من در گنجۀ آذربایجان شوروی سر قبرش رفتم، یک قبر باصفایی دارد! خیلی خوب هم ساختند و کلّ خمسۀ نظامی را هم به زبان روسی و ترکی به شعر برگرداندند، این ستایش‌هایش راجع به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ خیلی فوق‌العاده است!

سعدی

یک خط از سعدی یا حافظ برای تان بخوانم؛ نگار من که به مکتب نرفت؛ خیلی عالی است! خیلی عالی است! درس نخواند، به غمزه مدرس علم‌آموز جهانیان گشت، این مضمون شعر سعدی یا شعر حافظ است. این مقدمه درباره پیغمبر ﷺ که خواستم دل تان به نبوت او، به شخصیت او قوی بشود، از چه راهی؟ از طریق ایمان آوردن امیرالمومنین ﷺ به وجود مقدس او که دیگر هیچ شک و تردیدی را در حق بودن پیغمبر ﷺ برای کسی باقی نمی‌گذارد. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت؛ قرآن می‌گوید اصلا در دوره عمرش یک خط ننوشت، نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مساله‌آموز صد مدرس شد.

بعثت نبوی ﷺ

بعثت در میان قوم بی‌سواد

بعد از این مقدمه یک آیه درباره حضرت بخوانم: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ﴾؛ امیین به معنای یک ملت صددرصد بی‌سواد، امیین همان مردم مکه است، مردم مکه یک دانه باسواد نداشتند، یک نفر هم نداشتند که بلد باشد خط بنویسد، مردم مکه یک مکتب‌خانه

۱. ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ

مُتَّبِعِينَ﴾. (جمعه: ۲).



نداشتند، یک دانه؛ کار مردم مکه تجارت بود با کشورهای سر راه مکه تا سوریه و گاهی ایران، این یک کارشان بود، یک کارشان هم گاهی حمله به چادر نشینان اطراف بود برای غارت اموالشان، یک کارشان هم باز کردن مراکز فساد بود که زنان و دختران را در اختیار مردان قرار می‌دادند و پول درمی‌آوردند. پیغمبر اکرم ﷺ بین این مردم مبعوث به رسالت شد، اُمیین یک جامعه‌ای که یک دانه باسواد در آن‌ها نبود، یک خواننده کتاب در آن‌ها نبود، هیچ کس بلد نبود خط بخواند، هیچ کس بلد نبود خط بنویسد؛ خدا می‌فرماید: ﴿بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ﴾^۱؛ من در این ملت بی‌سواد برانگیختم یک نفر از خودشان را که بی‌سواد بودند، روز ۲۷ رجب پیغمبر ﷺ را که مبعوث به رسالت کردم؛ عین مردم مکه بی‌سواد کامل بود، نه خواندن داشت، نه نوشتن. ﴿بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۲؛ می‌گوید من پیغمبر ﷺ را از مریخ نیاوردم، پیغمبر ﷺ را از عطارد و زهره نیاوردم، پیغمبر ﷺ از اسکندریه که علم در آن‌جا موج می‌زد یا از جندی شاپور ایران یا از یونان مملکت حکمت و فلسفه نیاوردم، من از خود این بی‌سوادها یک نفر را مبعوث به رسالت کردم.

چگونگی آغاز بعثت

ابتدای رسالتش چه بود؟ طلوع آفتاب صبح ۲۷ رجب وقتی که فرشته وحی را رو به رویش دید، فرشته وحی به او گفت: ﴿اقْرَأْ﴾^۳؛ بخوان! تا حالا نخوانده بود، سر چهل سالگی اولین باری بود که امین وحی به او گفت بخوان! چه بخوانم؟ ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۴؛ به نام آن پروردگاری که کلّ این هستی را آفرید، اولین حرفی که روز اول بعثت دارد به پیغمبر ﷺ می‌گوید راجع به کلّ هستی است، کتاب هستی را به پیغمبر ﷺ می‌گوید بخوان! آیات کتاب هستی را بخوان!

۱. جمعه: ۲.

۲. جمعه: ۲.

۳. علق: ۱.

۴. علق: ۱.



معنای «علق»

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۱؛ هیچ کس نمی‌دانست علق یعنی چه؟ هیچ کس، الآن آمدند این لغت علق را به زبان خارجی می‌گویند اسپرم و به زبان فارسی می‌گویند کرم ریز غیر قابل مشاهده‌ای که دارای یک سر و یک دم است، به شکل زالو که این علق موجود زنده به شکل زالو در نطفه مرد شناور است، یک دانه از این زالوها، شکل زالوها با نطفه زن در رحم که در آغوش هم‌دیگر قرار می‌گیرند، انسان ساخته می‌شود، یک دانه‌اش. اگر دو تایش بتواند با دو تا نطفه زن هم آغوش بشود، بچه می‌شود دو قلو، سه قلو، چهار قلو. این زالو مانند که زنده است، حرکت دارد، قدرت دافعه دارد، قدرت جاذبه دارد، قدرت ماسکه دارد، قدرت هاضمه دارد، شعور دارد، در نطفه مرد شناور است و بدون میکروسکوپ هم دیده نمی‌شود، چند تا دانه در نطفه مرد است از این علق‌ها؟ از این کرم شکل زالو؟ چند تا دانه؟

چگونگی به وجود آمدن انسان

نطفه مرد چه قدر است؟ یک استخر که نیست، یک حوض که نیست، نطفه مرد را در یک انگشت دانه خیاطی بریزند، انگشت‌دانه پر نمی‌شود، شما را به دانشگاه‌ها می‌برند، کنار میکروسکوپ می‌نشانند، من رفتم دیدم، میکروسکوپ آن علق‌ها را بزرگ می‌کند، می‌شود دید، اما نمی‌شود شمردشان؛ چون تا الآن برای بشر ثابت شده در نطفه هر مردی بیست و چهار میلیارد از این زالوهای متحرک وجود دارد، یکی‌اش جنین می‌شود، بیست و چهار میلیارد، خدا از یک ذره غذا که مردها می‌خورند و یک مقداریش را تبدیل به نطفه می‌کند، در آن نطفه با چه قدرت و علمی بیست و چهار میلیارد موجود زنده به وجود می‌آورد؟! پیغمبر ﷺ تسلیم این خدا بود. این خدا که از یک ذره سبزی خوردن و میوه و گوشت و نان یک مقداریش را تبدیل به نطفه می‌کند و در آن نطفه هم بیست و چهار میلیارد علق را شناور می‌کند و به یکی‌اش اجازه می‌دهد بانطفه زن که اسمش اوول است، انسان به



وجود بیاید، اگر به دو تایش اجازه بدهد، بچه دوقلو درمی آید؛ این خداست. ﴿أَفَرَأَيْتُمْ بَيْنَكَ
الَّذِي خَلَقَ﴾؛ کتاب آفرینش را بخوان، ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾؛ این را که بی سوادهای
مکه نمی دانستند، این اولین باری است که خدا به پیغمبر ﷺ خبر می دهد.

توضیح آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾؛ به نام پروردگارت، پروردگاری که ارزش دارترین
ارزش هاست، او را بخوان؛ خدایی را بخوان که به انسانها پنج تا انگشت داده، با
مفصلهایی که انگشتها بتواند جمع شود، باز شود و قدرت داشته باشد قلم را بردارد،
بگذارد در مرکب یا خودنویس یا خودکار، با قلم علم یاد انسان دادم، ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾؛
می دانید این انگشتها در دست راست یا در دست چپ از زمانی که قلم برداشته نوشته تا
الآن چند میلیارد کتاب نوشته؟ نه! ما شمار کتابهای نوشته شده جهان را نداریم؛ ولی
همین کار پنج تا انگشت است، حالا اگر خدا انگشتهای ما را مثل چوب سفت ساخته
بود، انگشتها راست و تا نمی شد، ما اصلا هیچ کاری در این عالم نمی توانستیم بکنیم،
یک دانه خانه ساخته نمی شد، یک دانه قطار ساخته نمی شد، یک ماشین ساخته نمی شد،
یک شیشه ساخته نمی شد، هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم؛ اگر انگشتها صاف بود و
راست و تا نمی شد. این خودش از نعمت های بسیار ویژه پروردگار است. ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾
﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ﴾؛ ما به انسان یاد دادیم با قلم بنویسد و تمام بی سوادهای دنیا را با
همین نوشته سواددار کردیم.

۱. علق: ۱.

۲. علق: ۲.

۳. علق: ۲-۳.

۴. علق: ۴.

۵. علق: ۴-۵.



اولین زن مسلمان

این روز اول بعثت آن هم اول صبح، آن هم اولین لحظات و همان روز پیغمبر از غار حرا که پایین آمد، آمد طرف خانه‌شان در مکه، فقط یک زن او را دید و یک مرد؛ آن زن چه کسی بود؟ پیغمبر ﷺ در زد، خدیجه کبری ﷺ آمد در را باز کرد، تا در را باز کرد در چهارچوب در ایستاد، عقل چه قدر خوب است! وجدان چه قدر خوب است! مروت چه قدر خوب است! در چهارچوب در ایستاد گفت: آقا! چهره‌تان عوض شده، یک حال دیگر پیدا کردید، یک شکل دیگر شدید، یک نورانیت خاصی شما را گرفته، فرمود: خدیجه! خبرهایی که پیغمبران گذشته دربارهٔ مبعوث شدن من داده بودند امروز واقع شد، من به پیغمبری انتخاب شدم. چه قدر عقل خوب است! وجدان خوب است! گفت: آقا! پای‌تان را در خانه نگذارید، اول من را مسلمان کنید، بعد وارد خانه شوید. این جنس زن، ایشان را مقایسه کنید با این دخترها و زن‌های ولو در خیابان‌ها، با این قیافه‌ها و با این آرایش‌ها، با این جلف‌گری‌ها و با این رقااص‌بازی‌ها و با این روابط نامشروع، ببینید؛ این‌ها در حیوانیت کجا هستند و خدیجه ﷺ در انسانیت کجاست؟ این اولین زن.

اولین مرد مسلمان

اولین مردی هم که روز بعثت پیغمبر ﷺ را دید، یک بچهٔ سیزده ساله بود به نام علی ابن ابی طالب ﷺ، تا چشمش به قیافهٔ پیغمبر ﷺ افتاد، گفت: آقا! من را وارد دایرهٔ بعثت و اسلام‌تان کنید، این یک گوشه‌ای از عظمت رسول خدا.

دعا

خدایا! ما این چند ساله خیلی دعا کردیم و مستجاب شدنش هم دیدیم، ته مانده‌اش هنوز مانده؛ خدایا! تمام مردم مسلمان دنیا را از شرِّ باقی‌ماندهٔ داعش نجات بده. خدایا! به حقیقت پیغمبر ﷺ -حالا دنیا را که نمی‌دانم خدا می‌داند- ولی در مملکت ایران آن‌هایی که با پیغمبر ﷺ و قرآنش مخالفند و به خاطر جهل‌شان است، آن‌ها را هم هدایت فرما.



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

خدایا! دنیا و آخرت ما را دنیا و آخرت پیغمبر ﷺ قرار بده. خدایا! معرفت ما را نسبت به نبوت، امامت، قرآن بیشتر کن. خدایا! مراجع شیعه، این زحمت کشیده‌های دینت، فقهای شیعه، رهبری شیعه را در پناهت حفظ فرما. خدایا! به حقیقت ما دیگر زورمان نمی‌رسد، جلوی خودمان را بگیریم، ما را از افتادن در گناه حفظ فرما؛ گناهان گذشته ما را بیامرز؛ امشب شب عید است، اگر اموات ما در برزخ گرفتارند، به آبروی پیغمبر ﷺ همه‌ی شان را نجات بده.



جلسه هشتم

بعثت نبوی (۲)

دوران قبل از بعثت

من یک دورنمایی از روزگار قبل از بعثت رسول خدا ﷺ را از قول امیرالمومنین عیاشیه در نهج البلاغه برای تان بیان می‌کنم که پروردگار مهربان عالم برای دگرگون کردن اوضاع آن دوره، چهار مسئولیت بسیار سنگین بر عهده نبی اکرم ﷺ گذاشت. امیرالمومنین عیاشیه دوران جاهلیت را کاملا دیده بود، این جاهلیت هم اختصاص به ملت عرب نداشت، همه کشورهای دچار جاهلیت بودند که سنگینی زشتی کار جاهلان در جاهلیت در حدی است که اگر برای تان بیان بشود، سخت باور می‌کنید؛ ولی کتاب‌ها نوشته‌اند و این نوشته‌ها یک امر مسلمی است.

بی‌ارزش بودن زن

دختر در آن روزگار در عرب، ایران، هند، چین، یونان، یک موجود بی‌ارزشی بود، یک موجودی بود که اصلا توجهی به او نمی‌شد. بعضی از این ملتها می‌گفتند روحی که در این جنس است، روح انسان نیست، یک روح دیگری است. بعضی‌ها می‌گفتند روحی که در این موجود است، روح شیطانی است، روح پاک و روح سالمی نیست. بعضی‌ها می‌گفتند این موجود گرچه زنده است، ولی از نظر رتبه و منزلت هم وزن حیوانات است، از جنس انسان نیست؛ با این تفکر غلطی که راجع به دختر داشتند که کاملا ضد آفرینش پروردگار بود، یک سلسله قوانینی را بر ضد دختر وضع کرده بودند، ما همه‌ی مان پذیریم،



خیلی‌های مان هم دختر داریم، رابطه عاطفی و محبتی مان هم با دختر خیلی شدید است، ولی باور کردن این موارد به خاطر پدر بودن مان و رابطه شدید عاطفی مان خیلی برای مان سخت است!

یونان

در یونان که کشور علم و فلسفه و حکمت و دانش بود و دانش‌مندی مثل ارسطو، ارشمیدس، فیثاغورث، افلاطون، سقراط به وجود آمده بودند، دختر را که شوهر می‌دادند، اگر این عرویس شوهر کرده، سال اول ازدواج دختر به دنیا می‌آورد، خاندان شوهر او را دادگاه می‌بردند، به قاضی می‌گفتند این خانم دختر به دنیا آورده، قاضی جریمه سنگینی را می‌برید، اگر سال بعد هم این خانم دختر می‌زایید، جریمه دو برابر بود و سال سوم اگر سومین دختر را به دنیا می‌آورد، به طور قطع محکوم به اعدام بود و می‌آوردندش در میدان شهر به دارش می‌کشیدند که عبرت دختران و زنان دیگر بشود، مواظب باشند سه بار پشت سر هم دختر نزنند؛ این نحوه تفکر یونان بود، یکی نبود به این‌ها بگوید زاییدن دختر اختیاری این مادر است؟! خودش دخالت دارد؟! کارگردان عالم خلقت به او دختر داده، او چه دخالتی در این کار داشته؟! این یک بخشی از وضع زن و دختر در کشور یونان است.

ایران

و اما ایران؛ این که در کتاب‌های ایران نوشته هم هست، ما آخوندها از پیش خودمان نمی‌گوییم، این جوجه روشن‌فکرها کتاب‌هایی که درباره وضع زن در ایران نوشتند، قبول دارند؛ چون کتاب‌ها را هیچ کدامش را روحانیون شیعه نوشتند، همه‌ی‌شان را یا فکل کروات‌های قبل از انقلاب نوشتند یا خارجی‌ها، با مدارک مهم. دختر در همه جای ایران حق مالک بودن نداشت؛ هیچ خانهای، مغازه‌ای، زمینی، جنسی، پولی به نام دختر نمی‌شد؛ چون ممنوع بود، تنها قانون به دختر، به زن اجازه داده بود که به اندازه بیست من جو، منی سه کیلو، به اندازه شصت کیلو جو، یک گونی بتواند مالک باشد، بیشتر از شصت من جو به او داده نمی‌شد و حقی به او نداشت؛ در ایران خودمان.



جهان شمولی اسلام

یک چیز دیگر هم برای ایران بگویم، خجالت می‌کشم ولی برای این که خدمت پیغمبر ﷺ را به جنس زن بدانید و بدانید که بیشتر دختران و زنان ایران چه تشکری دارند از پیغمبر ﷺ می‌کنند با این نیمه عریان شدن‌شان و رقصی‌های‌شان و جلفی‌های‌شان و روابط نامشروع‌شان، بیشتر که می‌گویم، بیشتر مفسدین را می‌گویم، نه بیشتر جامعه را، چه خدمت حیاتی پیغمبر ﷺ به این‌ها کرده و این‌ها ببینید چه پاسخی دارند به پیغمبر ﷺ می‌دهند. بعضی‌ها به دین فحش می‌دهند، بعضی‌ها به کتاب خدا بی‌محلّی می‌کنند، بعضی‌ها می‌گویند پیامبر ایرانی نبوده، برای همان‌هایی که همشهریش بودند، به ما ایرانی‌ها چه کار دارد؟! در حالی که خدا در قرآن می‌گوید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱؛ نبوت که منطقه‌ای نیست، کار خدا که کشوری نیست، کار پروردگار که مرزی نیست، کار پروردگار به گستردگی آفرینش است، این بازی‌ها را در کره زمین ما درآوردیم، زمین را تقسیم کردیم به پنج قاره، هر قاره‌ای را هم به چند تا کشور تقسیم کردیم، این بازی‌های جنس دو پاست و الا در هیچ کتابی در قرآن، تقسیم نامه‌ای خدا برای زمین نگذاشته، خدا گفته زمین مسکن انسان است همین، ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲؛ اما در این آیه اسم هیچ کشوری نیست، مرزبندی نیست و همین مرزبندی‌ها هم باعث دردسر شده. هزاران سال است هر کشوری زور پیدا می‌کند به کشورهای دیگر حمله می‌کند، می‌کشد، می‌برد، خراب می‌کند، غارت می‌کند، امام زمان عجل الله تعالی فرجه که می‌آید روایت می‌گوید: «يَمْلَأُ اللَّهُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا»^۳؛ همه این مرزبندی‌ها جمع می‌شود، همه، کره زمین یک جا می‌شود خانه مردم مومن، مردم متدین، دیگر هیچ کسی تبدیل به قدرت اول نمی‌شود، مثل هیتلر که به سی تا کشور حمله کند، همه را نابود کند؛ تبدیل به یک گرگی

۱. انبیاء: ۱۰۷.

۲. بقره: ۳۰.

۳. الغیبه (لطوسی)، ص ۵۰.

مثل آمریکا نمی‌شود که مدام به کشورها هر شب، هر روز، چنگ و دندان نشان بدهد؛ این مرزبندی‌ها سودی نداشته که، ضرر داشته.

زنان، کالای شهوت

این زن‌ها و دخترهای ایران باید بنشینند خدمات پیغمبر ﷺ و قرآن را نسبت به خودشان ببینند که اگر رسول خدا ﷺ نجات‌تان نداده بود، الآن چه وضعی داشتید؟ الآن به صورت یک کالای شهوت صد درصد بودید، هیچ چیزی دیگر نبودید، کالا بودید نه انسان. آن‌هایی که خارج از دایره اسلامند، شماها را کالا کردند، با بدن شما جنس می‌فروشند، با بدن شما سینما را پر می‌کنند، با بدن شما ماهواره‌ها را به روی همه باز می‌کنند، با بدن شما جوان‌ها را به کثیف‌ترین امور شهوانی گرفتار می‌کنند، با بدن شما مردم را بی‌دین می‌کنند، با بدن شما بدترین جاسوسی‌ها را علیه کشورها می‌کنند، شما را از کالا بودن نجات داد. آن‌هایی‌تان که فرار کردید از دایره اسلام دوباره کالا شدید، عین زنان روزگار جاهلیت، قیمت‌تان از نظر ایران، شصت کیلو جو است. بدون قرآن و بدون نبوت و بدون امامت و بدون توحید هم فقط یک کالای شهوت و جلب مشتری هستید، اما مادران ما، خواهران ما، زنانی که اهل مسجدند، اهل هیئتند، این‌ها آدم‌های با شخصیتی هستند، این‌ها آدم‌های بارزینند، این‌ها آدم‌هایی هستند که قرآن در سوره احزاب می‌گوید: ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّابِئِينَ وَالصَّابِئَاتِ﴾؛ این‌ها را هم‌وزن تمام ارزش‌ها به حساب آورده، این خواهران و مادران ما، خانم‌های ما این‌ها انسانند، این‌ها کرامت دارند. من یک عقدی را امروز به مناسبت بعثت برای یک خانواده‌ای خواندم که مادر داماد، مادر بزرگ داماد، مادر عروس، مادر بزرگ

۱. ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّابِئِينَ وَالصَّابِئَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾. (احزاب: ۳۵).



عروس، فقیر هم نبودند، طرفین در حد خودشان ثروتمند بودند، این چهار تا مادری که آمدند در جلسه عقد که صدای من را بشنوند، هر چهار تا، دو تا مادر بزرگ‌ها سن‌شان از هشتاد بالا بود، نزدیک نود بود، مادر عروس و داماد هم سن طبیعی داشتند، فکر کنم پنجاه، شصت؛ هر چهار تایشان فقط از زیر حجاب چشم چپ‌شان پیدا بود، این‌ها بندگان خدایند نه کالای شهوت، این‌ها ارزش الهی دارند؛ اما این دخترهای پهن در این پارک‌ها و در بعضی از خواب‌گاه‌ها و در بعضی از کلاس‌های دانشگاه‌ها و در بعضی از شرکت‌های خصوصی و در بعضی از مطب‌های دکترها و در بعضی ادارات و در بعضی بانک‌ها، همان کالای شهوت شیطانی‌اند، هیچ ارزشی ندارند؛ این هم برای ایران، آن برای یونان، این‌ها همه برای قبل از بعثت پیغمبر ﷺ است.

چین

و اما چین، مغولستان؛ هر دختری که به دنیا می‌آمد تا قابله از شکم مادر می‌گرفت، یک نفر هم آن‌جا بود، یک کفش آهنی به اندازه پای بچه یک روزه پای این بچه می‌کرد، قفلش می‌کرد، پانزده سال بعد این قفل را باز می‌کردند که پای این دختر بزرگ نشود، بخواهد برود در خیابان، خانه عمه‌اش، خانه خاله‌اش، خانه دایی‌اش. تنها شغلی هم که به این بچه‌های معصوم بدون مچ پا می‌دادند، گاوداری و بز چرانی و گوسفندچرانی؛ این وضع زن در چین.

هند

و اما وضع زن در هند؛ الانش را بگویم، دیگر نروم زمان جاهلیت و قبل از مرگ پیغمبر ﷺ، الان هم هنوز هند نتوانسته علاج بکند. قبائل و مکتب‌هایی در هند است که این‌ها اعتقاد دارند به یک سلسله خدایانی که گذشتگان‌شان این خیالات را بافتند به نام خدای باران. من با آن‌ها نشستم و صحبت کردم، گفتگو کردم، در معبد هندی‌ها رفتم خدایان‌شان را دیدم، برایم هم توضیح دادند، این خدای آفتاب است، این خدای باران است، این خدای آب است، این خدای سبز شدن زمین است، این خدای بچه دادن به زن و شوهر است. هر سه سالی یک بار برای خدای باران یک دختر زیبایی هجده ساله را بهترین لباس



می‌پوشانند، در بت‌خانه می‌برند، زیر بت سرش را از بدن جدا می‌کنند، خونس را می‌ریزند در تشت که این خدای باران خوشش بیاید و باران به موقع بفرستد؛ این وضع زن برای الآن هند است. من چند وقت پیش هم عکس بریدن سر یک دختر هجده ساله زیبا را در مجلات انداخته بودند، در سایت‌ها هم بود، دیدم. خیلی الآن هندوها که جهاز ندارند به دختر بدهند، دختر را می‌کشند، می‌گویند ما جهاز نداریم بدهیم، نمی‌تواند عروسی کند، آن طرف برود. یک رودخانه‌ای در هند است، یک رودخانه معروف، رودخانه مقدس، وقتی که یک جوانی می‌رود زن می‌گیرد، جوان بیست سالش است، دختر شانزده سالش است، بعد از دو سال داماد سرطان می‌گیرد، حصه می‌گیرد، تصادف می‌کند، زیر ماشین می‌رود، این را می‌آوردند کنار آن رودخانه، عروس خانم را هم می‌آورند، با طناب به داماد می‌پیچند، دو تایی را با هم آتش می‌زنند، خاکسترشان را می‌ریزند در رودخانه که روحشان آن طرف زندگی را ادامه بدهد؛ این حماقت و جاهلیت است؛ الآن هم هست.

اروپا و آمریکا

اروپا و آمریکا هم که دختران‌شان نوعاً هالیوودیند، دیگر وقتی کلمه هالیوود را می‌گوییم، منظور کل کثافت‌کاری‌های جهان است، این هم دختران تبت و مغولستان.

فرهنگ و اقتصاد قبل از بعثت

رسول خدا ﷺ آمد، امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: این یک اوضاع زمان بود، این مسأله اقتصاد، امیرالمومنین علیه السلام می‌گوید: اقتصاد ربایی، غارتی، غصبی، رشوه‌ای؛ کاسبی کم بود. ترشان این بود، زور داری؟ چرا زور می‌زنی برای پول در آوردن؟! برو غارت کن، برو بکش، برو بردار، برو غصب کن، برو ربا بخور، عباس عموی پیغمبر علیه السلام رییس رباخوران حرفه‌ای مکه بود، عموی پیغمبر علیه السلام، این هم مسأله اقتصادی‌شان.

فرهنگ ایران قبل از بعثت

شما اقتصاد و کشاورزی و صنعت را در کتاب‌های تاریخ ایران نگاه کنید! اصلاً آدم بُهتشی می‌برد که جامعه ایرانی از زمان مادها تا زمان آخرین پادشاهان ساسانیان یزدگرد، در کل این



زمان‌ها؛ روزگار ماد، روزگار هخامنشیان، روزگار اشکانیان، روزگار سلوکی‌ها و روزگار ساسانیان، این‌ها همه را من حفظم، تمام این دولت‌ها را می‌شناسم، جنگ‌های‌شان را می‌شناسم، روش اقتصادی‌شان را می‌دانم، روش سیاسی‌شان را می‌دانم، سه نفر در این مملکت قبل از پیغمبر ﷺ می‌توانستند نان بخورند: شاهزادگان، موبدان، دبیرانی که دولت را اداره می‌کردند، تمام. این سه نفر، این سه طایفه هم حق داشتند مدرسه بروند، طایفه چهارم که عموم مردم ایران بودند، اجازه نداشتند بچه‌شان را بفرستند مدرسه؛ مدام می‌گویند فرهنگ ایرانی، فرهنگ ایرانی همین‌هاست که تمام کتاب‌های داخلی و خارجی نوشتند.

فرهنگ کوروش

فرهنگ کوروشی، جدیداً مدام می‌گویند کوروش، زنده باد کوروش! مدام می‌گویند پرچم کوروش باید بلند شود. من دو سه تا کتاب آدرس به شما جوان‌ها می‌دهم؛ یک، تاریخ تمدن ویل دورانت جلد دو که یک آمریکایی نوشته، خوب هم نوشته، آدم بسیار مسلطی بوده. گزنفن که در همان روزگار بوده، روزگار هخامنشیان؛ هر دوت که از نزدیک شاهد حکومت هخامنشیان بوده.

ازدواج با محارم

کوروش آمد قانون داد که ما نسل اصیل اهورمزدايي هستيم و نبايد خون ما با خون غريبه قاطی بشود. ما اهورمزداييان فقط بايد با افراد اهورمزدايي ازدواج کنيم. جمعيت هم کم بود، لذا آمد قانون داد برادر با خواهر ازدواج کند، پدر با دختر ازدواج کند، مادر با پسر ازدواج کند، شخص با عمه و خاله ازدواج کند، خودش هم با دو تا خاله‌اش ازدواج کرد؛ این قانون کوروش است. گفت برای این که خون اهورمزدايي قاطی نشود همه حرام‌زاده در حرام‌زاده باشند.

جنگ‌های کوروش

جنگ‌های کوروش را هم من خواندم، در آن کتاب‌هایی که آدرس دادم بخوانید، تاریخ تمدن ویل دورانت، تاریخ هرودت، تاریخ گزنفن، نزدیک‌تر هم تاریخ ایران باستان حسن پیرنیا که یکی از دانش‌مندان زمان قاجاریه و زمان مشروطه روزگار رضاخان قلدر بوده. این چند جلد



کتاب تاریخ ایران باستان را نوشته، در کتاب‌های او هم بخوانید؛ این‌ها که حرف ما آخوندها نیست. کوروش یک جهان‌گیری بوده شبیه اَتیلا، شبیه نرون، شبیه موسولینی، شبیه هیتلر، شبیه چنگیز، شبیه تیمور^۱؛ به انواع کشورها حمله کرد و تا دستش رسید برای ساکت کردن آن‌ها که مملکت را در اختیار کورش بگذارند، مرد و زن‌شان را کشت، به چه گناهی این‌ها را کشت؟ به چه دلیلی عباد خدا را کشت؟ و بعد هم با یک کشوری به جنگ برخاست که پادشاه آن کشور یک خانم جوان بود، چشمی هم به آن خانم جوان داشت، خانم جوان خوشش نمی‌آمد، کورش در جنگ مغلوب شد، کشته شد، این خانم ایستاد، سرش را بریدند، گذاشتند در یک تشت، گفت بروید تشت را پر از خون کنید، ایستاد بالای تشت به سر بریده کوروش گفت: خون خوار! اگر سیراب از خون نشدی، تشتت را دادم پر از خون کنند، بخور، بلکه سیر بشوی از خون خوری. تابلوی این عکس در اروپاست، در سایت‌ها هست، تابلویش سر بریده کوروش در یک تشت پر از خون است، پادشاه آن کشور را هم بالای سرش کشیدند؛ اگر اشتباه نکنم، این تابلوی گران قیمت رنگی در هلند است، اگر اشتباه نکنم.

تبعیض طبقاتی در ایران

ملت ایران برده بودند، چهار نفر نان می‌خوردند: شاهزادگان؛ امیران؛ دبیران، برهمن‌ها، متولی‌های آتش‌کده. اگر جوجه فُکلی کراواتی وضع ایران را که می‌گویم قبول ندارد، این قطعه را حداقل در شاهنامه ببیند، شاهنامه را که همه‌ی‌شان قبول دارند، روی سرشان می‌گذارند، یک کتاب اصیل ایرانی می‌دانند. فردوسی^۲ در شاهنامه می‌گوید: یک پینه‌دوزی

۱. تیمور گورکانی (۷۳۶-۸۰۷ق) ملقب به صاحب‌قران، امیر و مؤسس سلسله تیموریان بود. وی که متولد ماوراءالنهر بود، از ۷۷۱ق حکومت خود را با فتح سرزمین‌های همسایه شروع کرد و تا مسکو، دهلی، بغداد و آنکارا پیش رفت.

۲. ابوالقاسم حسن منصور معروف به ابوالقاسم فردوسی، شاعر و حماسه‌سرا در قرن چهارم. او در یکی از روستاهای خراسان به نام باژ در ۳۲۹ق به دنیا آمد و در ۴۱۱ق در هشتاد سالگی از دنیا رفت. درباره مذهب فردوسی، سخنان مختلفی بیان شده است. عبدالجلیل قزوینی اولین کسی است که در کتاب النقص، فردوسی را شیعه دوازده امامی معرفی می‌کند. یکی از آثار معروف او شاهنامه است که در آن، تاریخ زندگی شاهان ایران به شعر آمده است.



پسرش را می‌خواست مدرسه بگذارد، چون پسر حافظه خوبی داشت، هر جا رفت اجازه بگیرد، اجازه ندادند، گفتند برای ایران ننگ است که بچه یک پینه‌دوز مدرسه برود، طبقات بعد از آن چهار طبقه طبقات پستند. بین انوشیروان و روم شرقی که حالا می‌گویند ترکیه، جنگ شد؛ آمدند به انوشیروان گفتند بودجه جنگ کم شده، اگر بودجه به ما ندهی، نمی‌توانیم جنگ کنیم؛ این پینه‌دوز آمد پیش نخست وزیر انوشیروان بوذرجمهر، فردوسی می‌نویسد: گفت من کمبود خرج جنگ را می‌دهم، انوشیروان یک نوشته به من بدهد، بچه‌ام برود مدرسه؛ بوذرجمهر آمد گفت یک پینه‌دوزی است می‌گوید من پول اداره جنگ را دارم می‌دهم، انوشیروان دو خط بنویسد بچه من اجازه دارد مدرسه برود. گفت این برای من ننگ است و من این ننگ را قبول نمی‌کنم، بگذار شکست بخوریم، اما این بچه پینه‌دوز مدرسه نرود؛ این وضع ایران قبل از بعثت بود و نزدیک بعثت و وضع هند و وضع یونان.

فرهنگ حجاز قبل از بعثت

اما وضع عربستان، چه چیزش را بگوییم؟! کجای عربستان را بگوییم؟! اجداد این آل سعودی که شش نسل قبل یهودی بودند، اینها نمی‌دانید در عربستان در روزگار جاهلیت چه جنایاتی را مرتکب شدند!

خانه‌های فحشاء

اولاً خانه‌هایی که دور مسجدالحرام بود، یک در میان پرچم قرمز سرش بود، این علامت را همه می‌شناختند کنار مسجدالحرام، این خانه هر نوع دختری، زن جوانی بخواهید، آماده فروش دارد، کنار مسجدالحرام.

شراب و قمار

عرب‌هایی که کار می‌کردند عصرها مسجدالحرام می‌آمدند، نردبام می‌گذاشتند می‌رفتند بالای کعبه، آنجا هوا یک مقدار نسیم داشت، به عرق‌خوری و قماربازی روی بام کعبه مشغول می‌شدند، روی خانه توجید.

دخترکشی

دخترکشی هم که دیگر در قرآن است: ﴿إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ﴾؛ تا خبر می‌دادند زنت دختر زاییده فرار می‌کرد از شهر می‌رفت، کسی نبیندش، انگشت نما شود، بگوید بد بخت دختردار شده. مگر حالا تمام می‌شد؟! بعد می‌نشست، فکر می‌کرد، نقشه می‌کشید، ﴿أَيَّمْسِ كُهُ عَلٰى هُونٍ﴾؛ من این دختر را نگه دارم با پستی نگه داشتنش، ﴿أَمْرِدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛ یا یک چاله بکنم، زنده زنده بیندازمش در گور؟! آخر هم به این نتیجه می‌رسید زنده زنده بگذارش در گور، آخرش. پیغمبر ﷺ با یک چنین دنیایی رو به رو بود، بعثت در مرز چنین دنیایی اتفاق افتاد.

مسئولیت‌های پیامبر اکرم ﷺ

تلاوت آیات قرآن

خدا به او چهار تا مسئولیت داد: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾؛ اول: ﴿يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾؛ که بر مردم آن روزگار قرآن بخواند. شما الان می‌دانید قرآن چیست؟ هزاران کتاب درباره عظمت قرآن، تفسیر قرآن نوشته شده، آن زمان خدا به پیغمبر ﷺ مسئولیت داد، این کتاب علم و دانش و بصیرت و حقیقت و حقایق و اشارات و اصول و لطائف را برای مردم بخواند، فقط فعلا بخوان تا عقل مردم بیدار بشود، وجدان مردم بیدار بشود،

۱. ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَّمْسِ كُهُ عَلٰى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ (نحل: ۵۹-۵۸).

۲. نحل: ۵۹.

۳. نحل: ۵۹.

۴. ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَيْ سَضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (جمعه: ۲)

۵. جمعه: ۲.



بفهمند جهان چه خبر هست؟ هستی چه خبر است؟ انسان چه جایگاهی در این عالم دارد؟ فقط قرآن را روخوانی بکند برای شان، به گوش شان بخواند، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾؛ به گوش کلّ ستم‌گران زمان، ریز و درشت مردم، زن و مردشان، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ﴾؛ قرآن را برای شان بخواند، قرآن را بخواند: ﴿وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾؛ این قرآن را برای شان بخواند، بخواند: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ برای مردم بخواند، به مردم بگوید: ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ وَأَلِّفُوا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْتَبِعُوا رِسَالَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْصِبُوا لِوَجْهِ رَبِّكُمْ ذَٰلِكُمْ سُبُلُ النِّجْمِ يُسَبِّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالسَّمَاءِ وَالْأَرْضُ كُلٌّ لِحَمْدِهِ﴾؛ مردم است، ربا را رها کنید، اگر رها نکنید: ﴿فَأَذِّنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾؛ خدا و پیغمبرش ﷺ به شما اعلام جنگ می‌دهد. درباره عقل هزار آیه آورد، درباره قیامت بالای هزار آیه آورد، وظیفه اولش این بود، قرآن را بخواند، همین مقدار را بفهمند؛ الآن ما خیلی خوب قرآن را می‌فهمیم، من دارم قرآن مجید را تفسیر می‌کنم، تا آیه پانزده یاسین را نوشتم، چهارده هزار صفحه آچار شده، این قرآن است. چه در این قرآن است؟ کار بسیار رنج آوری است، شما ده صفحه کاغذ آچار امشب بردارید یک قصه بنویسید، ببینید، مچتان درد می‌گیرد، انگشتان تان درد می‌گیرد، تنها تا بیست و سه جزئش را من چهارده هزار کاغذ آچار، مطالب علمی پر کردم. این قرآن پیغمبر ﷺ است.

۱. نحل: ۹۰.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۹۰)

۳. عصر: ۱-۳.

۴. توبه: ۷۲.

۵. هود: ۸۵.

۶. بقره: ۲۷۹.

تزکیه

﴿تَلَوْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَزَكَّيْنَهُمْ﴾^۱؛ این آلودگی‌ها و نجاست‌ها و پلیدی‌های باطن مردم را مثل کبر، حسد، طمع، ریا، نفاق، بخل، این‌ها را از وجود مردم بشوید؛ چون مردم با داشتن این آلودگی‌ها براساس همان‌ها با دیگران معامله می‌کنند؛ اما اگر باطن از آلودگی‌ها پاک باشد، آدم با همه مردم صاف است.

تعلیم قرآن

﴿وَزَكَّيْنَهُمْ وَيَعْلَمُ الْكِتَابَ﴾^۲؛ بعد اعماق قرآن، معانی قرآن، حقایق قرآن را یادشان بده.

تعلیم حکمت

﴿وَالْحِكْمَةَ﴾^۳؛ حکم به معنای مهارتی که شتر را با آن می‌بندند تا فرار نکنند، در بیابان‌ها گم نشود، حکمت به معنای این‌که یک سلسله مسائلی را یادشان بده که این‌ها را از افتادن در خطرات دنیا و آخرت حفظ بکند. این چهار تا مسئولیت بود، بیست و سه سال هم بیشتر بین مردم نبود و کاری کردند با او که آخرش برگشت فرمود: در این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر هیچ پیغمبری به اندازه من رنج نکشید، اذیت نکشید، آزار نکشید؛ چون دنیای زمان او بدترین روزگار بود، بدترین روزگار.

البته قرآن خبر داده یک جاهلیت دیگر هم در آینده می‌آید که الآن است. خدا خیلی به شما لطف کرده که در دین ماندید، خیلی به شما لطف کرده که با محراب و منبر قهر نکردید، خیلی به شما لطف کرده دو تا روحانی مثل من عوضی و بد دیدید، دست از روحانیون واجد شرایط برداشتید، به شما خیلی لطف کرده. امروز هم روز عید بود، چند تا عیدی از خدا بطلبیم.

۱. جمعه: ۲.

۲. جمعه: ۲.

۳. جمعه: ۲.



دعا

خدایا! عیدی ما را آمرزش ما قرار بده؛ خدایا! قدرت گناه نکردن را در ما زیاد کن، شوق عبادت را در ما زیاد کن، امام زمان را دعاگوی ما و زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده، به حق پیغمبر ﷺ باقیمانده داعش را نابود کن، به حق پیغمبر ﷺ دنیا و آخرت ما را آباد کن، به حق پیغمبر ﷺ کلیه گذشتگان ما را ببخش و بیمارز، به حقیقت پیغمبر ﷺ و قرآن جوان‌های برگشته از دین را به دین برگردان، دختران و زنان فرار کرده از حجاب قرآن را به حجاب قرآن برگردان، در قیامت پیغمبر اکرم ﷺ را شاکی ما قرار نده.

جلسہ نم

دغدغہ پیامبر

پیامبر اکرم ﷺ

ساده‌زیستی پیامبر ﷺ

در جلسه قبل شنیدید وجود مبارک رسول خدا ﷺ چهار مسئولیت از جانب پروردگار بر عهده‌شان گذاشته شد که با این چهار مسئولیت جامعه بشری را تا قیامت از ضلالت، گمراهی، فساد، خرابی دنیا و آخرت برهاند، نجات بدهد. برای اجرای این چهار مسئولیت بیست و سه سال همه وجود خودش را بدون کم‌ترین توقعی از مردم هزینه کرد، با یک لباس معمولی زندگی کرد، اغلب گرسنه به سر برد، در یک خانه خستی و گلی سکونت داشت، اگر راحت بتوانید باور کنید، نزدیک از دنیا رفتنش، روز بیست و هشت صفر به امیرالمومنین علیه السلام فرمود: علی جان! من پولی برای کفنم ندارم، شما بدن من را در همین عبا و پیراهنم کفن کن! این هم نتیجه ارتباطش با امور مادی تا لحظه آخر عمر، در حالی که در مدینه هر وقت می‌خواست وضو بگیرد، مردم می‌ریختند آبی که از صورتش سرازیر می‌شد، از دستش، برای شفا می‌گرفتند؛ اگر لب باز می‌کرد که من بهترین غذا را می‌خواهم، بهترین لباس را می‌خواهم، بهترین خانه را می‌خواهم، برایش فراهم بود. مدینه منطقه کشاورزی بود، ثروت خیز بود، تنها شی قیمتی که در دوره عمرش گیرش آمد، بعضی از کشاورزان منطقه خیبر نه از طریق غنایم جنگی، نه؛ طبق آیات قرآن آمدند به پیغمبر ﷺ گفتند ما می‌خواهیم این زمین‌های مان را هدیه کنیم به خود شما. زمین‌های خوبی بود، آب داشت،



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

محصول داشت، پیغمبر اکرم ﷺ هم آن قطعه زمین‌ها را بخشید به صدیقۀ کبری که آن هم دو سه روز بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، روز روشن غارت کردند و بردند. این کلّ ما یملک پیغمبر بود که آنی هم که بدون جنگ گیرش آمد؛ بخشید، بخشیده شده را هم دو سه روز بعد از مرگش بردند و خوردند، دیگر هم پس ندادند.

دغدغۀ پیامبر ﷺ

تمام همّتش، تمام دغدغه‌اش، تمام فکرش این بود که مرد و زن از گمراهی، از هواپرستی، از شهوت‌پرستی، از پول‌پرستی، از علم‌پرستی، از زن‌پرستی، از مرد‌پرستی و صدها نوع دیگر بت نجات پیدا بکنند، اهل توحید بشوند، لله بشوند، خالص بشوند، همه چیز را برای خدا بخواهند و هیچ وقت "من" نگویند، همیشه بگویند "ما"، هم خودشان را در مال دنیا به حساب بیاورند و هم یتیم را، هم فقیر را، هم مسکین را، هم آدم گرفتار را، این هدفشان بود.

معرفی جایگاه شیخ طوسی

مرحوم شیخ طوسی^۱ از بزرگ‌ترین فقه‌های شیعه است و از نویسندگان معتبر شیعه. تمام حوزه‌های علمی شیعه؛ نجف، مشهد، قم، تحت تاثیر دانش شیخ طوسی است. وقتی می‌نشست درس می‌داد، براساس پنج مذهب درس می‌داد، به مذهب حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام.

۱. محمد بن حسن بن علی بن حسن (۳۸۵-۴۶۰ق)، مشهور به شیخ طوسی و شیخ الطائفه، از مشهورترین محدثان و فقیهان شیعه. وی نویسنده دو کتاب التهذیب و الاستبصار از کتاب‌های چهارگانه حدیثی شیعه است. در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق آمد و از اساتیدی چون شیخ مفید، سید مرتضی استفاده کرد. خلیفه عباسی، کرسی تدریس کلام بغداد را به او سپرد. هنگامی که کتابخانه شاپور در آتش سوخت، به نجف رفت و در آنجا تدریس و فعالیت علمی خود را شروع کرد که باعث ایجاد تدریجی حوزه علمی نجف شد.



بنیان گزار حقوق تطبیقی

در همهٔ امور متخصص این پنج مکتب بود و اولین کسی است که در کرهٔ زمین با نوشتن کتاب خلاف، بنیان گزار حقوق تطبیقی است، اروپایی‌ها می‌گویند حقوق تطبیقی را ما اختراع کردیم. دروغ می‌گویند.

بنیان‌گذاری علم توسط مسلمانان

اروپایی‌ها از این دروغ‌ها خیلی دارند، غربی‌ها کمپانی دروغند. اگر شما جوان‌ها دل‌تان می‌خواهد ببینید، آن‌ها چه قدر دروغ‌گو هستند، فقط در مسألهٔ دانش، بنیان‌های دانش، بنیان‌های علم، این سه جلد کتاب را که یک خارجی نوشته، یک غربی نوشته بخريد با دقت بخوانید، اسمش هم "خورشید اسلام در اروپا" است، خیلی هم زحمت کشیده؛ تمام علوم پایه را در همهٔ رشته‌های شیمی، فیزیک، طب، هندسه، ریاضی؛ تمام دانش‌های پایه را در این سه جلد کتاب می‌نویسد و می‌گوید: این دانش پایه را اروپا می‌گوید برای فلان دانشمند است، این دانش پایه برای فلان دانشمند است، قانون نور برای فلان دانشمند است، قانون حرکت زمین برای یک ایتالیایی است که یک لهستانی آمد کاملش کرد و بعد می‌گوید همهٔ این‌ها دروغ است. دانه دانه را آدرس می‌دهد که این دانش پایه در چه قرنی به وسیلهٔ کدام دانش‌مند اسلامی ارائه شد. می‌گوید گالیله خیلی دیرتر از مسلمان‌ها گفت کرهٔ زمین ساکن نیست، دور خورشید می‌گردد. ریشه‌اش هم در قرآن است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾؛ کلّ که می‌گوید شامل تمام خورشیدها، ستاره‌ها، قمرها، دارای گردش دورانی هستند. مسائل جبر، ریاضی، فیزیک، شیمی، هندسه، خیلی از قوانین، این‌ها را می‌گوید ما به خودمان بستیم، دروغ هم می‌گوییم، این‌ها برای مسلمان‌هاست، ما تنها کاری که کردیم آمدیم تکمیلش کردیم، ما کشفش نکردیم.

تمدن جهانی و پیامبر ﷺ

تمام این تمدن فعلی از برکت وجود پیغمبر اسلام ﷺ است، تمدن علمی، تمدن اجتماعی و اقتصادی و این‌هايش را کار ندارم، تمدن اقتصادی روی ربا سوار است، الآن روی دلار سوار است، دلار زلفش به ربا در اروپا و آمریکا و بانک‌های سوییس و مناطق دیگر گره خورده. تحولات اجتماعی هم بنایش در اروپا روی افکار سه آدم آلوده است: دورکاین، فروید، داروین؛ جهان را این سه نفر به لجن کشیدند؛ در اعتقاد و در اخلاق.

بنیان گزار حوزه علمیه نجف

در هر صورت این انسان والا، شیخ طوسی پایه‌گذار چند تا دانش است، اهل همین طوس خراسان بوده که فردوسی^۱ دفن است، آن زمان یک ده کوچک بود، با این که براساس پنج مذهب درس می‌داد، علمای اهل تسنن به او حسادت کردند و وجودش را برتافتند، یک بار با مریدهای‌شان ریختند که شیخ طوسی را بکشند، شیخ موفق شد فرار کند، ولی کتابخانه‌اش را با هر چه که تالیف کرده بود سوزاندند، ایستادند خاکستر بشود. ایشان با پای پیاده از ترس جان از بغداد به نجف آمد. نجف شهر نبود، یک ده بود، چیزی دیگر نداشت، چهار تا ستون چوبی در زمین فرو کرد، رویش یک حصیر انداخت، آن‌جا را خانه‌اش و محل درسش کرد که کم کم زمان حیات خودش حوزه نجف پا گرفت، هزار سال است که این حوزه که بنیانش برای شیخ طوسی است، دارد کار می‌کند. من باید یک کتابی را به شما آدرس بدهم، ولی عربی است، آن‌جا این هزار ساله نجف نوشته شده، اسمش "ماض النجف و حاضرها" است. خدا می‌داند در این هزار سال از این حوزه چه قدر فیلسوف، حکیم، فقیه، مفسر، خطیب، نویسنده، دانش‌مند

۱. ابوالقاسم حسن منصور معروف به ابوالقاسم فردوسی، شاعر و حماسه‌سرا در قرن چهارم. او در یکی از روستاهای خراسان به نام باژ در ۳۳۹ق به دنیا آمد و در ۴۱۱ق در هشتاد سالگی از دنیا رفت. درباره مذهب فردوسی، سخنان مختلفی بیان شده است. عبدالجلیل قزوینی اولین کسی است که در کتاب النقص، فردوسی را شیعه دوازده امامی معرفی می‌کند. یکی از آثار معروف او شاهنامه است که در آن، تاریخ زندگی شاهان ایران به شعر آمده است.



فارغ التحصیل شدند! هزار سال شمار همه را نمی‌شود به دست آورد، همه این‌ها از برکات شیخ طوسی است؛ دلم می‌خواست بشناسید ایشان را و عظمت او را.

ضرورت شناخت عالمان شیعه

حالا این روایت را نقل بکنم، شیخ نوشتند، من کتاب‌های شیخ را دارم، کتاب‌های پرقیمتی است! این‌ها همه را در بیابان‌های نجف نوشت، برای بغداد را که همه را آتش زدند. عالمان واقعی شیعه برای حفظ مردم و هدایت مردم و دین مردم و کشور مردم بالاترین زحمت را کشیدند و توقعی هم نداشتند، هیچ. شما باید عالمان ربّانی واجد شرایط شیعه را بشناسید؛ عالمی که ما می‌گوییم نه عبا و قبا و عمامه، این‌ها که هر کسی می‌تواند بپوشد، دو متر پارچه چیزی که نیست، می‌روند می‌خرند می‌بندند به کله‌ی‌شان، یک کت درازتر از شما هم می‌پوشند، یک عبا هم رویش می‌اندازند اسم خودشان را می‌گذارند روحانی، این‌ها را من نمی‌گویم. این‌ها بعضی‌های‌شان مضرّ به حال دین و به حال شما هستند و به حال آبروی اسلام و به حال آبروی آبروداران هستند، شما این‌ها را نگاه نکنید، شما می‌خواهید روحانی شیعه را ببینید، اگر می‌خواهید ببینید، حداقل یک کتابی هست، یک دانه کتاب به نام "اعیان الشیعه"، شصت جلد است، شرح حال علمای بزرگ شیعه است، شصت جلد است. فقط یک جلدش را بخوانید ببینید، عالم شیعه چه کسی است؟ با چه شرایطی؟ بعضی‌ها لباس‌های ما را دزدیدند و متولّی هم نیست در این مملکت که این آشغال‌ها را جمع کند که بیشتر از این به آبروی دین لطمه زنند.

اقدامت ضدّ دین رضاشاه

ممنوعیت روضه

یک داستان جالبی را از مرحوم آیت الله العظمی حائری، حاج شیخ عبدالکریم^۱ موسس حوزه قم نقل می‌کنند، می‌گویند: رضاشاه که پایش را در یک کفش کرده بود، اسم

۱. عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) معروف به آیت الله موسس از مراجع تقلید شیعه، بنیان‌گذار و زعیم حوزه علمیه قم از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۵ش بود.

ابی‌عبدالله علیه السلام را از این مملکت ریشه‌کن کند، پایش را در یک کفش کرده بود، هفت سال در این مملکت کسی جرات روضه گرفتن در دهه عاشورا نداشت، هفت سال، پدر مادر من که از سادات محترم بود و از اولاد حضرت جواد علیه السلام، خودش برای من گفت، گفت: ما ده تا، دوازده تا قرار می‌گذاشتیم، سه نصف شب با بقچه زیر بغل به عنوان این که حمام می‌رویم، گفت: منطقه ما هم که یکی از بخش‌های صد کیلومتری اصفهان بود، پاسبان هم نداشت، پنج تا ژاندارم داشت، ما قرار گذاشته بودیم ده، دوازده نفر بقچه زیر بغل مان بگیریم، سه نصف شب، دو ساعت مانده به نماز صبح بیاییم تک تک وارد خانه یکی از دوستان بشویم که زیرزمین دارد، نوبتی، بقچه بغل مان بود، اگر گیر افتادیم به ژاندارم بگوییم داریم حمام می‌رویم. هفت سال، دو ساعت مانده به اذان صبح می‌آمدیم در زیرزمین، در را می‌بستیم، یک دانه نمدهم می‌انداختیم جلوی در، صدا بیرون نرود؛ آن جواری برای ابی‌عبدالله علیه السلام گریه می‌کردیم؛ روضه‌ها را این جواری نگه داشتند.

ممنوعیت حجاب

پایش را در یک کفش کرده بود حوزه علمیه شیعه را نابود کند؛ پایش را در یک کفش کرد به کل حجاب را ریشه‌کن کند که زنا زیاد شود، فحشا زیاد شود، روابط نامشروع زیاد بشود، طلاق زیاد شود و در آن بخشی که بی‌حجابی پیاده شد، این‌ها هم فراوان شد.

تخریب روحانیت

یک فرد دولتی را با لباس آخوندی ماموریت می‌دهد، قم شب از دیوار یک خانه برود بالا برای دزدی، گیر می‌افتد، چه طوری؟ به شهربانی قم گفته بود: زاغ سیاهش را بزنی بگیریش، فردا در قم کاملاً پخش بکنید که یک آخوند دیشب دزدی رفته بود، گرفتیم. صبح هم پخش شد، مرحوم آیت الله حائری فرستاد شهربانی، گفت این آخوند دزد را بیاورید ما ببینیم، بالاخره هم لباس ماست. علمای بزرگ قم را دعوت کرد، گفت بیاید بنشینید دور من، آن آخوند را آورد، آقا شیخ عبدالکریم گفت: این دزد است؟ با همین



عمامه و عبا و ریش و قبا؟ گفتند: بله؛ خودش از جا بلند شد، عمامه‌اش را برداشت، عبایش را از تن این دزد درآورد، دزد مامور رضاشاه بود، قبا را هم درآورد، یک بقچه پهن کرد، قبا را تا کرد در بقچه گذاشت، عبا را تا کرد در بقچه گذاشت، عمامه را هم گذاشت روی عبا و قبا، بقچه را بست به رییس شهربانی قم گفت: لباس ما را هم دزدیده بود، ما لباس خودمان را گرفتیم، حالا تو برو مال مردم را از او بگیر، ببر او را.

پرهیز از قضاوت‌های کلی

شما برادران! خواهرانم! نسبت به همه چیز اهل تفکیک بشوید، وقتی می‌خواهید قضاوت بکنید، قضاوت کلی نکنید؛ اگر یک هم لباس ما بد کرد، اگر مشکلی ایجاد کرد، اگر گناهی کرد، نگویید همه؛ همه این‌جور نیستند، ما هنوز هم روحانی واجد شرایط در کشور داریم.

عالم دینی واجد شرایط

من گاهی از تهران مخصوصاً راه‌های خیلی دور را دو شب، سه شب برای منبر قول می‌دهم، فقط برای دیدن این روحانیون واجد شرایط. یک روحانی در یک شهری هست، آن شهر از پردرآمدترین شهرهای ایران است، من آن‌جا منبر می‌رفتم، آمد دیدن من، خواستم بروم بازدیدش رضایت نداد، هر کاری کردم، راضی نشد، گفتند: وقت ایشان برای همهٔ مسلمان‌هاست و من قیامت نمی‌توانم جواب بدهم که بیاید دیدن من، حاضر نشد. فقط از قول یکی از مراجع بزرگ نقل می‌کنم، این مرجع به من گفت: هر دو ماهی این آقا شیخ که در آن شهر پیش نماز است، این شیخ هر دو ماهی سی میلیون - اینی که دارم می‌گویم برای ده سال پیش است - سی میلیون، چهل میلیون گاهی تا نود میلیون، پول سهم امام قم می‌آورد، در بانک هم نمی‌گذارد؛ چون خیلی لباس‌های معمولی دارد، این‌ها را می‌گیرد، دسته‌بندی کرده در یک گونی می‌گذارد، آن گونی را زیر عبا می‌گیرد، از آن شهر تا قم هزار و خُرده‌ای کیلومتر فاصله است، گفت: با اتوبوس قم می‌آید، گفت: من

التماسش می‌کنم، آقا! من پول بلیط هواپیمایت را می‌دهم، بیا تهران پیاده شو، با یک سواری بیا قم، به من می‌گویی: شما مرجع تقلید هستی، این پولی که می‌خواهی برای بلیط من بدهی سهم امام است، من چون با ماشین می‌توانم از جیب خودم بیایم، با ماشین می‌آیم، قیامت نمی‌توانم این یک بلیط را پیش خدا جواب بدهم، بگوئید پول امام زمان را بردی بلیط هواپیما خریدی؟! هنوز از این‌ها داریم، در برابر آن‌هایی که روز روشن هزار میلیارد، دو هزار میلیارد، پنج هزار میلیارد از این مملکت دزدی می‌کنند، هنوز در شیعه اولیای خدا را به این سبک داریم. می‌گفت: پنجاه میلیون را می‌گذارد، می‌گویم: آقا! خودت خرج نداری؟ می‌گویی: من خرجی ندارم، من هستم و یک نان آبگوشت، یک خانه قدیمی تیرچوبی دارم، پسرم خرجی من را می‌دهد، نه من این پول را نمی‌توانم قبول بکنم. تفکیک کنید؛ همه بد، حرف درستی نیست؛ همه خوب، این هم حرف درستی نیست. دنیا مخلوط به روشنایی و تاریکی است، به تلخی و شیرینی است، به خوبی و بدی، به رنج و خوشی است، مخلوط است، ما هیچ چیز را در دنیا یک جهته نداریم، هیچی را؛ بد داریم، خوب هم داریم.

ادامه بحث دغدغه پیامبر ﷺ

داستان اسلام جوان یهودی

شیخ طوسی می‌نویسد: یک جوانی که تقریباً در مرز بلوغ بود و نبود، یهودی، مسجد هنوز ساخته نشده بود، همه همتی را که پیغمبر ﷺ و مومنین به خرج دادند، مسجد زمان پیغمبر ﷺ هزار و دویست متر بود، یک دیوار یک متر و نیمی فقط توانسته بودند دور مسجد بکشند، مردم می‌آمدند نماز جماعت، یا یک پارچه می‌آوردند یا عبای‌شان را روی زمین می‌انداختند، مسجد فرش نداشت؛ این‌جوری اسلام را دست به دست دادند تا به ما رساندند. این جوان یهودی یک مدتی می‌آمد بیرون مسجد، دست‌هایش را می‌گذاشت روی این دیوار یک متری، نیم متری، عاشقانه چهره پیغمبر ﷺ را نگاه می‌کرد، عاشقانه.



گاهی هم رسول خدا ﷺ به او یک نگاه لطفی می کرد، صدایش می زد، مثلاً می گفت: این دو تا نان را ببر فلان جای مدینه بده به فلان خانواده، گاهی پیغمبر ﷺ یک کاری روی دوشش می گذاشت، دو روز پیدایش نشد، این اخلاق پیغمبر ﷺ بود، غریبه یا آشنا پیدایش نمی شد در جا می گفت کجاست؟ خبر بیاورید؛ زمان ما بیشتر مردم، بیشتر قوم و خویشها از هم دیگر بی خبرند، پیغمبر ﷺ این بی خبری را دوست نداشت، پیغمبر ﷺ مردم با خبر را دوست داشت. گفتند: آقا! مریض شده؛ تا گفتند: این جوان یهودی مریض شده، از جا بلند شد، فرمود: من دارم می روم دیدنش، هر کدام تان دل تان می خواهد با من بیاید، عیبی ندارد بیاید. حالا همه که بی کار نبودند، کار داشتند، دو سه نفر همراه پیغمبر ﷺ شدند، حضرت آمدند در زدند، پدر این جوان که یهودی بود، یهودی های آن زمان هم بسیار بر ضد پیغمبر ﷺ بودند، تا در را باز کرد، دید پیغمبر ﷺ است، شروع به من کرد که پیغمبر ﷺ را راه ندهد، پیغمبر ﷺ فرمود: این پسر تو دوست من است، من عیادتش آمدم، بالآخره ناچار شد، گفت: بفرمایید؛ آمدند دیدند در حال احتضار است، ماندنی نیست، بالای سرش نشستند. حال این را من می گویم، شیخ ننوشته، اصلاً روش پیغمبر ﷺ این بود با این دست مبارکشان، به سر و روی این جوان یهودی کشیدند؛ چون در حال مردن بود فرمودند: جوان! یک «أشهد أن لا اله الا الله»، یک «آئی رسول الله» می گویی؟ جوان یک نگاه به پدرش کرد، دید پدرش خیلی عصبانی است، ترسید، سکوت کرد؛ پیغمبر فرمود: جوان! این دو تا کلمه را بگو و برو، من ناراحتم که نگویی و بروی و گرفتار بشوی، باز به پدرش نگاه کرد، دید بابا تند است، ولی دیگر به نگاه بابا کاری نداشت، گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله» و از دنیا رفت؛ پیغمبر ﷺ بلند شد، به پدرش گفت: به این جنازه کاری نداشته باش، این جنازه برای ماست، من الآن می فرستم ببرند، غسلش بدهند، کفنش کنند، دفنش کنند، به اصحابشان فرمودند: این با همین دو تا کلمه برای ابد اهل بهشت شد. یک رکعت نماز هم نرسید بخواند، یک روزه هم نگرفت؛ دو تا کلمه با دلش، دلی کار کنیم، دلی. ای کاش همه مردم این مملکت دلی

کار می کردند نه زبانی! زبانی خیلی بد است، دلی کار می کردند. وقتی پیغمبر ﷺ از خانه این یهودی بیرون آمد، این قدر شاد شده بود که تا برسد به مسجد می گفت: خدایا! تو را ستایش می کنم که توفیق دادی با زحمت من یک بندهات را از عذاب ابد نجات دادم و اهل بهشت دائم کردم.^۱

شدت دل سوزی پیامبر ﷺ

این نظر پیغمبر ﷺ در طول بیست و سه سال بعثتش بود. خیلی غصه مردم را می خورد؛ برادران و خواهران! دو سه بار نسبت به ایشان فرمود، یکی اش در سوره طه^۲ است، پروردگار به پیغمبر ﷺ گفت: حبیب من! چنان برای این مردم داری غصه می خوری که از غصه جانت، بدنت را رها می کند، خودت را به این جا نرسان، مواظب خودت باش، از غصه مردم نمیری،^۳ این پیغمبر ﷺ است.

جایگزین دین اسلام

این هایی که می گویند اسلام در این کشور نباشد، این هایی که می گویند نبوت نباشد، این هایی که می گویند امامت ائمه نباشد، چیزی دارند به جای این قرآن و پیغمبر ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام بگذارند؟! چه دارند؟ زال را می خواهند به جایش بگذارند؟! رستم را می خواهند بگذارند؟! گیو را می خواهند بگذارند؟! آریو برزن سردار هخامنشیان را می خواهند بگذارند؟! خشایار شاه را می خواهند بگذارند؟! خسرو پرویز را می خواهند بگذارند؟! چه کسی را می خواهند بگذارند؟! بابک خرم دین را می خواهند بگذارند؟! بهزاد نقاش را می خواهند بگذارند؟! به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن و ائمه علیهم السلام اوستا را می خواهند بگذارند؟! چه کسی را به جایش می خواهند بگذارند؟! یک حرف

۱. الأمالی (للطوسی)، ص ۴۳۸.

۲. ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾. (طه: ۲).

۳. ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسًا أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾. (شعراء: ۳).



عاقلانهای بزنید که وقتی می‌گویید پیغمبر ﷺ نباشد، قرآن نباشد، امام معصوم ﷺ نباشد، به جایش این‌ها باشند که بهتر از آن‌ها هستند، یک حرف درست و حسابی بزنید، حیف است! چرا مجانی دارید سعادت دنیا و آخرت خودتان را به باد می‌دهید؟! چرا؟! به عشق چه کسی؟ به عشق چه؟ چه گیرتان می‌آید که بخواهید پیغمبر ﷺ را از این مردم بگیرید؟ ابی‌عبدالله ﷺ را بگیرید؟ قرآن را بگیرید؟ چه گیرتان می‌آید شما؟

ذوالقرنین

می‌گویید ما یک ذوالقرنین داریم که کوروش است؛ شما کتاب‌ها را نگاه کنید، ذوالقرنین لقب ویژه کوروش نیست، خیلی دیگر از شاهان را گفتند ذوالقرنین؛ ذوالقرنین مثل قیصر و کسری لقب بعضی از شاهان بوده، جنازه و مجسمه‌ای که دو تا شاخ و دو تا بال داشته باشد که برای کوروش این مجسمه را درست کردند، باستان‌شناسان صد جور از این مجسمه‌ها را تا حالا پیدا کردند، این اختصاص ندارد. برادران و خواهران! این چند روزه باقی‌مانده عمر، قدر خدا را، قدر قرآن را، قدر پیغمبر ﷺ را، قدر ائمه ﷺ را و مخصوصا و مخصوصا قدر حضرت سیدالشهدا ﷺ را بدانید، این‌ها سرمایه‌های دنیا و آخرت بشریت هستند نه ایران و عرب؛ حرفم تمام.

روضه حضرت علی اکبر ﷺ

آن‌هایی که داغ دیدند، می‌دانند من چه می‌گویم، آن‌هایی که داغ ندیدند لمسش خیلی مشکل است؛ من خودم چون داغ دیدم، می‌فهمم یعنی چه؟ پس بیامد شاه معشوق آست، بر سر نعش علی اکبر نشست، سر نهادش بر سر زانوی ناز، گفت کای بالیده سرو سرفراز، ای درخشان اختر برج شرف، چون شدی تیر حوادث را هدف، ای ز طرف دیده خالی جای تو، پسرم خیز تا بینم قد و بالای تو، این بیابان جای خواب ناز نیست، ایمن از صیاد تیرانداز نیست، خیز بابا تا از این صحرا رویم، نک به سوی خیمه لیلا رویم، این قدر بابا دلم را خون مکن، زاده لیلا مرا محزون مکن. خیلی دلش می‌خواست این بدن قطعه قطعه را از



بعثت نبوی، برون رفت از مشکلات بشری

وسط میدان بیاورد کنار، اما دید هر کجای بدن را بلند کند جای دیگر روی زمین می ماند. این را من نشنیدم، خودم در روایت دیدم، بلند شد عبایش را پهن کرد، آرام آرام کشید زیر بدن علی، بعد روی دو زانو بلند شد، صدا زد: جوانان بنی هاشم! بیایید، بدن عزیز من را بردارید.